



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

مناظرہ دستگیری

فجیہ الدین طبیسی

تحقیق: حسن بلقان آبادی، محمد انسکوئی

گزارشی از مناظرہ دستگیری صحابہ

تحریر: بلقان آبادی، محمد انسکوئی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از مناظره تا دستگیری: گزارشی از مناظره درباره صحابه، تحریف قرآن، سرداب سامرا و عصمت ائمه (علیهم السلام)

نویسنده:

نجم الدین طبسی

ناشر چاپی:

دلیل ما

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	از مناظره تا دستگیری: گزارشی از مناظره درباره صحابه، تحریف قرآن، سرداب سامرا و عصمت ائمه (علیهم السلام)
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۵	مقدمه مؤلف
۲۰	شروع بحث
۳۱	جایگاه امامت
۳۸	عصمت انبیا علیهم السلام
۴۷	عدم تحریف قرآن
۶۲	امامت از اصول دین است
۶۶	استدلال به نماز خواندن پشت سر خلفا
۶۸	آیا حضرت علی (علیه السلام) از خلیفه دوم تمجید کرده اند؟! ...
۷۷	آیا حضرت علی (علیه السلام) با ابوبکر بیعت کردند؟! ...
۸۳	نقد ابن تیمیة
۹۰	جواز جمع خواندن نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا
۹۳	اصرار بر ادله عصمت ائمة علیهم السلام
۹۷	افتراء به شیعه درباره سرداب سامرا
۱۰۴	ورود مأموران وهابی
۱۰۸	کتابنامه
۱۲۱	درباره مرکز

از مناظره تا دستگیری: گزارشی از مناظره درباره صحابه، تحریف قرآن، سرداب سامرا و عصمت ائمه (علیهم السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبسی، نجم الدین، 1334 -

Tabasi, Najm al-Din

عنوان و نام پدیدآور : از مناظره تا دستگیری: گزارشی از مناظره درباره صحابه، تحریف قرآن، سرداب سامرا و عصمت ائمه (علیهم السلام) / نجم الدین طبسی؛ تحقیق حسن بلقان آبادی، محمد اسکویی.

مشخصات نشر : تهران: دلیل ما، 1396.

مشخصات ظاهری : 111 ص. م. س 20/5 × 14/5 ؛

شابک : 40000 : 2-053-442-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (چاپ دوم)

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه: ص. [99] - 111؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : گزارشی از مناظره درباره صحابه، تحریف قرآن، سرداب سامرا و عصمت ائمه (علیهم السلام).

موضوع : وهابیه -- مناظره ها

Wahhabiyah -- *Debetes

وهابیه -- احادیث اهل سنت

(Wahhabiyah -- Hadiths (Sunnites

وهابیه -- دفاعیه ها

Wahhabiyah -- Apologetic works

شیعه -- دفاعیه ها

Shi'ah -- Apologetic works

شناسه افزوده : بلقان آبادی، حسن، 1355 -

شناسه افزوده : اسکویی، محمد، 1363 -

رده بندی کنگره : 6/238/BP/ط2الف4 1396

رده بندی دیویی : 297/527

شماره کتابشناسی ملی : 4765279

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب : خانم نرگس قمی

ص: 1

اشاره

از مناظره تا دستگیری

گزارشی از مناظره درباره صحابه تحریف قرآن، سرداب سامرا و عصمت ائمه علیهم السلام

انتشارات دلیل ما

نجم الدین طبسی

تحقیق حسن بلقان آبادی - محمد اسکوئی

چاپ اول پاییز 1396

تیراژ: 5000 نسخه

چاپ: نگارش

قیمت: 3500 تومان

شابک: 2 - 053 - 442 - 600 - 978

تلفن و نمابر: 37744988

37733413 (9825+)

دفتر مرکزی: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه ششم، واحد 612 و 613

(ارتباط با ما) www.dalilema.ir | Info@dalilema.ir (خرید آنلاین)

مراکز پخش

قم . خیابان معلم . مجتمع ناشران . طبقه همکف . واحد 9 | تلفن: 37733413 و 37744988

قم . خیابان صفائیه رویروی کوچه 38 پلاک 1759 | تلفن: 37737011 و 37737001 .

تهران خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، نش بن بست ری . پلاک 61 | تلفن: 66464141

مشهد . چهار راه شهداء ضلع شمالی باغ نادری کوچه شهید خوراکیان مجتمع گنجینه کتاب طبقه اول | تلفن: 32237113-5

سرشناسه: طبسی نجم الدین 1334 -

Tabasi, Najm al-din

عنوان و نام پدیدآور : از مناظره تا دستگیری گزارشی از مناظره درباره صحابه، تحریف قرآن سرداب سامرا و عصمت ائمه (علیهم السلام)
نجم الدین طبسی ؛ تحقیق حسن بلقان آبادی، محمد اسکوئی

مشخصات نشر : تهران دلیل ما 1396

مشخصات ظاهری : 111 ص.

شابک : 978-600-442-053-2

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه : ص . [99] - 111 ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : از مناظره تا دستگیری گزارشی از مناظره درباره صحابه، تحریف قرآن، سرداب سامرا و عصمت ائمه (علیهم السلام)

موضوع : وهابیه -- مناظره ها

موضوع : Wahhabiyah --*Debetes

موضوع : وهابیه -- احادیث اهل سنت

موضوع : Wahhabiyah - Hadiths (Sunnites)

موضوع : وهابیه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : Wahhabiyah -- Apologetic works

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها

موضوع : Shi'ah -- Apologetic works

شناسه افزوده : بلقان آبادی ، حسن - 1355

شناسه افزوده : اسکوئی، محمد، 1363 -

رده بندی کنگره : 1396 الف 4 / 02 / 6 / BP238

رده بندی دیویی : 297/527

شماره کتابشناسی ملی : 4765279

انتشارات دلیل ما

www.dalilema.ir

مرکز نشر و پخش کتب معارف اهل بیت علیهما السلام

9 سال ناشر نمونه و برگزیده کشوری

با تولید بیش از 1000 عنوان کتاب

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

فهرست مطالب

مقدمه مؤلف ... 7

شروع بحث ... 12

جایگاه امامت ... 23

عصمت انبیا علیهما السلام ... 29

عدم تحریف قرآن ... 38

امامت از اصول دین است ... 53

استدلال به نماز خواندن پشت سر خلفا ... 57

آیا حضرت علی از خلیفه دوم تمجید کرده اند؟! ... 59

آیا حضرت علی با ابوبکر بیعت کردند؟! ... 68

نقد ابن تیمیة ... 74

جواز جمع خواندن نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا ... 81

اصرار بر ادله عصمت ائمة علیهما السلام ... 84

افتراء به شیعه درباره سرداب سامرا ... 88

ورود مأموران وهابی ... 95

کتابنامه ... 99

ص: 5

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين سيما بقية الله في أرضه وحجته على عباده حجة بن الحسن روجي و
أرواح العالمين له الفداء واللعن على أعدائهم أجمعين، فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه. (1)

یکی از شیوه های تبلیغ دین اسلام و مذهب حق همان مناظره و گفتگوی چهره به چهره است در این زمینه انبیا عظام علیهما السلام
بالاخص نبی مکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه طاهرين علیهما السلام پیشگام بودند و کتاب های حدیثی و تفسیری و تاریخی ما پر
از به کارگیری این شیوه است. کتاب احتجاج مرحوم طبرسی نمونه های فراوانی را به ما نشان می دهد علامه مجلسی جلد 9 و 10 کتاب
گرانسنگ بحار الانوار را اختصاص به مناظرات داده است. شخصیت های بزرگی چه در گذشته و چه در عصور متأخر و حاضر از این شیوه
استفاده کرده و به هدایت طرف مقابل و یا القاء و اتمام حجت نائل آمده و برای آیندگان به عنوان درس و تبیین حقایق دسته بندی شده و
منظم تحویل داده شده است. تاریخ اسلام هیچگاه مناظرات امیرالمؤمنین (علیه السلام) با قوم یهود و خوارج و

ص: 7

نواصب و سران فتنه را فراموش نمیکنند مناظرات امام حسن مجتبی (علیه السلام) با سران نفاق را کتاب ها طی صفحات متعددی ثبت و حقایق پنهان را کشف کردند. مناظرات زهرای اطهر علیها السلام با حاکمان مدینه و با محمود بن لبید و بانوان مهاجر و انصار در اثبات ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) یکی از محکم ترین اسناد و پشتوانه های مذهب است. مناظرات امام صادق (علیه السلام) با ابن ابی العوجاء و دیگر منحرفین از توحید و ولایت در کتب روائی ثبت است. مناظرات امام رضا (علیه السلام) در مرو با جاثلیق و سران احزاب و ادیان و مذاهب و مناظرات امام جواد (علیه السلام) با سران فقه های حکومت بنی عباس درهایی را به روی حقیقت جویان گشوده و واقعیات را به طور شفاف تبیین می کند. مناظرات امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آن هم در سنین کودکی و در محضر پدر بزرگوارش در قضیه سعد اشعری نشان دهنده آفاق جدیدی از دریای معارف اهل بیت علیهما السلام است .

ده ها مناظره عبدالله بن عباس در امامت و مناظرات مؤمن الطاق و شیخ مفید و سید مرتضی و در عصر متأخر مناظرات علامه امینی و سلطان الواعظین و میرحامد حسین و سید شرف الدین در «المراجعات» و سید جعفر مرتضی در دو کتاب «بیان الحق» و «میزان الحق» و مرحوم آیت الله طوسی والد بزرگوارم قوت منطق اهل بیت علیهم السلام را بر همه آشکار می کند.

ما نیز با استفاده از همین شیوه و تبعیت از بزرگان در طول سفر تبلیغی بالاخص سفرهای حج و عمره، بحث های فراوانی را در حرمین شریفین داشتیم که بسیاری از آنها منجر به تسلیم و قانع شدن طرف مقابل و پذیرش مذهب حق گردیده است و گاهی همان شخص هدایت شده با

انتقال و منعکس کردن همین مباحث سبب هدایت گروه چند صد نفری شده است. اگر از ابتدا این بحث‌ها را تنظیم می‌کردیم شاید امروز شاهد چندین جلد مناظرات بودیم. این بحث‌ها در رشته مسیحیت و جریان انحرافی احمد الحسن و یمانی‌ها و مدعیان نیابت خاصه و وهابیت و تکفیری‌ها و عالمان اهل سنت در داخل و خارج انجام گرفت برای نمونه بحث‌های متعدد در جزیره سوم دانمارک (یولند)، بحث با مبلغان مسیحیت بحث با سران انحراف و جریان یمانی در سوئد، بحث با جریان حسنی در اروپا، بحث با دانشجویان اهل سنت لبنان که طالب حقیقت بودند و هدایت شدند، بحثی با یک سلفی وهابی متعصب که منجر به تشکیک در باورهای او شد و در حرمین شریفین ده‌ها بحث با مخالفین بالأخص وهابیت و سلفی‌ها همانند سعد الغامدی استاد دانشگاه ام‌القری که سه بحث با او انجام گرفت که دو تای آن در مسجد عزیزیه بود و یکی در هتل الرواسی مکه قبل از تخریب آن و در داخل کشور نیز با گروه‌های متعددی از میهمانان که به قصد فهم حقایق می‌آمدند بحث‌هایی انجام گرفت که نمونه چاپ شده آن کتاب «مناظره با علمای روسیه» است که پس از یک ساعت و نیم مناظره، به اشتباه بودن راه خود پی برده و تسلیم شدند و نماز مغرب و عشاء را با اقتدای به اینجانب بجا آوردند.

کتاب حاضر یکی از همان مناظرات است که در مدینه منوره و در جو خفقان حُکام وهابی در بیرون مسجد النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) و بین الحرمین اتفاق افتاد که منجر به دستگیری و محاکمه ام‌در بیدادگاه وهابیت در مدینه گردید و طرف مناظره کننده زمانی که در دفاع از مکتب خود در مانده شد، برای

جبران این شکست با همکاری مأموران و پلیس، مرا به بازداشت و محاکمه کشانید و علیه من نزد قاضی شهادت داد اما با توکل به خداوند و به حول و قوه الهی از شر آن بیدادگاه و قاضی سوء، خلاص و به کارهای تبلیغی خود ادامه دادم. پس از آزادی در همان مدینه منوره خلاصه آن را تدوین کردم که هنگام بازگشت به کشور در اختیار برخی از مجلات همانند مجله منبر قرار گرفت و منتشر گردید و فوراً به زبان اردو نیز ترجمه و تکثیر گردید. هم اکنون این مناظره به پیشنهاد دوستان به طور مشروح تدوین و مآخذیابی و تخریج مصادر شده و در اختیار عموم قرار می گیرد.

در خاتمه از حجت الاسلام اسکوئی که در تخریج مصادر و بازنویسی آن همت و تلاش فراوانی داشتند، تشکر می کنم همچنین از فرزند عزیزمان محقق توانا حجت الاسلام شیخ حسن بلقان آبادی سبزواری که در تنظیم و بازبینی دقیق آن سعی فراوان کردند کمال امتنان و تقدیر را دارم. امیدوارم خداوند بر توفیقات آنان افزوده، ما و این دو عزیز را در راه خدمت به مذهب اهل بیت عامل موفق بدارد.

نجم الدین طبسی 8 جمادی الثانی 1438

مؤسسه ولاء صدیقه کبری علیها السلام

ص: 10

روز جمعه بیست و سوم ذی القعدة سال 1429 هجری قمری در مدینه منوره یکی از دوستان طی تماسی به بنده گفت: با یک نفر یمنی به بحث و گفتگو پرداختم. او می گفت که شیعه به عایشه نسبت ارتکاب فحشا می دهد و به جمله ای از کتاب «تفسیر صافی» استناد کرده است؛ و من متن روایت را از طریق لپتاپ در آوردم و جمله ادعا شده در آن نبود. (1)

خود من هم پس از مراجعه به کتاب «صحیح بخاری» متوجه شدم عبارت کتاب «تفسیر صافی» همان مضمون روایت بخاری در ذیل آیه:

«وَإِنْ تَظَهَّرَا عَلَيْهِ...» (2) است. (3)

صلی الله علیه

ص: 11

1- «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ» خطاب الحفصة و عائشة علی الالتفات للمبالغة في المعاتبة «فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا» فقد وجد منكما ما يوجب التوبة و هو میل قلوبكما عن الواجب من مخالصة الرسول بحب ما يحبه و كراهة ما يكرهه» در تفسیر صافی ذیل آیه 4 سوره تحریم آمده که عایشه و حفصه، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را آزرند و خدا می فرماید که اگر علیه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم دست شوند خدا و جبرئیل و صالح المؤمنین (یعنی امیر المؤمنین (علیه السلام)) امور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را در دست دارند و ملائکه نیز یاور ایشان هستند. تفسیر الصافی: ج 5، ص 195، ذیل تفسیر آیه 4 سوره تحریم.

2- سوره تحریم (66)، آیه 4.

3- «حدثنا الحميدي حدثنا سفيان حدثنا يحيى بن سعيد قال : سمعت عبید بن حنین يقول: سمعت ابن عباس يقول: أردت أن أسأل عمر عن المرأتين اللتين تظاهرتا على رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فمكثت سنة فلم أجد له موضعا حتى خرجت معه حاجا فلما كنا بظهران ذهب عمر لحاجته فقال أدركني بالوضوء فأدركته بالإداوة فجعلت أسكب عليه ورأيت موضعا فقلت: يا أمير المؤمنين من المرأتان اللتان تظاهرتا قال ابن عباس فما أتممت كلامي حتى قال : عائشة و حفصة». کتاب صحیح بخاری دوزنی را که در آیه 4 سوره تحریم، آزار دهنده پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شمرده شده اند عایشه و حفصه معرفی می کند. صحیح البخاری: ص 1028 - 1029، کتاب التفسیر سورة التحريم، باب (4/4) قوله «وَإِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا»، ح 4915.

ایشان از من درخواست مناظره با وی را داشت .

پس از تماس تلفنی با او و تعیین وقت برای ملاقات و مناظره، بعد از نماز مغرب، بیرون از حرم شریف و کنار چترها نشستیم. آن دوستی که واسطه ما بود، پس از ارائه نصّ «تفسیر صافی» به او، از ما جدا شد و ما در رابطه با برخی مسائل دیگر به بحث پرداختیم.

شروع بحث

برای شروع در بحث، مطلبی را که خود او مطرح کرده بود ادامه دادم و گفتم: آلوسی که از بزرگان شماست می گوید:

«آنچه که به شیعه منسوب است مبنی بر اعتقاد به فحشا در مورد عایشه، کذب و افترا است و به دروغ به شیعه نسبت داده می شود و من در کتاب های معتبر شیعه اثری از این مطلب نیافتم و هیچ کدام از فرق اسلامی نیز این حرف را نمی زنند». (1)

ص: 12

1- « و نسب للشيعة قذف عائشة بما برّأها الله تعالى منه و هم ينكرون ذلك أشدّ الانكار و ليس في كتبهم المعوّل عليها عندهم عين منه و لا أثر أصلاً و كذلك ينكرون ما نسب إليهم من القول بوقوع ذلك منها بعد وفاته (صلى الله عليه وآله وسلم) و ليس له أيضا في كتبهم عين و لا أثر . والظاهر أنه ليس في الفرق الاسلامية من يختلج في قلبه ذلك» روح المعاني: ج 18، ص 433، ذیل تفسیر آیه 16 سوره نور ما ينسب للشيعة مما يخالف ذلك في حق سيّد الانبياء كذب عليهم فلا تعول عليه و إن كان شائعا . روح المعاني: ج 28، ص 493، ذیل تفسیر آیه 10 سوره تحریم.

او گفت: اما به هر حال من می دانم که برخی از شما شیعیان نسبت به عایشه چنین اعتقادی دارید.

به او گفتم: اما شما هیچ مدرکی بر این ادعا ارائه نمی کنید. بر فرض هم که بپذیریم برخی نسبت به عایشه چنین اعتقادی دارند، اما مطرح کردن این موضوع از طرف شما به معنای فرار از مباحث اصلی است. ما اعتقاد داریم که عایشه مرتکب گناهی بزرگتر از فحشا شده و آن مخالفت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

و جالب اینجاست که کتاب های شما به عایشه توهین می کنند، آنوقت شما از ما ایراد می گیرید که به عایشه اهانت می کنید؟!

گفت: چه اهانتی در کتابهای ما به عایشه شده است؟

گفتم: ابوداود سجستانی یکی از مؤلفان صحاح سته می گوید: عایشه به خواهران و دختران خواهرانش می گفت :

به برخی از مردان که عایشه دوست داشت آنان را ببیند و بر او وارد شوند، شیر دهند تا به عایشه از طریق رضاع محرم شوند و بعد از شیر دادن آنان مانند شخص محرم با عایشه ارتباط برقرار و رفت و

آمد می کردند. (1)

ص: 13

1- «حدثنا احمد بن صالح، حدثنا عنبة، حدثني يونس عن ابن شهاب حدثني عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) وأم سلمة أن أبا حذيفة بن عتبة بن ربيعة بن عبد شمس كان تبنى سالمًا وأنكحه ابنة أخيه هند بنت الوليد بن عتبة بن ربيعة، وهو مولى لامرأة من الأنصار كما تبنى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) زيداً وكان من تبنى رجلاً في الجاهلية دعاه الناس إليه وورث ميراثه حتى أنزل الله سبحانه وتعالى في ذلك «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ» إلى قوله: «فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ» فردوا إلى آبائهم فمن لم يعلم له أب كان مولى وأخاف في الدين فجاءت سهلة بنت سهيل بن عمرو القرشي ثم العامري وهي امرأة أبي حذيفة فقالت: يا رسول الله، إنا كنا نرى سالمًا ولدًا وكان يأوي معي ومع أبي حذيفة في بيت واحد ويرانني فضلاً وقد أنزل الله فيهم ما قد علمت فكيف ترى فيه؟ فقال لها النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): أرضعيه، فأرضعته خمس رضعات. فكان بمنزلة ولدها من الرضاعة، فبذلك كانت عائشة تأمر أخواتها وبنات أخواتها أن يرضعن من أحببت عائشة أن يراها ويدخل عليها وإن كان كبيراً خمس رضعات ثم يدخل عليها وأبت أم سلمة وسائر أزواج النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) أن يدخلن عليهن بتلك الرضاعة أحداً من الناس حتى يرضع في المهد وقلن لعائشة: والله ما ندري لعلها كانت رخصة من النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) لسالم دون الناس». سنن أبي داود: ص 244، كتاب النكاح، باب فيمن حرم به، ح 2061.

1- «حدثنا عبد الله، حدثني أبي، ثنا يعقوب، قال: ثنا بن أخي بن شهاب، عن عمه، قال: أخبرني عروة بن الزبير عن عائشة قالت: أتت سهلة بنت سهيل بن عمرو وكانت تحت أبي حذيفة بن عتبة رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فقالت: إن سالماً مولى أبي حذيفة يدخل علينا وأنا فضل وإنا كنا نراه ولدًا وكان أبو حذيفة تبناه كما تبني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم زيداً فأنزل الله «وَادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» فأمرها رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) عند ذلك أن ترضع سالماً. فأرضعته خمس رضعات وكان بمنزلة ولدها من الرضاعة، فبذلك كانت عائشة تأمر أخواتها وبنات أخواتها أن يرضعن من أحببت عائشة أن يراها ويدخل عليها وإن كان كبيراً خمس رضعات ثم يدخل عليها وأبت أم سلمة وسائر أزواج النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) أن يدخلن عليهن بتلك الرضاعة أحداً من الناس حتى يرضع في المهد وقلن لعائشة: والله ما ندري لعلها كانت رخصة من رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لسالم من دون الناس». المسند: ج 6، ص 270 و 271، مسند عائشة.

2- «حدثني عبد الملك بن شعيب بن الليث حدثني أبي عن جدي حدثني عقيل بن خالد عن ابن شهاب أنه قال: أخبرني أبو عبيدة بن عبد الله بن زمعة أن أمه زينب بنت أبي سلمة أخبرته أن أمها أم سلمة زوج النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) كانت تقول: أبى سائر أزواج النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) أن يدخلن عليهن أحداً بتلك الرضاعة وقلن لعائشة: والله ما نرى هذا إلا رخصة أرخصها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لسالم خاصة فما هو بداخل علينا أحد بهذه الرضاعة ولا رائينا». صحیح مسلم ص 662، كتاب الرضاع، باب رضاعة الكبير، ح 31/1454/3590.

گفت: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این کار را اجازه دادند و اشکالی ندارد و توهین به عایشه محسوب نمی شود.

گفتم: اولاً: اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اجازه داده پس چرا جناب ام سلمه و سایر همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این کار را حلال نمی دانستند؟

ثانیا: اگر هم بر فرض این کار جایز باشد در شأن زنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ما نمی باشد. زنان پیامبر به جهت حفظ احترام آن حضرت بعد از درگذشت ایشان، اجازه ازدواج با دیگران را نداشتند در حالیکه سایر زنان مجازند پس از فوت همسر، مجدداً ازدواج کنند.

ثالثاً: آیا هیچ مؤمنی راضی می شود که زنش در حیات او یا بعد از فوتش با مردان نامحرم از طریق رضاع کبیر محرم شده و رفت و آمد داشته باشد؟! وقتی یک شخص عادی به این کار راضی نیست و تن نمی دهد، چطور چنین مطالبی را به سید کائنات نسبت می دهید؟!

او که ظاهراً برای مطالب مطرح شده پاسخی نداشت، موضوع را کمی

عوض کرد و گفت: شما عایشه را در طرف باطل و در برابر حق قرار می دهید.

گفتم: مسئله این است که عایشه به وصیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) عمل نکرد و از دشمنان آن حضرت حمایت کرد و بعدها هم در جنگ جمل در مقابل آن حضرت ایستاد و با ایشان جنگید و در تشییع جنازه امام مجتبی (علیه السلام) مانع دفن آن حضرت در کنار جد

مطهرشان شد و دستور داد تا پیکر مطهر ایشان را تیرباران کنند.

گفت: وصیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به خلافت و امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مورد بحث است و ما قبول نداریم. درباره ماجرای جنگ جمل نیز عایشه ابتدا خود را محق می‌دید و قیام علیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را وظیفه شرعی خود می‌دانست و بعدها نیز از به راه انداختن جنگ جمل و جنگیدن با حضرت علی (علیه السلام) توبه کرد. موضوع بی حرمتی به بدن مطهر نوه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را هم که شما مطرح می‌کنید ما قبول نداریم و چنین اتفاقی نیفتاده است.

گفتم: اولاً: مگر شما حضرت امیر (علیه السلام) را امام و خلیفه چهارم خویش نمی‌دانید؟ گفت: چرا. گفتم: اگر کسی با خلیفه اول یا دوم و سوم مخالفت کند و علیه آنان قیام کرده و با آنان بجنگد، حکمش چیست؟ گفت: مخالفت با خلفا و قرار گرفتن در مقابل آنان و جنگیدن با ایشان جرم است و چنین شخصی مهدورالدم است. گفتم: حتی اگر وصیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت به امامت حضرت امیر (علیه السلام) را در نظر نگیریم، باز ایشان خلیفه چهارم هستند و عایشه با خلیفه چهارم مخالفت کرده و علیه ایشان قیام کرده و با آن حضرت جنگیده است.

بر اساس معتقدات شما اگر کسی کوچک ترین اهانتی به سه خلیفه اول کند او را کافر و مهدورالدم می‌دانید. اما چرا وقتی نوبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌رسد، توهین و مخالفت و جنگ علیه ایشان جایز می‌شود؟!

ابن ابی الحدید می‌گوید :

اگر عایشه کاری را که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) انجام داد و مردم را علیه آن حضرت بسیج کرد و جنگ جمل را به راه انداخت، با عمر

انجام می داد، عمر عایشه را می کشت و تکه تکه می کرد. اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) مظلومانه او را رها کردند و حساب و کتابش را به

خدا واگذار نمودند. (1)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید

عایشه نسبت به من کینه و حسادتی داشت که همانند کوره آهنگری در سینه اش جوشید و اگر او را به جنگ کسی غیر از من دعوت می کردند، نمی پذیرفت. و حال که جنگ تمام شده است، من او را رها می کنم و حسابش را به خدا وا می گذارم. (2)

ثانیا: شما گفتید: عایشه درباره رفتارش نسبت به حضرت علی (علیه السلام) توبه کرده است. (3) اما این مطلب شما ثابت نیست و اعمال و رفتار او تا آخر عمرش نشانگر عدم توبه اوست.

به عنوان مثال: زینب دختر ابو سلمة (أم سلمة) می گوید:

روزی نزد عایشه بودم. شخصی خبر شهادت حضرت علی (علیه السلام) ما را به اطلاع عایشه رساند. عایشه با شنیدن خبر شهادت حضرت

ص: 17

1- «و لو كانت فعلت بعمر ما فعلت به و شقت عصا الأمة عليه ثم ظفر بها لقتلها ومزقها إربا إربا و لكن عليًا كان حليما كريما». شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد: ج، 17، ص 254، شرح نامه 64، و من كتاب له (عليه السلام) إلى معاوية جوابا عن كتابه.

2- «و اما فلانة فأدركها رأي النساء وضغن غلا في صدرها كمرجل القين و لو دعيت لتنال من غيري ما أتت إلي لم تفعل و لها بعد حرمتها الأولى و الحساب على الله». نهج البلاغة: ص 204، خطبه 156.

3- «و لا ريب أن عائشة ندمت ندامة كليّة على مسيرها إلى البصرة و حضورها يوم الجمل». سير أعلام النبلاء: ج 2، ص 177، شرح حال عایشه، ش 19.

علی (علیه السلام) اشعاری را خواند زینب دختر ابوسلمه می گوید: از ابیات خوانده شده توسط عایشه و خوشحالی او شگفت زده شدم و به او گفتم: آیا در مورد حضرت علی (علیه السلام) با آن همه سوابق و فضائل،

چنین ابیاتی را خواندی؟

و هنگامی که خبر شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به اطلاع عایشه رساندند، از شنیدن این خبر خوشحال شده و سجده شکر به جا آورد. (1)

مورد دیگر اینکه محمد بن اسحاق می گوید:

هنگامی که عایشه در جنگ جمل شکست خورد و به مدینه برگشت، باز هم از دشمنی با حضرت علی (علیه السلام) دست برداشت و مردم را علیه آن حضرت می شورانید و به جنگ با آن حضرت دعوت می کرد و نامه ای نیز به معاویه و اهل شام نوشت و آنان را نیز به جنگ با حضرت علی (علیه السلام) التحریض و تشویق نمود. (2)

مثال دیگر اینکه : مسروق (3) می گوید:

ص: 18

-
- 1- «لما أتت عائشة نعي علي أمير المؤمنين تمثلت ... فقالت لها زينب بنت أم سلمة : ألعلي تقولين هذا؟». «و لما أن جاء عائشة قتل علي سجدت» مقاتل الطالبیین: ص 26 و 27 ، علي بن ابي طالب و جواهر المطالب ج 2، ص 105 .
 - 2- « أن عائشة لما وصلت إلى المدينة، راجعة من البصرة لم تزل تُحرض الناس على أمير المؤمنين (عليه السلام) و كتبت إلى معاوية و إلى أهل الشام مع الأسود بن أبي البختری لتحرضهم عليه». موسوعة الشریف المرتضى : ج 9، ص 356. (الشافي في الامامة).
 - 3- «... لم يتخلف مسروق عن حروب علي». مسروق بن اجدع تابعی از مشایخ و راویان صاحبان صحاح شش گانه اهل سنت است که همه علمای اهل سنت وی را توثیق کرده اند مسروق از عابدان کوفه و از اصحاب حضرت علی (علیه السلام) به شمار می رود و در همه جنگ های آن حضرت حضور داشته است. مسروق در سال 63 هجری و در 63 سالگی از دنیا رفته است. تهذیب التهذیب : ج 10، ص 100 - 101 ، شرح حال مسروق بن اجدع ش 206.

روزی نزد عایشه رفته بودم. بین من و عایشه صحبت هایی رد و بدل شد. عایشه غلام سیاه چهره اش عبدالرحمن را صدا زد و از من پرسید: آیا می دانی چرا اسم غلام را عبدالرحمن گذاشته ام؟ گفتم: نه، نمی دانم. گفت: به خاطر محبت و ارادتی که به عبدالرحمن بن ملجم دارم، نام غلامم را عبدالرحمن گذاشتم. (1)

ثالثاً: آیا عایشه از انجام تکلیف شرعی توبه کرده است؟! آیا کسی که با به راه انداختن جنگ جمل و قرار گرفتن در مقابل خلیفه مسلمانان، سبب تفرقه میان مسلمانان و کشته شدن بیش از بیست هزار نفر شده به همین راحتی توبه می کند و توبه اش پذیرفته می شود؟

شما قائل هستید تمام کسانی که در سپاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و عایشه شرکت داشتند، مسلمان بودند و قرآن می فرماید: کسی که عمداً مسلمانی را به قتل رساند جزای او جهنم است. خود شما روایت نقل می کنید که قتال با مسلمان کفر است، پس چگونه از خون بیست هزار نفر مسلمان به راحتی چشم پوشی می کنید؟!

شما می گوئید: صحابه مجتهد و مصیب هستند و اگر در اجتهاد خود

ص: 19

1- «روي عن مسروق أنه قال: دخلتُ على عائشة فجلست إليها فحدثتني و استدعت غلاماً لها أسود يقال له عبدالرحمن حتى وقف فقالت يا مسروق! أتدري لما سمّيته عبد الرحمن؟ فقلت: لا: فقالت: حباً مني لعبد الرحمن بن ملجم». موسوعة الشریف المرتضى: ج 9، ص 356. (الشافعي في الامامة).

خطا هم کنند، مأجورند و به وظیفه خود عمل کرده اند. اگر عایشه مجتهد بوده و طبق اجتهاد خود عمل کرده و مأجور است، دیگر چه احتیاجی به توبه کردن داشته است؟ مگر نمی گوئید: مجتهدی که طبق قواعد و اصول پیش می رود اگر بعدها بفهمد اشتباه کرده از نظر خویش باز می گردد اما توبه نمی کند، چراکه گناهی مرتکب نشده است؟

پس بر فرض هم که عایشه توبه کرده باشد، توبه او نشان دهنده اقرارش بر گناه خویش است، چرا می گوئید ثواب می برد؟

اما ماجرای درگیری در تشیع پیکر مطهر امام مجتبی (علیه السلام) اجمالاً و تفصیلاً در کتاب های خود شما نقل شده است.

مثلاً ابوالفداء نقل می کند :

امام مجتبی (علیه السلام) وصیت کرده بود که کنار پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دفن شوند و مروان بن حکم و بنی امیه مانع شده و با بنی هاشم درگیر شدند و عایشه گفت: آنجا خانه من است و اجازه نمی دهم ایشان را در آنجا دفن کنید. (1)

یعقوبی نیز در تاریخش می نویسد :

وقتی بدن مطهر امام حسن (علیه السلام) را برای دفن کردن کنار جسدش رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) آوردند، عایشه سوار بر قاطر سیاه و سفید شود و خودش

ص: 20

1- «وكان الحسن قد أوصى أن يدفن عند جده رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، فلما توفي أرادوا ذلك، وكان على المدينة مروان بن الحكم من قبل معاوية، فمنع من ذلك وكاد يقع بين بني أمية وبين بني هاشم بسبب ذلك فتنة، فقالت عائشة: البيت بيتي ولا أذن أن يدفن فيه، فدفن بالبقيع ولما بلغ معاوية موت الحسن خر ساجداً). المختصر في أخبار البشر: ج 1، ص 255، ذكر تسليم الحسن الأمر إلى معاوية.

را رساند و گفت: اینجا خانه من است و اجازه نمیدهم حسن بن علی را در آن دفن کنید. قاسم بن محمد بن ابی بکر برادرزاده عایشه او را مخاطب قرار داد و گفت هنوز عرقهایمان از جنگ جمل و روز شتر سرخ موی خشک نشده است، می خواهی فتنه دیگری به راه انداخته و روزی را به نام روز قاطر سیاه و سفید هم در تاریخ ثبت کنی؟ (1)

در نهایت عایشه نگذاشت که پیکر حضرت در آنجا دفن شود.

ذهبی نیز در کتاب «سیر اعلام النبلاء» ماجرای ممانعت عایشه از دفن شدن امام حسن (علیه السلام) در کنار جدش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را نقل کرده و می نویسد:

عایشه گفت: اجازه نمی دهم که علاوه بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و ابوبکر و عمر، کسی در غرفه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دفن شود. (2)

چرا عایشه نگذاشت امام حسن (علیه السلام) را در کنار رسول خدا دفن کنند؟ مگر آنجا اتاق پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نبود؟ طبق قول شما پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چیزی از خودش به ارث نمی گذارد که عایشه بخواهد از آن ارث ببرد. پس عایشه از آن اتاق هیچ سهمی بابت ارث نداشته است. آیا عایشه تنها وارث پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

ص: 21

1- «وقیل : أن عائشة ركبت بغلة شهباء وقالت بيتي لا آذن فيه لأحد. فأتاها القاسم بن محمد بن أبي بكر فقال لها : يا عمّة ما غسلنا رؤوسنا من يوم الجمل الأحمر أتريدین أن یقال یوم البغلة الشهباء فرجعت . تاریخ یعقوبی : ج 2، ص 225 . «الشبهة في الالوان : البیاض الذی غلب علی السواد» . الصحاح للجوهري : ج 1، ص 159 .

2- «و یروی أنّ عائشة قالت لا یكون لهم رابع أبداً» . سیر أعلام النبلاء : ج 3، ص 276 ، شرح حال الحسن بن علی بن ابی طالب، ش 47.

بوده؟ آیا فاطمه زهرا علیها السلام و سایر همسران آن حضرت، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ارث نمی برند؟ اگر بپذیریم که زن از زمین ارث می برد سهم زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از زمین غرفه و اتاق پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یک هشتم خواهد بود که عایشه در این یک هشتم با سایر زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شریک است. یعنی عایشه در نهایت یا از آن اتاق سهمی نداشته و یا اگر هم داشته سهم ناچیزی بوده و اکثر یا تمامی سهم آن اتاق برای فرزندان حضرت زهرا علیها السلام بوده است.

البته بعضی معتقدند عایشه به علت خروجش علیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) خلیفه مسلمانان شرعا باید همه اموالش مصادره و از او گرفته می شد، اما حضرت امیر (علیه السلام) درباره او لطف کردند و او را با احترام به مدینه برگرداندند.

وقتی سخن درباره عایشه و رفتار و عملکردش به اینجا رسید گفت: شاید پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آنجا را به عایشه بخشیده باشند.

گفتم: اولاً: شما روایاتی را که در کتب خودتان ذیل آیه «فَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (1) درباره بخشیدن فدک به فاطمه زهرا علیها السلام نقل شده نمی پذیرید، اما به همین راحتی می گویی: شاید پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن اتاق و غرفه را به عایشه بخشیده باشد.

ثانیاً: اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آنجا را به عایشه بخشیده بود، چرا امام مجتبی (علیه السلام) بدون مشورت و هماهنگی با عایشه وصیت کرده تا بدن مطهرش را در کنار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دفن کنند؟ چرا بنی هاشم به وصیت امام حسن (علیه السلام) عمل کرده و قصد داشتند بدن مطهر ایشان را کنار رسول خدا دفن کنند؟ آیا آن ها

ص: 22

اطلاع نداشتند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن اتاق را به عایشه بخشیده است؟! همه این شواهد و قرائن را رها کردی و می گوئی شاید پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن غرفه را به عایشه بخشیده بود؟!!!!

جایگاه امامت

شخص یمنی که ظاهراً از پاسخ دادن به سؤال مطرح شده درباره عایشه عاجز شده بود و نمی توانست از رفتار و عملکرد عایشه دفاع کند، موضوع بحث را عوض کرد و گفت می خواهم درباره اعتقادات شما در رابطه با ائمه بحث کنیم.

او از من پرسید: جایگاه امامت نزد شما چیست؟ امام کیست؟ آیا در

ردیف نبوت و پیامبری است؟

گفتم: امامت ادامه دهنده راه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و حافظ شریعت و مبین و مفسر قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

گفت: شما معتقدید بر امامان وحی نازل می شود و این مطلب در کتاب کافی وجود دارد.

گفتم: اولاً: مطلبی که در کتاب کافی شریف آمده این است که أهل بیت علیهما السلام «مختلف الملائكة» (1) هستند یعنی ملائکه نزد ایشان رفت و آمد

ص: 23

1- «محمد بن یحیی عن عبد الله بن محمد بن عیسی عن أبیه عن عبد الله بن المغیره عن اسماعیل بن ابی زیاد عن جعفر بن محمد عن أبیه علیهما السلام قال: قال أمير المؤمنين (عليه السلام): إنا أهل البيت شجرة النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و بیت الرحمة و معدن العلم». الكافي ج 1، ص 221، کتاب الحجّة، باب أن الائمة معدن العلم و شجرة النبوة و مختلف الملائكة، ح 2.

دارند و این مطلب با آنچه شما گفتی متفاوت است زیرا نازل شدن وحی بر ائمه، با رفت و آمد ملائکه نزد ائمه فرق دارد. نزول ملائک و رفت و آمد آنان نزد ائمه هیچ اشکالی ندارد و منافاتی با اعتقادات اسلامی ندارد.

مگر ملائکه نزد حضرت مریم نمی آمدند؟ آیا حضرت مریم، پیامبر بود که ملائکه نزد ایشان آمدند. ملائکه به حضرت مریم عرضه داشتند: ای مریم برای خدای خود قنوت بخوان و سجده کن و رکوع به جای آور. (1)

و یا برای حضرت مریم رزقی می آوردند و هنگامی که حضرت زکریا (علیه السلام) از ایشان پرسید: این غذاها چیست؟ ایشان جواب دادند: از جانب

خداست. (2)

مطلب دیگری که در کافی وجود دارد این است که پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرشته ای نزد آن حضرت می آمد و مطالبی را خدمت ایشان عرض می کرد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن مطالب را می نوشتند. مطالب نوشته شده و جمع آوری شده توسط حضرت امیر (علیه السلام) به مصحف فاطمه علیها السلام معروف شد. (3)

ص: 24

1- «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ * يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ». سورة آل عمران (3)، آیه 42 و 43.

2- «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» سورة آل عمران (3)، آیه 37.

3- «... و این عندنا لمصحف فاطمة علیها السلام و مایدر بهم ما مصحف فاطمة علیها السلام؟ قال: قلت: و ما مصحف فاطمة؟ قال: مصحف فيه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرّات، والله ما فيه من قرآنکم حرف واحد...». ح 1. ... إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَبِضَ نَبِيَهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَدَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا يَسْأَلُهَا وَيُحَدِّثُهَا فَشَكَتَ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ: إِذَا أَحْسَسْتَ بِذَلِكَ وَسَمِعْتَ الصَّوْتِ قَوْلِي لِي. فَأَعْلَمْتَهُ بِذَلِكَ فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَكْتُبُ كُلَّمَا سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذَلِكَ مَصْحَفًا. قَالَ: ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَ لَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ». ح 2. «... ما أزعَم أن فيه قرآنا وفيه ما يحتاج الناس إلينا و لا نحتاج إلى أحد حتى فيه الجلدة و نصف الجلدة و ربع الجلدة و أرش الخدش...». ح 3. «... إن في الجفر الذي يذكرونه لما يسوؤهم لأنهم لا يقولون الحق و الحق فيه. فليخرجوا قضايا عليّ و فرائضه إن كانوا صادقين و سلوهم عن الخالات و العمات و ليخرجوا مصحف فاطمة عليها السلام فإن فيه وصية فاطمة عليها السلام و معه سلاح رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم). إن الله عزّ وجل يقول: فأتوا بكتاب من قبل هذا أو آثارة من علم إن كنتم صادقين». ح 4. «... قال: فمصحف فاطمة عليها السلام؟ قال: فبكت طويلا ثم قال: إنم لتبحثون عما تريدون و عمّا لا تريدون. إن فاطمة عليها السلام مكثت بعد رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) خمسة و سبعين يوما و كان دخلها حزن شديد على أبيها و كان جبرئيل يأتيها فيحسن عزاءها على أبيها و يطيب نفسها و يخبرها عن أبيها و مكانه و يخبرها بما يكون بعدها في ذريتها و كان علي (عليه السلام) يكتب ذلك. فهذا مصحف فاطمة عليها السلام». ح 5. «... عن فضيل بن سكرة قال: دخلت على أبي عبد الله، فقال يا فضيل أتدري في أي شيء كنت أنظر قبيل؟ قال: قلت: لا. قال: كنت أنظر في كتاب فاطمة عليها السلام. ليس من ملك يملك إلا و هو مكتوب فيه باسمه و اسم أبيه و ما

وجدت لولد الحسن فيه شيئاً». ح 8 . الكافي : ج 1، ص 238 - 242، كتاب الحجّة، باب فيه ذكر الصحيفة و الجفر و الجامعة و مصحف فاطمة عليها السلام.

ثانیا: بر اساس آیات قرآن کریم ملائکه بر انسانهای عادی و ثابت قدم در اعتقادات نیز نازل میشوند و با آنان سخن می گویند. مگر خداوند در قرآن کریم فرموده: « إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» (1)

ص: 25

1- « همانا کسانی که گفتند پروردگار ما خداست و سپس استقامت ورزیدند، ملائکه بر آن ها نازل سپس می شوند و به آن ها می گویند که نترسید و محزون نباشید و بشارت باد شما را به بهشتی که به آن وعده داده شده اید» سوره فصلت (41)، آیه 30 .

ثالثا مگر شما درباره عمر بن خطاب ادعا نمی کنید که ملائکه با زبان او سخن می گفتند! (1) چرا وقتی نوبت به ائمه علیهما السلام می رسد، نزول ملائکه را برخلاف شرع می دانید؟!

و رابعا: اگر در مواردی درباره ائمه علیهما السلام از تعبیر وحی استفاده شده باشد، استعمال تعبیر «وحی» در غیر از معنای مصطلح بوده و امر غریبی نیست، زیرا چنین استعمالی در قرآن نیز به کار رفته است. خداوند در قرآن کریم و درباره زنبور عسل واژه وحی را آورده است. خدای متعال می فرماید: «وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» (2) و درباره مادر حضرت موسی (علیه السلام) نیز می فرماید: «خَفَّتْ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ»

ص: 26

-
- 1- «أخبرنا محمد بن عبد الله الحافظ، أخبرنا أبو بكر بن إسحاق، أخبرنا بشر بن موسى، حدثني الحميدي حدثنا سفيان، حدثنا محمد بن عجلان أنه سمع سعد بن إبراهيم يحدث عن أبي سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة أنها قالت: قال رسول الله: إنه كان في الأمم محدثون فإن يكن في هذه الأمة فهو عمر بن الخطاب». دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة: ج 6، ص 369، جماع أبواب إخبار النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بالكوائن بعده، باب ماجاء في إخبار النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بمحدثين كانوا في الأمم و إنه إن يكن في أمته منهم أحد فعمر بن الخطاب فكان كما أخبر أخبرنا محمد بن الحسين القطان، أخبرنا عبد الله بن جعفر، حدثنا يعقوب بن سفيان حدثنا مسلم بن إبراهيم، حدثنا شعبة عن قيس بن مسلم عن طارق بن شهاب قال: كنا نحدث أن عمر بن الخطاب ينطق على لسان ملك». دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة: ج 6، ص 370، جماع أبواب إخبار النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بالكوائن بعده، باب ماجاء في إخبار النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بمحدثين كانوا في الأمم و انه إن يكن في أمته منهم أحد فعمر بن الخطاب فكان كما أخبر.
- 2- «پروردگار توبه زنبور عسل وحی کرد که در کوه ها و درختان و ارتفاعات منزل گزیند». سوره نحل (16)، آیه 68.

فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (1).

وقتی سخن از آیات قرآن و واژه وحی به میان آمد، گفت: نزول وحی با دو هدف صورت می‌گیرد یا تعلیمی است و یا تشریحی». آنچه درباره مادر حضرت موسی و نخل است، صرف معنای تعلیم، اخبار، اعلام و یاد دادن است، نه «تشریحی» که یکی از مختصات نبوت است.

گفتم: اگر آنچه در روایات ما و درباره ائمه علیهما السلام آمده نیز به همین معنای تعلیمی باشد اشکالی دارد؟

خامسا: نزول وحی بر غیر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در صورتی اشکال دارد که معتقد باشیم وحی به عنوان نبوت بر غیر پیامبر نازل می‌شود. آنچه مسلم است و ما نیز به آن معتقدیم این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آخرین پیامبر خدا بودند. اگر کسی معتقد باشد وحی بر امامان نازل میشود و مقصودش این باشد که وحی به عنوان نبوت برایشان نازل می‌شود اشتباه کرده و اعتقادش باطل است. نزول وحی بر ائمه علیهما السلام به معنای این است که ملائکه نزد ائمه علیهما السلام می‌آمدند و با آنان گفتگو می‌کردند. البته از اینکه وحی به عنوان نبوت بر ائمه نازل نمی‌شود، نمی‌توان برتری مقام نبوت انبیا علیهما السلام بر امامت ائمه علیهما السلام را نتیجه‌گیری کرد.

شخص یمنی که راه به جایی نبرده بود منتظر عوض کردن موضوع بحث و پریدن از شاخه‌ای به شاخه دیگر بود و بلافاصله سخن پایانی مرا

ص: 27

1- «ما به مادر موسی وحی کردیم که او را در صندوقی قرار ده و به آب بیفکن...». سوره قصص (28)، آیه 7.

بهبانه قرار داد و گفت: اتفاقاً همین مطلب بهترین دلیل بر افضلیت انبیا برائمه علیهما السلام است.

گفتم: به نظر ما مقام امامت از مقام نبوت بالاتر است، زیرا خداوند مقام امامت را بعد از مقام نبوت به حضرت ابراهیم (علیه السلام) عطا فرمود. قرآن می فرماید: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (1).

ابن عباس در تفسیر این آیه می گوید:

اعطای مقام امامت به حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از آن بود که ایشان قومش را نصیحت کرده و نمودیان ایشان را به آتش انداختند. (2) و همه می دانیم که در آن هنگام حضرت ابراهیم (علیه السلام) نبی بودند؛ پس بعد از مقام نبوت به مقام امامت رسیدند. بنابراین مقام امامت مرتبه اش از مقام نبوت بالاتر است.

البته ما مقام نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را در این حکم مستثنی می دانیم و معتقدیم که مقام امامت ائمه علیهما السلام از مقام سایر انبیا علیهما السلام بالاتر است.

ص: 28

1- «و زمانی که خداوند حضرت ابراهیم را به سبب کلماتی آزمایش کرد، پس او آزمایش را با سربلندی به اتمام رسانید خداوند به او فرمود من تو را امام مردم قرار می دهم. ابراهیم علیه السلام پرسید: از فرزندانم هم امام خواهند بود؟ خداوند فرمود عهد من به ظالمین نخواهد رسید». سوره بقره (2)، آیه 124.

2- «ابن عباس قال: الكلمات التي ابتلي بهن إبراهيم فأتهمهن فراق قومه في الله حين أمر بمفارقتهم ومحاботه نمرود في الله حين وقفه على ما وقفه عليه من خطر الأمر الذي فيه خلافهم وصبره على قذفهم إياه في النار ليحرفوه في الله والهجرة بعد ذلك من وطنه وبلاده حين أمره بالخروج عنهم وما أمره به من الضيافة والصبر عليها وما ابتلي به من ذبح ولده فلما مضى على ذلك كله وأخلصه البلاء قال الله له: أسلم، «قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ». الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج 1، ص 245 - 246، ذيل آيه 124 سورة بقره.

شخص یمنی از سؤال قبلی و مسأله نزول وحی برائمه علیهما السلام دست برداشته و مسئله عصمت ائمه علیهما السلام را مطرح کرده و گفت: شما قائل به عصمت امامان هستید. دلیل شما بر این موضوع چیست؟

گفتم: قبل از وارد شدن به این بحث باید عصمت انبیا علیهما السلام را مورد بررسی قرار دهیم.

گفت: انبیا معصوم نیستند، زیرا خداوند در آیات متعدد و درباره حضرت موسی (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را مطرح کرده که نشان میدهد انبیای الهی خطا می کنند، فراموش می کنند و حتی مرتکب معصیت می شوند.

قرآن در آیه «قَالَ لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا» (1) از زبان حضرت موسی (علیه السلام) حکایت می کند که «بخاطر آنچه که فراموش کردم مرا مؤاخذه نکن و بر من سخت نگیر».

همچنین خداوند در آیات «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَبِئْتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» (2) درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «ما فتح مبینی را به تو عنایت کردیم تا خداوند گناه گذشته و آینده تو را ببخشد و نعمتش را بر تو تمام گرداند و تو را به راه راست هدایت نماید».

گفتم: شما می گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) معصوم نبوده و مرتکب خطا و اشتباه می شده. این دو آیه ای را که قرائت فرمودید توسط همین پیامبری که

ص: 29

1- سوره کهف (18)، آیه 73.

2- سوره فتح (48)، آیه 2.

مرتکب خطا و اشتباه می شود برای ما نقل شده و به ما رسیده است از کجا معلوم که پیامبر در نقل این دو آیه مرتکب اشتباه و خطا نشده باشد؟ شاید پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در تلقی و دریافت وحی یا در نقل و تبلیغ این دو آیه اشتباه کرده باشد. شاید آیه به نحو دیگری نازل شده و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سهوا و یا عمدا در آن تصرّف کرده و آن را تغییر داده است البته تصرّف عمدی گناه است، اما شما ارتکاب گناه را برای انبیا جایز می دانید و می گوئید: اشکالی ندارد که از ایشان گناه سر بزند.

شخص یمنی برای اینکه عدم تحریف قرآن را اثبات کند به آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (1) استناد کرده و گفت: خداوند در این آیه می فرماید: ما قرآن را از تحریف و تغییر حفظ خواهیم کرد. برای اینکه به او بفهمانم تا عصمت پیامبر ثابت نشود و آن را نپذیریم نمی توانیم عدم تحریف و تغییر قرآن را ثابت کنیم، گفتیم: این آیه نیز توسط همان پیامبری برای ما نقل شده و به ما رسیده که به نظر شما از خطا و اشتباه معصوم نیست و ممکن است در تلقی و دریافت یا در نقل و تبلیغ همین آیه نیز مرتکب اشتباه شده باشد.

گفت: مگر قرآن را قبول ندارید؟

گفتم: من مسلمانم و از اینکه بخوام در حجیت قرآن تردید داشته باشم به خدا پناه می برم. تمامی آیات قرآن و کلمه به کلمه و حرف به حرفش را قبول دارم اما معتقدم زمانی می توانیم مصونیت قرآن از خطا و اشتباه را ثابت

ص: 30

1- همانا ما آن ذکر را نازل کردیم و همانا ما از آن محافظت خواهیم کرد سوره حجر (15)، آیه 9.

کنیم که عصمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از خطا و نسیان و گناه را ثابت کرده و پذیرفته باشیم و الا نمی توانیم مصونیت قرآن از خطا را اثبات کنیم. عالم وهابی گفت: اگر پیامبران از خطا و اشتباه معصوم هستند پس

تکلیف این دو آیه و آیات مشابه چه می شود؟

در جواب او گفتیم: برای اثبات فراموشکار بودن و معصیت کار بودن و در یک کلمه عدم عصمت پیامبران به دو آیه استناد کردی.

درباره آیه «قَالَ لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهَقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا» (1) که حضرت موسی (علیه السلام) به حضرت خضر (علیه السلام) می گوید: بخاطر آنچه فراموش کردم مرا مؤاخذه نکن، برخی از علما احتمالاتی داده اند.

یکی از احتمالات این است که: حضرت موسی (علیه السلام) قول داده بود که نسبت به کارهای حضرت خضر (علیه السلام) اعتراضی نکند. اما وقتی حضرت خضر (علیه السلام) کشتی را سوراخ کرد حضرت موسی (علیه السلام) به ایشان اعتراض کرد. حال می فرماید: مرا بخاطر اعتراضم مؤاخذه نکن. با اعتراضم در مورد سوراخ نمودن کشتی، شبیه افراد فراموشکار عمل کردم، یعنی گویا فراموش کردم که نباید اعتراض بکنم.

پس وقتی گفته می شود: مرا به خاطر فراموشی مؤاخذه نکن، یعنی به خاطر اعتراضی که کردم مؤاخذه نکن. «بما نسیت» یعنی «بما عملت» مرا به خاطر فراموشی مؤاخذه نکن، یعنی مرا به خاطر عملکرد و اعتراضم مؤاخذه نکن. همانگونه که در مورد برادران حضرت یوسف (علیه السلام) ندا دادند که

ص: 31

«ثُمَّ أَذِّنْ مُؤَذِّنٌ أَيْتَهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (1) یعنی شما همانند افراد سارق می مانید و در اتهام سرقت قرار دارید. به آنها گفته شد: شما سارقید اما هنوز اتهام سرقت ثابت نشده بود، لکن به خاطر شباهت آنان به سارقین، آنان را با لفظ سارق خطاب کردند.

پس گاهی افراد را به گروهی که شبیه آنان هستند نامگذاری می کنند به دلیل شباهتی که دو طرف به هم دارند. (2)

احتمال دیگر که احتمال صحیحی به نظر می رسد، این است که «بما نسیت» بمعنای «بما ترکت» است. (3) مرا به خاطر فراموشی مؤاخذه نکن یعنی مرا بخاطر کاری که ترک کردم مؤاخذه نکن. و کار ترک شده، سکوت بود. یعنی سکوت را ترک کردم و زبان به اعتراض گشودم. مرا به خاطر ترک سکوت مؤاخذه نکن.

ماده «نسی» در زبان عربی به معنای ترک «کردن نیز استعمال می شود. ابن کثیر ذیل آیه «وَلَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» (4) از قول ضحاک و قتاده و ابوائل می گوید: «نسیان» در اینجا بمعنی «ترک» است. (5)

ص: 32

1- سوره یوسف (12)، آیه 70.

2- «و الوجه الثالث أنه أراد لا تؤاخذني بما فعلته مما يشبه النسيان فسماه نسيانا للمشابهة كما قال المؤذن لأخوة يوسف (عليه السلام) «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» أي إنكم تشبهون السراق» تنزیه الانبیاء: ص 121، موسی (علیه السلام)، فی قدرة موسی (علیه السلام) علی الصبر و تنزیهه عن النسیان، الوجه الثالث.

3- «... بما نسیت أي بما ترکت من أمرک ...». البرهان فی تفسیر القرآن: ج 5، ص 47، ذیل آیه 73 سوره کهف، ح 2.

4- سوره بقره (2)، آیه 237.

5- «وَلَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» أي الإحسان، قاله سعید، وقال الضحاک و قتاده والسدي وأبوائل: المعروف، یعنی لا تهملوه بل استعملوه بینکم». تفسیر القرآن العظیم ج 1، ص 297، ذیل آیه 237 سوره بقره.

نمونه دیگر اینکه خداوند در قرآن می فرماید: «وَقِيلَ الْيَوْمَ نَسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ» (1). یعنی شما روز قیامت را فراموش کردید و امروز هم ما شما را فراموش می کنیم .

نه کافران روز قیامت را فراموش کردند و نه خدا آنان را فراموش می کند، بلکه نسیان به معنی ترک کردن است. یعنی شما یاد قیامت را ترک کردید و ما هم امروز شما را ترک می کنیم .

ابن عباس و سدی می گویند : نسیان در این آیه به معنی ترک است. (2) پس استعمال کلمه «نسیان» در معنای «ترک» کاملاً متداول است.

حال که این احتمالات در آیه مطرح است، نمی توان بطور قطع گفت که آیه اشاره به عدم عصمت انبیا علیهما السلام دارد و به قول معروف اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال .

تنها باید به آیاتی استدلال کرد که از محکّمات باشند و از متشابهات

نباشند، چراکه تفسیر متشابهات را کسی جز پیامبر و امام نمی داند. «هو الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ

ص: 33

1- سوه جاثية (45) ، آیه 34 .

2- «وقال علي بن أبي طلحة عن ابن عباس قال: نتركهم كما تركوا لقاء يومهم هذا، وقال مجاهد: نتركهم في النار، وقال السدي: نتركهم من الرحمة كما تركوا أن يعملوا للقاء يومهم هذا». تفسير القرآن العظيم ج 2، ص 228 - 229 ، ذیل آیه 51 سوره اعراف.

تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (1).

اما آیه دیگری که به آن استناد کردی تا اثبات کنی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) معصوم نیست، آیه «لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» (2) بود. استناد و استدلال به این آیه نیز درست نیست، زیرا اگر مخاطب خداوند، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد و معنای آیه این باشد که خداوند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «ما فتح مبین و آشکاری را نصیب تو گردانیدیم تا گناهان گذشته و آینده تو را بیامرزم» با سیاق آیات قبل تناسب و همخوانی ندارد، زیرا خداوند در آیه قبل به پیامبر می فرماید: ما پیروزی آشکار نصیب تو کردیم و در آیه بعد علت آن را بیان کرده و می- فرماید: تا گناهان گذشته و آینده تو را ببخشیم. (3)

چه ارتباطی بین پیروزی در جنگ که به عنایت خداوند نصیب لشکریان شده و بین بخشش گناهان پیامبر وجود دارد؟! واضح است که این دو مطلب هیچ ارتباطی به هم ندارند، بنابراین تناسب حکم و موضوع اقتضا می کند آیه معنای دیگری را داشته باشد.

ص: 34

1- سوره آل عمران (3)، آیه 7.

2- سوره فتح (48)، آیه 2.

3- «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا». ترجمه: «همانا ما فتحنی مبین را نصیب تو گردانیدیم تا خدای بر تو ببخشد گناهان گذشته و آینده ات را و نعمتش را بر تو تمام فرماید و تو را به راه مستقیم هدایت فرماید». سوره فتح (48)، آیات 1 و 2.

او که ظاهراً متوجه عدم تناسب میان دو آیه شده بود، گفت: آیه را چگونه معنا کنیم که تناسب حکم و موضوع در آن رعایت شده باشد؟

گفتم: امام رضا (علیه السلام) در پاسخ مأمون عباسی که درباره همین آیات از حضرت پرسیده بود، آیات را معنا کرده و رابطه بین این دو آیه را بیان کرده و فرمودند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نزد مشرکین مگه گناهکارترین افراد بود، چراکه آنان سیصد و شصت عدد بت را پرستش می کردند و وقتی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود «لا اله الا الله» و مردم را به سوی خداوند یگانه دعوت کرد این مطلب بر آنان گران آمد. وقتی خداوند فتح مکه را نصیب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نمود، با نزول آیه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» خطاب به ایشان فرمود: ما فتح آشکاری را نصیب تو گردانیدیم تا گناهان گذشته و آینده تو - همان گناهانی که نزد مشرکین مکه داشتی - را پاک کنیم، که بخاطر دعوت مردم به توحید، تو را گناهکار می دانستند، یعنی هم اکنون که بر آنان پیروز گشته ای دیگر به تو نسبت گناه نخواهند داد (چراکه اظهار می کنند که مسلمانند) و آنچه هم در گذشته به تو نسبت می دادند که گناهکار هستی به برکت این پیروزی که خدا نصیب تو گردانید، از بین رفت. (1)

ص: 35

1- «قال الرضاء : لم يكن أحد عند مشركي أهل مكة أعظم ذنباً من رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ، لأنهم كانوا يعبدون من دون الله ثلاثمائة وستين صنماً فلما جاءهم بالدعوة إلى كلمة الإخلاص كبر ذلك عليهم وعظم وقالوا : «أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهاً وَاحِداً إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ، وَأَنْطَلِقَ الْأَمْلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ * مَا سَمِعْنَا بِهَِذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ ، فلما فتح الله عزوجل على نبيه (صلى الله عليه وآله وسلم) مكة قال له: يا محمد «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا . لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» عند مشركي أهل مكة بدعائك إلى توحيد الله فيما تقدم وما تأخر لأن مشركي مكة أسلم بعضهم و خرج بعضهم عن مكة و من بقي منهم لم يقدر على إنكار التوحيد عليه إذا دعا الناس إليه فصار ذنبه عندهم في ذلك مغفوراً بظهوره عليه». عيون أخبار الرضا (عليه السلام) : ج 1، ص 202 ، باب 15 ، ذكر مجلس آخر للرضا (عليه السلام) عند المأمون في عصمة الانبياء عليهما السلام.

عالم یمنی که در ابتدا عصمت پیامبر را به طور مطلق نفی می کرد، کمی کوتاه آمد و گفت: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در تلقی وحی و آیات قرآن و ابلاغ آن به مردم، معصوم است و اشتباه نمی کند، اما در مسائل شخصی و زندگی خویش، ممکن است دچار نسیان و عصیان شود. برای اینکه حجیت قرآن را اثبات کنیم لازم نیست پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در همه شؤون معصوم باشد.

گفتم: از اینکه عصمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را در تلقی وحی و آیات قرآن و ابلاغ آن پذیرفتی خوشحالم اما اولاً: این مطلب بر خلاف روایات موجود در «صحیح بخاری» است؛ زیرا بر اساس روایتی که بخاری نقل کرده و شما نیز تمامی روایات کتاب او را صحیح و قابل استناد (1) می دانید، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آیاتی را فراموش کرده بودند و آن آیات از قرآن ساقط شده بود و شخصی سبب شد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن آیات را به خاطر بیاورند.

عایشه می گوید:

ص: 36

1- «اتفق علماء الشرق والغرب على أنه ليس بعد كتاب الله أصح من صحيح البخاري و مسلم فرجح البعض منهم المغاربة صحيح مسلم على صحيح البخاري والجمهور على ترجيح البخاري على مسلم». عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج 1، ص 5 فوائد مهمة و هي تسع تتعلق بصحيح البخاري، الثانية.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) صدای مردی را شنیدند که در مسجد قرآن می خواند و فرمودند: خدای او را رحمت کند؛ قرآن خواندن او مرا به یاد آیاتی از قرآن انداخت که آن ها را فراموش کرده بودم و از سوره های قرآن حذف شده بود. (1)

اگر این مطلب صحت داشته باشد، با آنچه شما پذیرفتید سازگار نیست و آیا چنین مطلبی مطابق عقیده اهل سنت است؟

وثانیا: اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در طول زندگی و مسائل شخصی خویش دچار اشتباه و مبتلا به گناهان متعدد شود، جایگاه مقدّس نبوت لطمه خورده و مردم دیگر به او اعتمادی نخواهند داشت و مسائل مربوط به شریعت را نیز از او نخواهند پذیرفت. حکمت خدای متعال نیز اقتضا نمی کند که چنین کسی را به عنوان پیامبر مبعوث نماید.

ثالثا: اگر بپذیریم که پیامبر در زندگی شخصی و ... مرتکب اشتباه و گناه می شود لازمه اش این است که خداوند ما را به ارتکاب گناه دعوت نموده است، زیرا خداوند در آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (2) پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را سرمشق و الگوی مسلمانان معرفی نموده و به آنان سفارش می کند تا پیامبر را در تمامی مراحل

ص: 37

1- قالت: سمع النبي (صلی الله علیه وآله وسلم) رجلاً يقرأ في المسجد، فقال رحمه الله! لقد اذكرني كذا وكذا آية أسقطتها في سورة كذا وكذا». صحيح البخاري: ص 1293، كتاب الدعوات، باب قول الله تعالى: «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ» و من خص أخاه بالدعاء دون نفسه، ح 6335/19.

2- «بطور حتم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای شما الگو و اسوه ای نیکو است برای کسی که امید به خدا و روز قیامت دارد و خدا را بسیار یاد کند سوره احزاب (33)، آیه 21.

زندگی، الگوی خویش قرا دهند. اگر ارتکاب معاصی و اشتباه بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جائز باشد و ما بخواهیم ایشان را الگوی خویش قرار دهیم، معنایش این خواهد بود که خداوند در قرآن کریم برای ارتکاب گناه چراغ سبز نشان داده است.

عدم تحریف قرآن

عالم یمنی با توجه به بحثی که در رابطه با اثبات مصونیت قرآن از طریق اثبات عصمت پیامبر مطرح شد، سراغ مسأله تحریف قرآن رفت و شیعه را به قول به تحریف متهم کرد و گفت: شما قائل به تحریف قرآن هستید.

در پاسخ گفتم: اولاً: ما معتقدیم قرآن فعلی، همان قرآن نازل بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

ثانیاً: یکی از مسائل که ما را ملزم می کند تا معتقد به عصمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) باشیم، همین مسأله تحریف یا عدم تحریف قرآن است. م-ا عصمت نبی مکرم اسلام از خطا و اشتباه و گناه را ثابت می کنیم تا بتوانیم مصونیت و عدم تحریف قرآن را اثبات کنیم والا اگر مثل اهل سنت به عصمت نبی مکرم اسلام قائل نباشیم، نمی توانیم عدم تحریف قرآن را اثبات کنیم.

عالم یمنی که گمان می کرد موضوع خوبی را مطرح کرده و من راه فراری نخواهم داشت، پرسید: آیا قائل به تحریف قرآن را کافر می دانید؟

آیا میرزای نوری صاحب «فصل الخطاب» را که قائل به تحریف و تبدیل و تغییر قرآن است و معتقد است قرآن در طول تاریخ دستخوش تحریفات شده، کافر می دانید؟

به او گفتیم: اولاً: این کتاب تنها حدود صد و بیست سال قبل نوشته و یکبار چاپ و بلافاصله جمع آوری شده است. و علمای حوزه علمیه در

قبال این کتاب موضع گیری شدیدی کرده و از این کتاب استقبال نشد.

ثانیا: مقصود و هدف نویسنده کتاب اثبات تحریف قرآن نبوده است. آقا بزرگ طهرانی رحمه الله از شاگردان میرزای نوری رحمه الله در کتاب «الذريعة إلى تصانيف الشيعة» می فرماید: استادم میرزای نوری رحمه الله به من فرمود: من در نامگذاری این کتاب اشتباه کردم و باید می نوشتیم: «فصل الخطاب في عدم تحريف كتاب رب الأرباب» و باب هجدهم آن شاهد بر مقصود می باشد. میرزای نوری رحمه الله کتاب دیگری نیز در همین موضوع نوشته اند و می فرمودند: هر دو کتاب را بخوانید تا متوجه مقصودم شوید.

مرحوم آقابزرگ طهرانی رحمه الله می گوید:

از خود مؤلف شنیدم که می فرمود: مقصود من اثبات تحریف در قرآنی که در دوره عثمان جمع آوری شده، نبود. پس از اینکه قرآن به دستور عثمان جمع آوری شد به همان شکل تا الآن باقی مانده است.

آقا بزرگ طهرانی به نقل از محدث نوری می گوید:

مقصود من این بود که هنگام جمع آوری قرآن در عهد خلفا، برخی از آیات جمع آوری نشده است. (1)

ص: 39

1- «سمعت عنه شفاهاً يقول: إني أثبت في هذا الكتاب أن هذا الموجود المجموع بين الدفتين كذلك باق على ما كان عليه في أول جمعه كذلك في عصر عثمان.....». الذريعة إلى تصانيف الشيعة: ج 16، ص 232 ذيل الفصل الخطاب في تحريف الكتاب.

ثالثاً: محدث نوری از متأخرین شیعه و از علمای قرن دوازدهم می باشد. مطلبی که به میرزای نوری نسبت داده شده را نمی توانید به تمامی شیعیان در طول 1400 سال منتسب کنید. علمای بزرگ شیعه همچون شیخ صدوق و سید مرتضی و شیخ طوسی و علامه حلی، قول به تحریف قرآن را نمی پذیرند.

مرحوم آیت الله خوئی در کتاب «البيان في تفسير القرآن» به طور گسترده و علمی موضوع عدم تحریف قرآن را مطرح کرده و شبهات مرتبط با این موضوع را به طور مفصل جواب داده است.

مرحوم صدوق می فرماید :

«ما معتقدیم قرآنی که خدا بر پیامبرش نازل کرده همین است که در دست مردم و مسلمانان است و بیشتر از آن نیست. و ما بر خلاف اهل سنت سوره های «ضحی» با «انشراح» را یک سوره و همچنین سوره های «قریش» با «فیل» را یک سوره می دانیم و کسی که به ما نسبت می دهد که ما قرآن را بیشتر از این می دانیم، دروغ می گوید». (1)

ابن حزم اندلسی یکی از علمای اهل سنت هرچند مانند بسیاری از اهل سنت، اتهام قول به تحریف قرآن را درباره شیعه تکرار کرده، اما می گوید:

ص: 40

1- «اعتقادنا أنّ القرآن الذي أنزله الله تعالى على نبيه محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) هو ما بين الدفتين و هو ما في أيدي الناس، ليس بأكثر من ذلك. و مبلغ سوره عند الناس مائة و أربع عشرة سورة و عندنا أن «الضحى» و «الم نشرح» سورة واحدة و «لايلاف» و «الم تركيف» سورة واحدة. و من نسب إلينا أننا نقول إنه أكثر من ذلك، فهو كاذب». الاعتقادات : ص 245 - 247 ، باب الاعتقاد في مبلغ القرآن.

سید مرتضی که از مشاهیر اعلام و بزرگان شیعه می باشد، تحریف

قرآن را قبول نداشت و معتقد بود کسانی که قائل به تحریف قرآن و تبدیل یا اضافه یا کم شدن آیات و سوره ها باشند کافر هستند. (1)

مرحوم شیخ طوسی نیز در مقدمه تفسیر تبیان می فرماید:

همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی معتقدند سوره یا آیه ای به قرآن اضافه نشده است. اهل تسنن معتقدند هیچ آیه یا سوره ای از آیات و سوره های قرآن کم نشده است و ما نیز همین قول را صحیح می دانیم و معتقدیم چیزی از قرآن کم نشده است. سید مرتضی نیز همین قول را تأیید کرده است. (2)

علامه حلّی یکی دیگر از علمای بزرگ شیعه در کتاب «المسائل المهنائية» تحریف قرآن را نپذیرفته و می فرماید:

ص: 41

1- «... علي بن الحسن بن موسى بن محمد بن إبراهيم بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسن بن علي بن أبي طالب وكان إمامياً يظهر بالاعتزال مع ذلك فإنه كان ينكر هذا القول ويكفر من قاله». الفصل في الملل و الاهواء و النحل: ج 3، ص 100 ، ذكر شنع الشيعة. «قال ابن حزم: الامامية كلهم على أن القرآن مبدل وفيه زيادة و نقص سوى المرتضى، فإنه كفر من قال ذلك». سير اعلام النبلاء: ج 17، ص 590 ، شرح حال سید مرتضی، ش 394. «وقال ابن حزم: كان من كبار المعتزلة الدعاة و كان إمامياً لكنه يكفر من زعم أن القرآن بدل أو زيد فيه أو نقص منه». لسان الميزان: ج 4 ، ص 263، شرح حال علي بن الحسين بن موسى أبو القاسم العلوي الحسيني، ش 5833/5847 .

2- «و أما الكلام في زيادته و نقصانه فمما لا يليق به أيضاً، لأن الزيادة فيه مجمع على بطلانها و النقصان منه فالظاهر أيضاً من مذهب المسلمين خلافه، و هو الأليق بالصحيح من مذهبنا و هو الذي نصره المرتضى رحمه الله». التبيان في تفسير القرآن: ج 1، ص 3 فصل في ذكر جمل لا بد من معرفتها قبل الشروع في تفسير القرآن .

از قول به تحریف قرآن به خدا پناه می بریم . (1)

پس از اینکه اعتقاد شیعه درباره قرآن و عدم وقوع تحریف در آن را متذکر شدم از عالم یمنی پرسیدم: نظر شما درباره تحریف قرآن چیست؟

گفت: بخشی از نظرات و اعتقادات ما را شیخ طوسی بیان کرد و ما نیز همانند سید مرتضی معتقدیم کسانی که قائل به تحریف قرآن باشند کافر هستند .

گفتم: حتی اگر افرادی همچون خلیفه دوم عایشه، ابوموسی اشعری و عبد الله بن عمر قائل به تحریف باشند آیا آنان را کافر می دانی؟

گفت: چنین چیزی امکان ندارد .

گفتم: بر اساس روایتی که بخاری نقل کرده عمر بن خطاب معتقد است آیاتی وجود داشته که در قرآن های فعلی وجود ندارد. عمر بن الخطاب می گوید: «لا ترغبوا عن آباءکم فإِنَّه کفر بکم ان ترغبوا عن آباءکم» یا «لا ترغبوا عن آباءکم إن کفرا بکم ان ترغبوا عن آباءکم» را جزء قرآن می دانستیم و قرائت می کردیم اما الآن چنین آیه ای در قرآن وجود ندارد. (2)

اگر روایت صحیح بخاری صحت داشته باشد باید قول به تحریف قرآن را بپذیرید!

ص: 42

1- «نعوذ بالله تعالی من أن یعتقد مثل ذلك و أمثال ذلك». أجوبة المسائل المهنية الثانية: ص 121، مسألة 13، لا- يجوز القول بتحریف القرآن الکریم.

2- «ثم إنا كنا نقرأ فیما نقرأ من کتاب الله أن لا ترغبوا عن آباءکم فإِنَّه کفر بکم أن ترغبوا عن آباءکم أو إن کفرا بکم أن ترغبوا عن آباءکم . صحیح البخاری: ص 1380، کتاب المحاربین، باب رجم الحبلی من الزنا إذا أحصنت، ح 6830 .

عایشه نیز به مورد دیگری از وقوع تحریف در قرآن اشاره کرده و می گوید:

ما در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سوره احزاب را که معادل دویست آیه بود، می خواندیم؛ اما زمانی که عثمان قرآن ها را جمع آوری کرد و قرآن واحدی تنظیم و تدوین کرد همین مقدار فعلی از سوره احزاب باقی ماند و به آیات بیشتر دسترسی پیدا نکردیم. (1)

سوره احزاب در قرآن های فعلی هفتاد و سه آیه دارد و طبق نظر عایشه حدود صد و بیست و هفت آیه از آن حذف شده است.

مسلم بن حجاج نیشابوری می نویسد:

ابوموسی اشعری حدود 300 نفر از قاریان بصره را احضار کرد و پس از اینکه آنان را نصیحت کرد گفت ما در گذشته سوره ای را قرائت می کردیم که در مقدار آیات و شدت مفاهیم و احکام شبیه سوره براءت بود و من الآن فقط کمی از آن را به یاد دارم. تنها آیه ای که از آن سوره در خاطرمان مانده آیه «لوکان لابن آدم وادیان من مال لابتغی وادیاً ثالثاً ولا یملأ جوف ابن آدم إلا التراب» است.

ابوموسی اشعری در ادامه سخنانش به آنان گفت:

سوره دیگری نیز وجود داشت که شبیه سوره های «مسیحات» (2) بود و من آن را از یاد برده و فقط این مقدار از آن را به یاد دارم که می

ص: 43

1- «عن عائشة قالت: كانت سورة الأحزاب تقرأ في زمن النبي (صلی الله علیه وآله وسلم) مائتي آية، فلما كتب عثمان المصاحف لم- تقدر منها إلا ما هو الآن». الاتقان في علوم القرآن: ج 2، ص 48، النوع السابع والأربعون، في ناسخه و منسوخه .

2- مسیحات سوره هایی هستند که با تسبیح خداوند متعال آغاز می شوند، مانند سوره حدید و سوره حشر.

گوید: «یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی أعناقکم فتسألون عنها یوم القیامة» (1).

اگر سخنان ابوموسی اشعری صحت داشته باشد، حاکی از وقوع تحریف در قرآن است، زیرا آیات و سوره هائی که ابوموسی اشعری به آن اشاره کرده در قرآن فعلی موجود نیست.

سیوطی می گوید :

عبدالله بن عمر به کسانی که ادعا می کردند همه قرآن را یاد گرفته و حفظ کرده اند، گفت برخی از شما میبندارید که قرآن را بطور کامل یاد گرفته اید، اما این پندار و ادعا درست نیست، زیرا بسیاری از آیات و سوره ها و مطالب قرآن از بین رفته است. مواظب سخنان و ادعایان باشید و بدانید که شما تنها مقداری از قرآن را که آشکار است و به دست ما رسیده، یاد گرفته اید و ادعای یادگیری و حفظ

همه قرآن را نکنید . (2)

ص: 44

1- «بعث أبو موسى الأشعري إلى قراء أهل البصرة فدخل عليه ثلاثمائة رجل قد قرؤوا القرآن فقال : أنتم خيار أهل البصرة وقرأهم فاتلوه ولا يطولن عليكم الأمد فتقسو قلوبكم كما قست قلوب من كان قبلكم وإنا كنا نقرأ سورة كنا نشبهها في الطول و الشدة ببراءة فأنسيتها غير أني قد حفظت منها «لو كان لابن آدم واديان من مال لابتغى وادياً ثالثاً ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب» . وكنا نقرأ سورة كنا نشبهها بإحدى المسبحات فأنسيتها غير أني حفظت منها «يا أيها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی أعناقکم فتسألون عنها یوم القیامة» . صحیح مسلم : ص 465 ، کتاب الزکاة ، باب لو أن لابن آدم وادیین لابتغى ثالثاً ، ح 2416/1050/119 .

2- «عن ابن عمر قال : لا يقولن أحدکم قد أخذت القرآن كله وما یدریه ما کله! قد ذهب منه قرآن کثیر ، و لكن لیقل قد أخذت منه ما ظهر الاتقان فی علوم القرآن : ج 2 ، ص 48 ، النوع السابع والأربعون ، فی ناسخه و منسوخه .

همانطور که مشاهده می شود عبد الله بن عمر ادعا می کند بسیاری از آیات و سوره های قرآن از بین رفته و کسانی که ادعا می کنند تمام قرآن را می دانند در اشتباهند چراکه این افراد تنها آن مقدار از قرآن را که باقی مانده و به دست ما رسیده، یاد گرفته اند.

سیوطی روایت دیگری را نیز از ابویونس غلام عایشه نقل میکند که نشان دهنده وقوع تحریف در قرآن است حمیده دختر ابویونس می گوید:

پدرم (1) در سن هشتاد سالگی آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَعَلَى الَّذِينَ يُصَلُّونَ الصَّفُوفِ الْأُولِ» را از قرآن عایشه برایم قرائت کرد. می گوید: قبل از اینکه عثمان قرآنها را تغییر بدهد آیه مذکور در قرآنی که توسط عایشه جمع آوری شده بود، اینگونه بود. (2)

همانطور که ملاحظه می کنید عبارت «وَعَلَى الَّذِينَ يُصَلُّونَ الصَّفُوفِ الْأُولِ» در ادامه آیه در قرآن های فعلی وجود ندارد. و طبق نقل مذکور، این تغییر و تحریف در زمان عثمان صورت گرفته و بخشی از آیه حذف شده است.

پس از اینکه بخشی از روایات دال بر وقوع تحریف در قرآن را ذکر کردم،

ص: 45

1- پدرش ابویونس غلام عایشه بود.

2- «عن حميدة بنت أبي يونس قالت: قرأ علي أبي - وهو ابن ثمانين سنة - في مصحف عائشة: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَعَلَى الَّذِينَ يُصَلُّونَ الصَّفُوفِ الْأُولِ». قالت: قبل أن يغير عثمان المصحف». الاتقان في علوم القرآن ج 2، ص 48، النوع السابع والأربعون، في ناسخه و منسوخه.

گفتم: سیوطی در کتاب «الإتقان في علوم القرآن» نزدیک به چهل روایت در این زمینه نقل می کند و برخی از این روایات در کتاب های صحیح بخاری و مسلم نیز آمده است. با وجود این همه روایات که در کتب شما آمده و دلالت بر وقوع تحریف در قرآن می کند، چرا شیعیان را به قائل بودن به تحریف قرآن متهم می کنید؟!

گفت: این روایات و مواردی که ذکر کردی از قبیل نسخ تلاوت است،

یعنی تلاوت و قرائت این آیات نسخ شده است.

گفتم: اولاً: همین مطلب و نسخ تلاوت را اگر ما بگوئیم، می پذیرید؟ یعنی اگر ما بگوئیم: آنچه در کتب شیعه در مورد حذف شدن برخی آیات قرآن آمده، اشاره به نسخ تلاوت دارد، این حرف را از ما می پذیرید و ما را متهم به قول به تحریف قرآن نمی کنید؟!

ثانیاً: این نسخ تلاوت که ادعا کردی در چه زمانی محقق شده است؟ آیا در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یا بعد از رحلت ایشان؟ اگر در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تلاوت این آیات نسخ شده باشد، باید مستند قوی داشته باشد نه خبر واحد! چرا که اثبات نسخ دلیل یقینی میخواهد و بدون دلیل قطعی نمی توان گفت: فلان آیات در قرآن بوده و بعدها نسخ شده است. و اگر بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و در دوره خلفا این اتفاق افتاده باشد، معنایش همان تحریف و دستبرد در قرآن است.

روایاتی که از منابع روایی شما نقل کردم نشان می دهد که برخی سوره ها و آیات قرآن در زمان خلیفه سوم از قرآن حذف شده است و این تغییر و حذف هیچ ربطی به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ندارد؛ در حالیکه اگر قرار بود تلاوت آیات نسخ

شود، باید توسط خود پیامبر انجام می گرفت.

علاوه بر روایات مذکور، مسلم بن حجاج نیشابوری روایتی را از عایشه نقل کرده که نشان دهنده وقوع تحریف و تغییر در قرآن می باشد.

عایشه می گوید:

در زمان رسول خدا آیاتی به این مضمون در قرآن وجود داشت که اگر زنی 10 بار به کودکی شیر می داد آن کودک با فرزندان آن زن محرم می شد. این آیات در زمان حضور رسول خدا نسخ شد و آیات جدیدی نازل شد که برای محرم شدن، پنج بار شیر دادن را کافی می دانست. هنگامی که رسول خدا از دنیا رفتند، این آیات در قرآن وجود داشت و تلاوت می شد. (1)

طحاوی نیز از عایشه نقل می کند:

محرمیت با ده مرتبه شیر دادن حاصل می شد و این در قرآن بود و سپس این مطلب ساقط شد و آیه نازل شد که پنج بار هم برای حرمت کافی است. (2)

اینکه در روایت طحاوی آمده که «تحریم با ده بار شیر دادن ساقط شد» این بدان معناست که حکم آن ساقط شد نه تلاوت آن. و اگر بگوییم تلاوت

ص: 47

1- «عن عمرة عن عائشة أنها قالت: كان فيما أنزل من القرآن عشر رضعات معلومات يحرم من ثم نسخن بخمس معلومات فتوفي رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وهنّ فيما يقرأ من القرآن». صحيح مسلم: ص 660، كتاب الرضاع، باب التحريم بخمس رضعات، ح 24/1452/3582.

2- «عن عمرة، أن عائشة قالت: كان فيما أنزل من القرآن، ثم سقط أن لا يحرم من الرضاع إلا عشر رضعات»، ثم نزل بعد: أو خمس رضعات». مشكل الآثار: ج 11، ص 486، ح 4561.

هم نسخ شد با قول عایشه در صحیح مسلم منافات خواهد داشت که عایشه می گوید این آیات تا آخر حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در قرآن باقی بود. بنابراین مقتضای فهم از مجموع این دو روایت این است که حکم آیه نسخ شدن نه تلاوت آن. و در صورتی که اصرار به منافات این دو روایت داشته باشیم، روایات مسلم برکتب دیگر مقدم است. در نتیجه نسخ آیه تحریم با ده بار شیر دادن، نسخ حکم بوده نه نسخ تلاوت، و حال آنکه این آیه هم اکنون در قرآن نیست و این به معنی کم شدن و تحریف قرآن است.

پس دو سؤال مطرح است:

سؤال اول: اگر در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آیاتی که حریمیت را با ده بار شیر دادن محقق می داند، در قرآن بوده و قرائت می شدند یعنی از مواردی بودند که حکم آن نسخ شده اما تلاوت آن آیات نسخ نشده است؛ پس چرا در قرآن فعلی این آیات موجود نیست؟ آیا نسخ تلاوت هم شده است؟ اگر بگویید آری، به گفته عایشه این نسخ تلاوت باید بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده باشد و حال آنکه بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نسخ معنی ندارد و همان تحریف است.

پس قائل شدن به اینکه این آیات هم مشمول نسخ حکم بوده و هم مشمول نسخ تلاوت، این همان تحریف است چراکه نسخ تلاوتی در کار نیست.

سؤال دوم: آن آیه ای که حکم را به پنج بار شیر دادن تغییر داد کجا است؟ طبق کلام عایشه، آن آیه در قرآن بوده؛ اما الان نیست. آیا این چیزی غیر از تحریف است؟

ص: 48

عالم یمنی که ظاهراً در موضع انفعال قرار گرفته بود به توجیه روایت عایشه پرداخته و گفت: مقصود از این حدیث این است که آن آیه ای که تحریم را به پنج بار شیر دادن تغییر و تقلیل می دهد نیز نسخ تلاوت شد ولی چون اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود بسیاری از مردم از نسخ تلاوت آن مطلع نشدند، فلذا در قرآن ها موجود بود و پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم تلاوت می شد.

گفتم: این ترجمه و توضیح از خودت نیست. این مطلب را از نووی در شرح صحیح مسلم گرفته ای. (1) و البته این برداشت و توضیح نیز اشتباه است؛ چراکه ظاهر عبارت روایت این است که ابتدا با ده بار شیر دادن محرمیت می آمد و سپس نسخ شد و با پنج بار شیر دادن محرمیت می آمد اما هنوز آن آیات که ده بار شیردادن را لازم می دانست در قرآن بود و تلاوت می شد.

و در عبارت صحیح مسلم هیچ اشاره ای به این مطلب نشده که آیه تحریم با پنج بار هم نسخ شد اما مردم آن را متوجه نشدند. شما به چه دلیل ادعا می کنید که آیه تحریم با پنج بار هم نسخ شد؟! ادعای نسخ دلیل یقینی می خواهد و شما هیچ دلیل قطعی بر نسخ شدن این آیه ندارید؟

او سکوت کرد و من ادامه دادم و پرسیدم: آیا شما می خواهید بگویید که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در تبلیغ و رساندن قرآن و احکام به مردم کوتاهی کرده اند؟

ص: 49

1- «معناه أنّ النسخ بخمس رضعات تأخر انزاله جدا حتی انه (صلی الله علیه وآله وسلم) توفي و بعض الناس یقرأ خمس رضعات و یجعلها قرآنا متلوًا لکونه لم یبلغه النسخ لقرب عهده فلما بلغهم النسخ بعد ذلك رجعوا عن ذلك و أجمعوا علی أن هذا لا یتلی». المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجاج: ج 4، ص 24، کتاب الرضاع، باب ما یحرم الرضاع شرح حدیث 17 / 1450.

گفت: خیر.

گفتم: پس این چه حرفی است که می گوئید: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفتند و بسیاری از مردم خبر نداشتند که آیه تحریم با پنج بار نیز نسخ تلاوت شده است؟! معنای سخن شما این است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کوتاهی کرده و اعلان عمومی نکرده و نسخ شدن تلاوت این آیات را به اطلاع مردم نرسانده بودند.

این روایت به صراحت بر وقوع تحریف دلالت دارد، زیرا عایشه می گوید: آیه محرمیت با ده بار نسخ شد و آیه محرمیت با پنج بار نازل شد اما آیه نسخ شده در قرآن موجود بود چراکه تنها حکم آن نسخ شده بود و تلاوت آن نسخ نشده بود و الا اگر تلاوت آن نیز نسخ شده بود، نباید بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در قرآن ها باقی می ماند .

مطلب دیگر اینکه ما بر تک تک آیات قرآن دلیل متواتر داریم و معتقدیم قرآن به صورت متواتر برای ما نقل شده است و یقین به نزول یک یک آیات آن داریم و در قطعی بودن قرآن به تواتر آن استدلال می کنیم. و طبق همین تواتر، آیات ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه را می پذیریم. حال شما که ادعا می کنید برخی از آیات قرآن نسخ تلاوت شده است آیا دلیل قطعی و یقینی بر این مطلب دارید؟ یا استناد شما به اخبار آحاد است؟ اگر دلیل قطعی و یقینی نداشته باشید، با خبر واحد حتی اگر سندش نیز صحیح باشد، نمی توانید نسخ تلاوت را اثبات کنید.

مضافاً بر اینکه پذیرفتن نسخ تلاوت درباره مقدار فراوان و عظیمی از آیات قرآن کریم بسیار مشکل است. آیا می توان پذیرفت سوره احزاب که دو بیست آیه بوده، نزدیک به 130 آیه از آن مورد نسخ تلاوت واقع شود و تنها

ص: 50

حدود 70 آیه از آن باقی مانده باشد؟ آیا کلام ابوموسی اشعری درباره حذف دو سوره کامل و بزرگ که یکی به اندازه سوره براءت و دیگری به اندازه یکی از مسبحات بوده را میتوان حمل بر نسخ تلاوت کرد؟

لسان برخی از روایات که در منابع حدیثی شما وجود دارد، دور از معنای نسخ تلاوت است و ظهور در تحریف و حذف دارد. آیا روایت عبد الله بن عمر که می گوید: «برخی از شما می پندارید که قرآن را تماما یاد گرفته اید و حال آنکه بسیاری از قرآن از بین رفته است. و باید اینگونه بگویید که آن مقدار از قرآن را که آشکار است یاد گرفته ام» (1)، با نسخ تلاوت سازگار است؟ یا ظهور در حذف و تحریف قرآن دارد؟

بنابراین حمل این دسته از روایات بر معنی «نسخ تلاوت» مقبول نیست. و این روایات ظهور در وقوع تحریف و حذف دارد.

آیا روایت ابن مردویه از ابن مسعود را هم حمل بر نسخ تلاوت می کنی؟ ابن مردویه از ابن مسعود نقل کرده که :

«ما در عهد پیامبر آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مَمَّكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (2) را اینگونه می خواندیم :

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ أَنْ عَلَيَّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ

ص: 51

-
- 1- «عن ابن عمر قال : لا يقولن أحدكم قد أخذت القرآن كله و ما يدريه ما كله! قد ذهب منه قرآن كثير، ولكن ليقل قد أخذت منه ما ظهر». الانتان في علوم القرآن : ج 2، ص 48، النوع السابع والاربعون في ناسخه و منسوخه.
 - 2- سوره مائده (5)، آیه 67 .

فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (1).

ذهبی درباره جمع آوری قرآنها در زمان خلیفه سوم می نویسد:

عبدالله بن مسعود هنگام جمع آوری قرآن توسط زید بن ثابت، به مردم کوفه می گفت: قرآن های خویش را محافظت کنید تا به دست زید بن ثابت نیفتد؛ و روز قیامت با قرآن هائی که محافظت کرده اید خدا را ملاقات کنید. (2)

این کلام ابن مسعود به چه دلیل بوده؟ آیا به نظر او زید بن ثابت قصد داشته در جمع آوری قرآن خیانت کند؟ این کلام ابن مسعود را علمای شما نقل کرده اند.

شما، محدثین اهل سنت را که این همه روایت درباره تحریف قرآن نقل کرده اند، به تحریف متهم نمی کنید، اما شیعه را متهم به قول به تحریف قرآن می کنید؟

پس از آنکه عالم وهابی نتوانست از ادعای خویش مبنی بر نسخ تلاوت دفاع کند، گفت: این روایاتی که سیوطی در «الاتقان» نقل کرده مشکل سندی دارد.

ص: 52

1- «ابن مردویه عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك ان عليا مولى المؤمنين وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس». مناقب علي بن أبي طالب و ما نزل من القرآن في علي: ص 239 و 240، سورة المائدة، ذیل آیه 67، ح 346 و الدر المنثور في 67، ح التفسیر بالمأثور: ج 3، ص 109، ذیل آیه 67 سورة مائدة.

2- «يا أهل الكوفة! اکتُموا المصاحف التي عندکم وغلّوها، فإنّ الله قال: «وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فالتقوا الله بالمصاحف». سير أعلام النبلاء: ج 1، ص 487، شرح حال عبدالله بن مسعود، ش 87.

در پاسخ به او گفتم:

اولاً: اگر همین مطلب را درباره روایاتی که در منابع شیعه آمده بگوییم، قانع می شوی و می پذیری؟ اگر ما بگوییم: نسبت به روایات تحریف قرآن که شما می گوید در کتب شیعه آمده، همین نظر را داریم، از ما می پذیرید؟ چرا شما آن را اصل مسلم می دانید؟

ثانیا: برخی از روایات دال بر وقوع تحریف در قرآن در کتابهای صحیح بخاری و مسلم نقل شده است. آیا بخاری و مسلم روایات ضعیف را نیز در کتاب هایشان نقل کرده اند؟ آیا در کتاب های صحیح بخاری و مسلم روایات ضعیف نیز پیدا می شود؟

ثالثا: آیا با وجود تعداد زیاد روایاتی که کتب شما در این باب نقل کرده اند باز هم احتیاج به بررسی سندی هست؟

امامت از اصول دین است

عالم یمنی با توجه به مطالب و مستندات فراوانی که درباره تحریف یا عدم قرآن مطرح شد، مناظره و بحث و گفتگو در این باره را پایان یافته دید و به سراغ موضوع دیگری رفت و گفت: شما امامت را از اصول دین می دانید و معتقدید پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، حضرت علی (علیه السلام) وصی و جانشین ایشان است و منکران امامت بلافصل ایشان را کافر می دانید، پس طبق اعتقاد شما، خلفا کافر هستند. گفتم: تونیز همان روش اسلاف خودت ابن تیمیه را پیش گرفته و

هنگامی که در بحث و مناظره درباره یک موضوع شکست می خوری،

ص: 53

همانند گنجشکی که هنگام به دام افتادن از شاخه ای به شاخه دیگر می پرد، موضوع بحث را عوض کرده و فرار می کنی. (1)

اما در مورد موضوع بحث و سؤالی که مطرح کردی باید بگویم:

اولاً: قصد تو این است که از من درباره کافر بودن ابوبکر و عمر اقرار

بگیری.

ثانیاً: خود شما نقل می کنید که «اگر کسی بمیرد و بیعت امامی برگرددش نباشد به مرگ جاهلیت مرده است» (2).

ص: 54

1- صفی الدین هندی که از علمای اهل سنت است در مورد کتاب «الحمویة الكبرى» با ابن تیمیه مناظره داشته و به وی می گوید: تو در بحث مانند گنجشکی هستی که در لحظه به دام افتادن، به شاخه ای دیگر فرار می کنی. «و لما وقع من ابن تیمیه فی المسئلة الحمویة ما وقع وعقد له المجلس بدار السعادة بین یدی الأمير تنکز و جمعت العلماء أشاروا بأن الشیخ الهندی یحضر فحضر و كان الهندی طویل النفس فی التقرير إذا شرع فی وجه یقرره لا- یدع شبهة ولا- اعتراضاً إلا قد أشار الیه فی التقرير بحیث لا يتم التقرير إلا وقد بعد علی المعترض مقاومته فلما شرع یقرّر أخذ ابن تیمیه یعجل علیه علی عاداته و یرج من شیء إلى شیء فقال له الهندی ما أراك یا ابن تیمیه إلا كالعصفور حیث أردت أن أقبضه من مكان فرّ إلى مكان آخر و كان الأمير تنکز یعظم الهندی و یعتقده و كان الهندی شیخ الحاضرین كلهم فكلهم صدر عن رأیه و حبس ابن تیمیه بسبب تلك المسئلة و هی التي تضمنت قوله بالجهة و نودی علیه فی البلد و علی أصحابه و عزلوا من وظائفهم». طبقات الشافعیة الكبرى: ج 9، ص 163 و 164، شرح حال شیخ صفی الدین هندی ارموی، ش 1319.

2- این روایت در منابع متعدد حدیثی اهل سنت با عباراتی همچون «من مات و لا امام له مات میتة جاهلیة»، «من مات و لیس علیه امام مات میتة جاهلیة، من مات و لیس علیه امام فإن موته موتة جاهلیة»، «من مات بغير امام مات میتة جاهلیة»، «من مات و لا بیعة علیه مات میتة جاهلیة»، «من مات و لا طاعة علیه مات میتة جاهلیة»، «من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة، من مات و لیس علیه طاعة مات میتة جاهلیة» و... آمده است. برای مطالعه این احادیث می توانید به این کتب از اهل سنت مراجعه کنید: صحیح مسلم ص 883، کتاب الامارة، باب الأمر بلزوم الجماعة عن ظهور الفتن و تحذیر الدعاة الی الکفر، ح 4770 / 1851 / 58؛ المعجم الکبیر: ج 19، ص 335، ح 769، حدیث ذکوان ابو صالح السمان عن معاویة و ج 19، ص 388، ح 910، حدیث شریح بن عبید عن معاویة؛ المعجم الاوسط: ج 1، ص 80، ح 225 و ج 4، ص 232، ح 5819؛ المستدرک علی الصحیحین: ج 1، ص 204، کتاب العلم، ح 403؛ مسند احمد بن حنبل: ج 2، ص 111 و ج 3، ص 446 و ج 4، ص 96؛ المصنف فی الأحادیث والآثار: ج 8، ص 605 کتاب الفتن من کره الخروج فی الفتنة و تعوذ عنها، ح 92؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج 5 ص 218، 219، 223 و 225، کتاب الخلافة باب، لزوم الجماعة و طاعة الأئمة والنهي عن قتالهم و باب لزوم الجماعة و النهي عن الخروج عن الأمة و قتالهم.

اگر امامت از اصول دین اسلام نیست! چرا کسی که بدون داشتن بیعت با امام از دنیا می رود، مرگش مرگ جاهلی است؟ چرا عبدالله بن عمر با یزید بن معاویه بیعت می کند؟ (1) و چرا با دست کشیدن روی پاهای حجاج بن یوسف ثقفی با عبدالملک بن مروان بیعت می کند؟ (2)

ص: 55

1- «حدثنا عبيد الله بن معاذ العنبري حدثنا أبي حدثنا عاصم - وهو ابن محمد بن زيد - عن زيد بن محمد عن نافع قال: جاء عبدالله بن عمر إلى عبد الله بن مطيع حين كان من أمر الحرة ما كان زمن يزيد بن معاوية، فقال: اطرحوا لأبي عبدالرحمن وسادة فقال: إني لم أتك لأجلس أتيك لأحدثك حديثا سمعت رسول - الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يقوله، سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يقول: من خلع يدا من طاعة لقي الله يوم القيامة لا حجة له و من مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية». صحيح مسلم ص 883 كتاب الامارة، باب الامر بلزوم الجماعة عن ظهور الفتن و تحذير الدعاة الى الكفر، ح 8/1851/4770.

2- ابن ابی الحدید می گوید: عبدالله بن عمر با امیر المؤمنین بیعت نکرد اما در دوران عبد الملک بن مروان برای عمل به حدیث من مات و لا امام له مات میتة جاهلیة راضی نشد که حتی یک شب را هم بدون بیعت با امام صبح کند، لذا شبانه نزد حجاج بن یوسف ثقفی آمد تا با او که نماینده عبدالملک بن مروان بود بیعت کند. «فإنه امتنع من بيعة علي (عليه السلام) و طرق على الحجاج بابه ليلا ليبيع لعبد الملك كيلا يبيت تلك الليلة بلا إمام زعم لأنه روي عن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) أنه قال: من مات و لا إمام له مات ميتة جاهلية و حتى بلغ من احتقار الحجاج له و استرداله حاله أن أخرج رجله من الفراش فقال: أصفق بيدك عليها». شرح نهج البلاغة: ج 13، ص 242، شرح خطبه 238 معروف به قاصعه، القول في أسلام أبي بكر و علي (عليه السلام) خصائص كلّ منهما.

اگر امامت از اصول دین اسلام نیست چرا حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از مقام نبوت به مقام امامت رسیدند؟ (1) این ماجرا نشان می دهد که مقام امامت از مقام نبوت بالاتر است، پس اگر نبوت از اصول است قطعاً امامت نیز از اصول دین اسلام است.

ثالثاً: شما فکر می کنید که امامت از اصول دین نیست و به ما اشکال می کنید که چرا منکر امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کافر می دانیم؟ من هم از شما یک سؤال دارم. اگر امامت از اصول دین اسلام نیست، چرا شما کسی را که منکر امامت عمر و ابوبکر باشد، مرتد، کافر و خارج از اصل اسلام می دانید، و خون او را مباح می شمارید؟

اگر امامت از اصول دین اسلام نیست چرا علمای شما بحث امامت را در کتب اعتقادات و کلام در کنار سایر اصول اعتقادی مثل توحید و نبوت

ص: 56

1- «و أخرج ابن إسحق و ابن أبي حاتم عن ابن عباس قال : الكلمات التي ابتلي بهنّ إبراهيم فأتهمهن : فراق قومه في الله حين أمر بمفارقتهم، و حاجته نمرود في الله حين وقفه على ما وقفه عليه من خطر الأمر الذي فيه خلافهم، و صبره على قذفهم إياه في النار ليحرقوه في الله ، و الهجرة بعد ذلك من وطنه و بلاده حين أمره بالخروج عنهم، و ما أمره به من الضيافة و الصبر عليها، و ما ابتلي به من ذبح ولده. فلما مضى على ذلك كله و أخلصه البلاء قال الله له : أسلم؛ «قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ». الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج 1 ، ص 245 و 246 ، ذيل آيه 124 سورة بقره.

و معاد مطرح کرده اند. (1) آیا بهتر نیست که بحث در مورد امامت را به کتب فقهی، تاریخی یا اخلاقی واگذار کنند؟

رابعا: برخی از علمای شما مثل سبکی و بیضاوی تصریح کرده اند که

امامت از اصول دین است هر چند این مساله اختلافی است. (2)

استدلال به نماز خواندن پشت سر خلفا

سخنم که به اینجا رسید، پرسید: آیا خلفا به خاطر غصب خلافت، گناهکار هستند؟ چطور حضرت علی (علیه السلام) پشت سر افراد گناهکار نماز می خواند؟

در پاسخ به سؤال او گفتم: اولاً: شما که گناه و معصیت را بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تجویز کردی چرا ارتکاب معصیت را از خلفا و دیگر صحابه

ص: 57

1- به کتاب های المغنی فی أبواب التوحید و العدل: ج 20؛ کتاب السنة عبد الله بن احمد بن حنبل: ج 2، ص 532 - 586، هل وصی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)؟ ح 1245 - 1707؛ کتاب السنة احمد بن عمرو بن ابی عاصم: ج 2 ص 617 - 925، باب ذکر مفارق الجماعة، باب من كنت مولاه فعلي مولاه؛ شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة من الكتاب و السنة و إجماع الصحابة و التابعین من بعدهم: ج 7، ص 1360، سیاق ما روي في بيعة أبي بكر و ترتيب الخلافة و كيفية البيعة و ص 1403، بيعة عمر بن الخطاب و ترتيب خلافته و ص 1419، ترتيب خلافة عثمان بن عفان و ص 1469، ترتيب الخلافة بين الأربعة و كتب دیگر کلامی اهل سنت مراجعه کنید.

2- «وأجاب عن الأولين أعني الإقامة و التسمية بأنهما من مسائل الفروع ولا كفر ولا بدعة في مخالفتها فلم تتوافر الدواعي على نقلها لذلك بخلاف الإمامة فإنها من الأصول و مخالفتها بدعة». الإبهاج في شرح المنهاج على منهاج الوصول إلى علم الأصول: ج 2 ص 327، الكتاب الثاني في السنة، الباب الثاني في الأخبار، الفصل الثاني فيما علم كذبه.

محال و بعید می دانی؟ اگر کسی نسبت گناه به خلفا و یا برخی صحابه بدهد و لب به اعتراض نسبت به آنان باز کند، حکم به ارتداد وی می کنی اما اگر کسی بگوید انبیا علیهما السلام گناهکار بوده اند هیچ عکس العملی در برابر وی نشان نمی دهید!

ثانیاً: نماز خواندن حضرت علی (علیه السلام) و اقتدای ایشان به خلفا، هیچ مشکلی را برای شما حل نمی کند؛ زیرا بر اساس روایات و اعتقادات شما نماز را می توان پشت سر هر انسان فاجر و فاسقی خواند. ابوداود سجستانی که یکی از صاحبان کتب سته اهل سنت است از طریق ابوهریره و به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وسلم می نویسد:

«الصلاة المكتوبة واجبة خلف كل مسلم براً كان او فاجراً و إن عمل

الکبائر» (1).

یعنی: نمازهای واجب را پشت سر هر امام جماعتی بخوانید خواه

نیکوکار باشد، خواه فاسق و فاجر و اگرچه مرتکب گناهان کبیره شود. و باز هم ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که: «صلوا خلف کل بر و فاجر وصلوا علی کل برّ و فاجر و جاهدوا مع کل بر و فاجر» (2)

یعنی: نمازهایتان را پشت سر هر انسان نیکوکار یا فاجر و فاسقی بخوانید و در نماز میت بر هر فرد فاسق یا نیکوکاری حاضر شوید و با هر امامی به جهاد بروید خواه عادل باشد و خواه فاسق و فاجر.

ص: 58

-
- 1- سنن ابی داود: ص 78، کتاب الصلاة، أبواب الامامة، باب إمامة البر و الفاجر، ح 594.
 - 2- سنن دارقطنی: ج 2 ص 57، کتاب العیدین باب صفة من تجوز الصلاة معه و الصلاة علیه، ح 10.

پس اگر حضرت علی (علیه السلام) در نماز جماعت ابوبکر و عمر شرکت کرده باشند، با توجه به روایات و اعتقادات شما، این شرکت حقانیت و صداقت آن دورا اثبات نمی کند.

آیا حضرت علی (علیه السلام) از خلیفه دوم تمجید کرده اند؟!

عالم یمنی وقتی از مسأله نماز خواندن امیرالمؤمنین (علیه السلام) پشت سر خلفا راه به جایی نبرد، گفت: اگر خلفای سه گانه افرادی غاصب و معصیت کار هستند، چرا حضرت علی (علیه السلام) از خلیفه دوم تعریف کرده است؟ در نهج البلاغه چنین آمده:

«لله بلاد فلان ، فلقد قوّم الأود ودأوی العمد وأقام السنة وخلف الفتننة وذهب نقي القوب قليل العيب أصاب خيرها و سبق شرها أذى الله طاعته واتقاه بحقه، رحل وتركهم في طرق متشعبة لا يهتدى فيها الصّالّ ولا يستيقن المهتدى» (1).

ترجمه: خدا بلاد فلانی را با برکت گرداند، سوگند که کجی را راست نمود و مرض را علاج کرد و سنت را بیاداشت و فتنه را پشت سر انداخت. از دنیا رفت در حالیکه پاک جامه بود و عیب هایش کم بود نیکی های حکمرانی را گرفت و شرش را رها نمود. طاعت خدا را بجا آورد و حق پرهیزکاری را بجا آورد. از بین مردم رفت و آنها را در راه های مختلف به حال خویش واگذاشت که گمراه در آن هدایت نمی شود و کسی هم که راه را یافته به یقین نمی رسد.

ص: 59

1- نهج البلاغه دشتی: خطبه 228 و نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه 219.

گفتم: اولاً: اگر نهج البلاغه را قبول داری! خطبه شمشقیه (1) نیز در نهج البلاغه آمده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در فقرات متعددی از این

خطبه هر سه خلیفه را به شدت مذمت فرموده و آنان را شایسته خلافت نمی دانند و شخصیت و عملکرد آنان را زیر سؤال برده اند.

آن حضرت می فرماید :

«آگاه باشید به خدا سوگند، ابوبکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند. او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم یا در این محیط خفقان را و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو من مانده بود. و با دیدگان خود می نگرستم که میراث مرا به غارت می برند.

و زمان گذشت تا اینکه خلیفه اول به راه خود رفت و خلافت را به

ص: 60

1- خطبه سوم نهج البلاغه که حضرت در آن بیان می فرماید که ابوبکر بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم خلافت را غصب کرد و در ادامه به اعتراض به عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان می پردازند.

پسر خطاب سپرد. شگفتا ابوبکر که (برای ظاهر سازی) در حیات خود از مردم می خواست بیعتشان با او را پس بگیرند و می گفت: شایسته خلافت نیست، چگونه در هنگام مرگ خلافت را به عقد دیگری درآورد (و خود را شایسته تعیین خلیفه بعد از خود می - دانست)؟!

سرانجام اولی حکومت را به راهی درآورد، و به دست کسی (عمر) سپرد که مجموعه ای از خشونت، سختگیری، اشتهاب و پوزش طلبی بود. زمامدار مانند کسی که بر شتری سرکش سوار است، اگر عنان محکم کشد، پرده های بینی حیوان پاره می شود، و اگر آزادش گذارد در پرتگاه سقوط می کند.

سوگند به خدا مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند، و دچار دورویی ها و اعتراض ها شدند و من در این مدت طولانی محنت زا و عذاب آور، چاره ای جز شکیبایی نداشتم، تا آنکه روزگار عمر هم سپری شد.

سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می باشم. پناه بر خدا از این شورا که عمر برای تعیین خلیفه تشکیل داد. در کدام زمان در عدم صلاحیت شخص اولشان در خلافت تردید داشتم تا امروز با اعضای شورا برابر شوم که هم اکنون مرا همانند آن ها پندارند و در صف آنها قرارم دهند؟!

ناچار باز هم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگ گردیدم. یکی از آن ها (سعد بن ابی وقاص) با کینه ای که از من داشت روی برتافت، و دیگری (عبدالرحمن بن عوف که شوهر خواهر عثمان بود) بخاطر

نسبت دامادی، عثمان را بر حقیقت برتری داد و دیگرانی که نام بردنشان ناخوشایند است نیز با آنها همکاری کردند.

تا آن که سومی به خلافت رسید، دو پهلوی از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و خویشاوندان

پدری او از بنی امیه به پاخواستند و همراه او بیت المال را خوردند و برباد دادند، چون شتر گرسنه ای که به جان گیاه بهاری بیفتد، عثمان آنقدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اعمال او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت». (1)

آن حضرت در مواضع دیگر نیز خلفای سه گانه را مذمت فرموده اند. ایشان می فرمایند:

«حاکمان قبل از من اعمال زشتی را انجام دادند و عمداً با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مخالفت کرده و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را تغییر دادند». (2)

ثانیاً: نهج البلاغه مجموعه ای بسیار ارزشمند از کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که توسط سید رضی رحمه الله جمع آوری شده اما راه برای بررسی سندی روایات آن بسته نیست و نمی توان قطع داشت که این جملات که شما نقل کردید یقیناً از امیرالمؤمنین (علیه السلام) صادر شده باشد.

مرحوم شوشتری رحمه الله درباره همان فقره که شما برای اثبات مدعای خود به آن استناد کردی، می فرمایند:

ص: 62

1- نهج البلاغه، قسمت هائی از خطبه سوم معروف به خطبه شقشقیه.

2- «قد عملت الولاية قبلي أعمالاً خالفوا فيها رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) المتعمدين لخلافه، ناقضين لعهد، مغیرین لسنته». الكافي ج 8، ص 59، خطبة لأمیر المؤمنین (علیه السلام)، ح 21.

نسبت این کلام به حضرت علی (علیه السلام) ثابت نیست (1) و آنچه در این باره نقل شده خلاف درایت و اخبار متواتر و سیره محفوف به قرائن و شواهد است. چطور ممکن است امیرالمؤمنین (علیه السلام) این جملات را در مدح خلیفه دوم فرموده باشند و حال آنکه معاویه در نامه ای خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می نویسد: «تواز خلافت عمر دل چرکین بودی». (2)

ثالثاً: در جمله ای که شما گمان می کنی در تعریف و تمجید از خلیفه

دوم است، هیچ اشاره ای به نام عمر بن خطاب نشده است و احتمال دارد حضرت علی (علیه السلام) این فقره را درباره شخص دیگری فرموده باشند.

مرحوم حاج حبیب الله خوئی در کتاب «منهاج البراعة في شرح نهج

البلاغة» که شرح بسیار مفصّلی بر نهج البلاغة است، می فرماید:

«امیر المؤمنین (علیه السلام) در موارد مختلفی از مالک اشتر تعریف و تمجید نموده اند و احتمال دارد فقره مورد بحث و تعریف ها و تمجیدهای مذکور در آن نیز درباره مالک اشتر باشد». (3)

ص: 63

1- «أقول: انما الكلام في أصل الخبر و تحقق نسبة العنوان اليه (عليه السلام)». بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة: ج 9، ص 481، الفصل التاسع والعشرون، فيما يتعلّق بعثمان و عمر العنوان 26 من الخطبة 228.

2- «و بالجمله جميع ما رووه من هذا الخبر أو ما كان من قبيله خلاف الدراية و الأخبار المتواترة و السير المحفوفة بالقرائن و الشواهد و كيف يصح العنوان و قد كتب معاوية اليه (عليه السلام): ثم كرهت خلافة عمر و حسدته و استطلت مدته و سررت بقتله و أظهرت الشماتة بمصابه». بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة: ج 9، ص 483، الفصل التاسع والعشرون، فيما يتعلّق بعثمان و عمر، العنوان 26 من الخطبة 228. «ثم كرهت خلافة عمر و حسدته و استطلت مدته و سررت بقتله و أظهرت الشماتة بمصابه حتى إنك حاولت قتل ولده لأنه قتل قاتل أبيه». شرح نهج البلاغة: ج 15، ص 186، كتاب لمعاوية إلى علي (عليه السلام).

3- «و عليه فلا يبعد أن يكون مراده (عليه السلام) هو مالك بن الحرث الأشر، فلقد بالغ في مدحه و ثنائه في غير واحد من كلماته». منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة: ج 4، ص 627، ذيل خطبه 226، المعني.

مرحوم دشتی یکی از مترجمان نهج البلاغه نیز خطبه و فقرات محلّ بحث را درباره سلمان فارسی و شرح حالی از این صحابی بزرگ و یار امیرالمؤمنین (علیه السلام) می داند. (1)

رابعا: بفرض هم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) این جملات را در وصف عمر باشند، به خاطر جو جامعه و از روی توریه بوده چراکه بسیاری از اهالی کوفه معرفت واقعی به حقایق نداشتند تا جائیکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای معرفی خود و آگاه کردن مردم مجبور میشود از کسانی که در غدیر حاضر بودند بخواهد تا از جا بلند شده و شهادت دهند که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «هرکه من مولای اویم پس علی مولای اوست».

آن حضرت در برابر بدعت های فراوانی که توسط حاکمان قبلی در جامعه ایجاد شده بود قرار داشتند. برخی از این بدعت ها به عنوان سنت و عبادت در جامعه مطرح بود و فضای جامعه با این بدعت ها انس داشت و مقابله کردن با آن کاری دشوار بود.

ابن ابی الحدید می گوید عده ای در کوفه نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدند و گفتند:

شخصی را معین کنید که به امامت او نماز تراویح را بخوانیم و حضرت به آنان فرمودند: این کار بدعت است. آنان به مسجد آمدند و از بین خود امام جماعتی را تعیین کردند و مشغول نماز تراویح شدند. هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) امام مجتبی (علیه السلام) را

ص: 64

1- نهج البلاغه ترجمه محمد دشتی: ص 330 ، خطبه 228 ، خصائص سلمان الفارسی.

سردادند. (1)

مرحوم فیض الاسلام در ترجمه نهج البلاغة به این مطلب اشاره کرده و می فرماید:

این کلام حضرت از راه توریه بوده است. امیرالمؤمنین به گونه ای سخن گفتند که در ظاهر او را ستوده اند اما در واقع و باطناً او را توبیخ و سرزنش نموده اند. (2)

ص: 65

1- «و قدروي أن أمير المؤمنين (عليه السلام) لما اجتمعوا إليه بالكوفة فسألوه أن ينصب لهم إماما يصلي بهم نافلة شهر رمضان زجرهم و عرفهم أن ذلك خلاف السنة فتركوه و اجتمعوا لأنفسهم و قدموا بعضهم فبعث إليهم ابنه الحسن (عليه السلام) فدخل عليهم المسجد و معه الدرّة فلما رأوه تبادروا الأبواب و صاحوا و اعمره». شرح نهج البلاغة: ج 12، ص 283. «... والله لقد أمرت الناس أن لا يجتمعوا في شهر رمضان إلا في فريضة و أعلمتهم أن اجتماعهم في النوافل بدعة فتنادي بعض أهل عسكري ممن يقاتل معي يا أهل الإسلام غيرت سنة عمر ينهانا عن الصلاة في شهر رمضان تطوعاً و لقد خفت أن يثوروا في ناحية جانب عسكري ما لقيت من هذه الأمة من الفرقة و طاعة أئمة الضلالة و الدعاة إلى النار....» الكافي: ج 8، ص 62 و 63، كتاب الروضة، ح 21، خطبة لأمر المؤمنين (عليه السلام) في الفتن و البدع. «عن حريز عن بعض أصحابنا عن أحدهما عليهما السلام قال: لما كان أمير المؤمنين (عليه السلام) في الكوفة أتاه الناس فقالوا: اجعل لنا إماماً يؤمننا في شهر رمضان فقال: لا- و نهاهم أن يجتمعوا فيه، فلما أمسوا جعلوا يقولون: ابكوا في رمضان و ارمضاناه، فأتاه الحارث الأعور في أناس فقال: يا أمير المؤمنين ضج الناس و كرهوا قولك. فقال عند ذلك: دعوهم و ما يريدون ليصلي بهم من شاء و، ثم قال: فمن «يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُؤَلِّهِ، مَا تَوَلَّى وَ نُصِّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا». تفسير عياشي: ج 1، ص 275، من سورة النساء، ح 272.

2- «از سخنان آن حضرت (عليه السلام) است درباره عمر که از راه توریه فرموده یعنی در ظاهر می نماید که او را ستوده، ولی باطناً توبیخ و سرزنش نموده از این رو این سخن با آنچه در خطبه سوم فرموده منافات ندارد». ترجمه و شرح نهج البلاغة مرحوم فیض الاسلام ص 712، ذیل خطبه 219.

و سخن آخر اینکه انتهای این خطبه و فقره «ترکهم فی طرق متشعبة لایهتدی فیها الصّالّ» نیز نه تنها ظهور در مدح ندارد بلکه ظهور آن در مذمت است، چراکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: خلیفه دوم مردم را در راه - های متفاوت رها کرد که کسی در آنها هدایت نخواهد شد.

خامسا: برخی از مورخین اهل سنت این جملات را منسوب به شخص دیگری غیر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) دانسته اند.

طبق نقل بلاذری، طبری و ابن کثیر سه تن از مورخان بزرگ اهل سنت جملات مذکور را دختر ابو حثمه (1) در عزا و رثای عمر بن خطاب گفته و ربطی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ندارد. (2)

عالم یمنی گفت: هر چند در برخی نقل ها این کلام به دختر ابو حثمه نسبت داده شده اما طبق نقل طبری و ابن کثیر، حضرت علی (علیه السلام) سخنان او

ص: 66

1- برخی منابع بجای «ابو حثمة»، «ابو خثیمة» ذکر کرده اند.

2- «قال علي بن محمد المدائني: عن ابن داب و سعيد بن خالد، عن صالح بن كيسان عن المغيرة بن شعبة قال: لما مات عمر بكته ابنة أبي خثيمة فقالت واعمراه أقام الأود و أبر العهد، أمات الفتن و أحيا السنن، خرج نقي الثوب برياً من العيب». البداية والنهاية: ج 7، ص 144، وقائع سنه ثلاث وعشرين، ذكر بعض ما رثي به المدائني قال: لما مات عمر نذبه ابنة أبي حثمة فقالت واعمراه أقام الأود و أبر العمد و أمات الفتن و أحیی السنن واعمراه خرج من الدنيا نقي الثوب بريئاً من العيب». أنساب الأشراف: ج 10، ص 430، أبو حفص عمر بن الخطاب، مصرع عمر. «حدثني عمر، قال حدثنا علي، قال: حدثنا ابن داب و سعيد بن خالد، عن صالح بن كيسان، عن المغيرة بن شعبة، قال: لما مات عمر بكته ابنة أبي - حثمه، فقالت واعمراه أقام الأود، و أبر العمد، أمات الفتن، و أحيا السنن، خرج نقي الثوب، بريئاً من العيب». تاريخ طبری ج 2 ص 575، السنة الثالثة والعشرون من نذب عمر و رثاه، ذكر بعض ما رثي به.

در جوابش گفتم: مرحوم شوشتری رحمه الله که شرحی بر نهج البلاغة دارد، این سؤال را جواب داده اند. ایشان به سه نکته اشاره می فرماید:

اولاً: نقل طبری و هم مسلکانش را نمیتوان علیه شیعه پذیرفت، چراکه آنان طرف دعوا و متهم هستند و اگر مطلبی را به نفع خود نقل کنند، نمی توان آن را بر علیه شیعه به کار برد.

ثانیا: طبق تاریخ طبری و ابن کثیر، آن حضرت فقط جمله «عمر از خلافتش خیر دید و از شرور حکومت در امان ماند را تأیید کرده اند و از این جمله نمی توان مدح خلیفه دوم را برداشت کرد، چرا که خلافت و سلطنت هم خیر دارد و هم شر دارد، مثلاً خروج طلحه و زبیر از شرور خلافت بود که عمر از آن جان سالم بدر برد به این شکل که آن دو را در مدینه نگاه داشت حتی نگذاشت به جنگ بروند و در راحتی خلافت کرد و سختی به او نرسید. و این جمله نظیر آن عبارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه شقشقیه است که می فرماید: «لشد ما تشطرا ضرعیها»، یعنی عمر و ابوبکر به سختی پستان خلافت را دوشیدند و از خلافت منافع بسیاری بردند و سختی های حکومت داری به آنان نرسید.

ص: 67

1- «قال: فقال علي بن أبي طالب و الله لقد صدقت ذهب بخيرها و نجا من شرها، أما والله ما قالت و لكن قولت». البداية والنهاية: ج 7، ص 145، وقائع سنة ثلاث وعشرين ذكر بعض ما رثي به. «قال: وقال المغيرة بن شعبة لما دفن عمر أتيت علياً وأنا أحب أن أسمع منه في عمر شيئاً، فخرج ينفذ راسه و لحيته و قد اغتسل، و هو ملتحف بثوب، لا يشك أن الأمر يصير اليه، فقال: يرحم الله ابن الخطاب! لقد صدقت ابنة أبي حثمة، لقد ذهب بخيرها، و نجا من شرها، أما والله ما قالت، و لكن قولت». تاريخ طبری: ج 2، ص 575، السنة الثالثة و العشرون من ندب عمر و رثاه، ذكر بعض ما رثي به.

ثالثاً: در همان نقل ابن کثیر و طبری آمده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند این جملات را به دختر ابو حثمه یاد داده اند تا بگوید. (1) و این خود کنایه ای از طرف امیرالمؤمنین (علیه السلام) محسوب می شود، یعنی من می دانم که شما به دنبال تبرئه کردن عمر بن خطاب هستید.

آیا حضرت علی (علیه السلام) با ابوبکر بیعت کردند؟!

عالم یمنی گفت: اگر خلافت حق علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود، چرا با ابوبکر بیعت کرد؟

گفتم: اولاً: اصل بیعت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با ابوبکر معلوم نیست، بلکه کسی که کمترین اطلاعاتی از منابع تاریخ و حدیث اهل سنت داشته باشد، می داند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به خلافت ابوبکر معترض بودند و به هیچ وجه حاضر به بیعت نبودند.

طبری می نویسد:

عمر بن الخطاب با جماعتی آمد تا از امیرالمؤمنین (علیه السلام) اما برای ابوبکر

ص: 68

1- «و أما ما نقله عن الطبري فمع أنّ رواية المخالف لنفسه غير مقبولة، لا يفهم منه سوى أنه (عليه السلام) صدق من قول ابنة أبي خيثمة جملة ذهب بخيرها و نجا من شرها، حتى إنه (عليه السلام) قال: ما قالته و لكن قولته. يعني ما قالته من نفسها، و لكن حملت على قوله، و ليس تحته شيء، لأن معناه أن في الخلافة و السلطنة خيراً و شراً، و لكنّ عمر ذهب بخيرها و نجا من شرها بحبسه مثل طلحة و الزبير عن الخروج عن المدينة، حتّى إلى الجهاد لئلا يخرجها عليه و أحدث شوری موجبة لنقض الامور عليه (عليه السلام) و ليس قوله (عليه السلام) ذهب بخيرها و نجا من شرها إلا نظير قوله (عليه السلام) فيه و في صاحبه في الشقشقية لشدّ ما تشطرا ضرعيها». بهج - الصباغة في شرح نهج البلاغة: ج 9، ص 482، الفصل التاسع والعشرون، فيما يتعلق بعثمان و عمر، العنوان 26 من الخطبة 228.

بیعت بگیرد، زیرا عده ای از صحابه در منزل امیرالمؤمنین (علیه السلام) تحصن کرده و به همراه خود حضرت (علیه السلام) حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند و عمر تهدید کرد که اگر بیعت نکنید منزل را به آتش می کشم. (1)

مسعودی می گوید:

بعد از امتناع حضرت علی (علیه السلام) از بیعت، به منزل آن حضرت هجوم آوردند و درب منزل را به آتش کشیدند و فاطمه زهرا علیها السلام را با درب منزل فشار دادند تا فرزندش محسن (علیه السلام) را سقط کرد. حضرت علی (علیه السلام) را به زور از منزل خارج کرده و ایشان را تهدید به قتل کردند و آن حضرت دست خویش را مشت کرده بودند و چون نتوانستند مُشت حضرت را باز کنند دست ابوبکر را به عنوان بیعت روی مُشت حضرت کشیدند. (2)

اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) با ابوبکر بیعت کرده نیازی به لشکرکشی و حمله به

ص: 69

-
- 1- «حدثنا ابن حميد قال حدثنا جرير عن مغيرة عن زياد بن كليب قال : أتى عمر بن الخطاب منزل علي وفيه طلحة و الزبير و رجال من المهاجرين فقال: والله لأحرقن عليكم أو لتخرجن إلى البيعة، فخرج عليه الزبير مصلتا بالسيف فعثر فسقط السيف من يده، فوثبوا عليه فأخذوه . تاريخ طبری: ج 2، ص 233، ذكر الأخبار الواردة باليوم الذي توفي فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم و مبلغ سنه يوم وفاته.
 - 2- «فأقام أمير المؤمنين (عليه السلام) و من معه من شيعته في منزله بما عهد اليه رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فوجهوا إلى منزله فهجموا عليه و أحرقوا بابه و استخرجوه منه كرهاً و ضغطوا سيّدة النساء بالبواب حتى اسقطت محسناً و أخذوه بالبيعة فامتنع و قال : لا أفعل . فقالوا تقتلك . فقال : إن تقتلوني فأني عبد الله و أخو رسوله . و بسطوا يده فقبضها و عسر عليهم فتحها فمسحوا عليها و هي مضمومة». إثبات الوصية للإمام علي بن أبي طالب (عليه السلام) : ص 123 و 124 ، في الحوادث التي اعقبت وفاة النبي.

خانه فاطمه زهرا علیها السلام و همیزم جمع کردن و آتش زدن خانه نبود!

ثانیا: بر فرض هم بپذیریم که حضرت علی (علیه السلام) با ابوبکر بیعت کرده، ما معتقدیم موقعیت و شرائط زمانی ایجاب کرده است و حضرت از روی اختیار با ابوبکر بیعت نکرده، بلکه مجبور شده بودند. محمد بن اسماعیل بخاری می گوید:

امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا شش ماه با ابوبکر بیعت نفرمودند و هنگامی که فاطمه زهرا علیها السلام به شهادت رسیدند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) دیدند که گوئی مردم دیگر ایشان را نمی شناسند و با آن حضرت همراهی نمی کنند، مجبور به بیعت شدند. (1)

اگر حضرت علی (علیه السلام) خلافت ابوبکر را قبول داشت چرا بنا به گفته بخاری تا زمانی که فاطمه زهراء علیها السلام زنده بودند با ابوبکر بیعت نکرد؟ چرا پس از شش ماه و بعد از شهادت فاطمه زهرا علیها السلام بیعت کردند؟ (2) بنابراین اگرهم بر فرض بیعت کرده باشند، با اکراه و پس از گذشت شش ماه بوده است و ابداً از روی رضایت نبوده است.

مسعودی می گوید:

ص: 70

1- «... و كان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس فالتمس مصالحة أبي بكر و مبايعته و لم يكن يبائع تلك الأشهر فأرسل إلى أبي بكر أن ائتنا ولا يأتنا أحد معك كراهية لمحضر عمر...». صحيح البخاري: ص 856، كتاب المغازي، باب غزوة خيبر، ح 4240/4241.

2- طبق نقل بخاری حضرت زهرا علیها السلام شش ماه پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفتند اما طبق نقل های معتبر شیعه شهادت آن حضرت علیها السلام تا شش ماه بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) طول نکشید و تاریخ شهادت حضرت زهرا علیها السلام ایامی مانند چهل یا چهل و پنج و یا هفتاد و پنج و یا نود و پنج روز بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می باشد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ابوبکر فرمودند: تو با نشستن در مسند حکومت و بیعت گرفتن از مردم امور ما را فاسد کردی. (1)

محمد بن اسماعیل بخاری می گوید :

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ابوبکر فرمودند: تو مستبدانه و خود رأی بر جایگاه خلافت نشستی و در این مسئله حقوق ما را مراعات نکردی. (2) و فرمودند: این کار ابوبکر موجب خشم و غضب ما شد. (3)

تمامی این کلمات بیانگر عدم رضایت آن حضرت از خلافت ابوبکر است.

ثالثاً: امامت مقامی نیست که قابل واگذاری باشد و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بخواهند از واگذاری آن به ابوبکر راضی شوند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) امام واقعی بودند و ابوبکر جایگاه خلافت ظاهری را از ایشان غصب کرد و حال آنکه حکومت، خلافت و ریاست ظاهری از آن امام است. ریاستی که به وسیله یک یا دو نفر برای خلیفه اول تثبیت شد، او را امام مسلمین نمی گرداند.

ص: 71

1- «و لما بویع أبو بكر في يوم السقيفة وجددت البيعة له يوم الثلاثاء على العامة خرج علي فقال: أفسدت علينا أمورنا ولم تستشر ولم ترع لنا حقاً فقال أبو بكر: بلى، و لكنني خشيت الفتنة، و كان للمهاجرين و الانصار يوم السقيفة خطب طويل و مجاذبة في الإمامة، و خرج سعد بن عبادة و لم يبايع، فصار إلى الشام فقتل هناك في سنة خمس عشرة، و ليس كتابنا هذا موضعاً لخبر مقتله و لم يبايعه أحد من بني هاشم حتى ماتت فاطمة عليها السلام». مروج الذهب: ج 2، ص 329، ذكر خلافة أبي بكر، يوم السقيفة.

2- «ولكنك استبدت علينا بالامر و كنا نرى لقرابتنا من رسول الله نصيباً». صحيح البخاري: ص 856، كتاب المغازي، باب غزوة خيبر، ح 4240/4241.

3- «و لكننا نرى لنا في هذا الامر نصيباً، فاستبدّ علينا، فوجدنا في أنفسنا». صحيح البخاري: ص 856، كتاب المغازي، باب غزوة خيبر، ح 4240/4241.

گفت: پس چرا امام حسن (علیه السلام) از امامت تنزل و عقب نشینی و آن را به معاویه واگذرا کرد؟

گفتم: اولاً: ماجرای امام حسن مجتبی (علیه السلام) نیز همانند پدر گرامیشان بود، یعنی ایشان از جایگاه خلافت و حکومت ظاهری محروم شدند و حق ایشان در این باره غصب شد و اما جایگاه امامت واقعی ایشان بر سر جای خود باقی است.

ثانیاً: روایات شما می گوید: معاویه اصلاً خلیفه نبود بلکه پادشاه و

حکمران بود، طبق روایتی که شما نقل می کنید: «الخلافة في أمّتي ثلاثون سنة ثمّ ملك بعد ذلك» (1)، یعنی تا قبل از معاویه را خلافت می دانید و از معاویه به بعد را پادشاهی، بنابراین معاویه پادشاه بود نه خلیفه.

و اگر این روایت در کنار روایت نعمان بن بشیر (2) که حکومت بعد از

ص: 72

1- «حدثنا أحمد بن منيع حدثنا سريج بن النعمان حدثنا حشرج بن نباتة عن سعيد بن جمهان قال: حدثني سفينة قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): الخلافة في أمّتي ثلاثون سنة ثمّ ملك بعد ذلك . سنن الترمذي : ص 410، كتاب الفتن باب ما جاء في الخلافة، ح 2226 .

2- «حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا سليمان بن داود الطيالسي حدثني داود بن إبراهيم الواسطي حدثني حبيب بن سالم عن النعمان بن بشير قال : كنا قعوداً في المسجد مع رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) و كان بشير رجلاً يكف حديثه، فجاء أبو ثعلبة الخشني فقال : يا بشير بن سعد أتحفظ حديث رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) في الأمراء؟ فقال حذيفة: أنا أحفظ خطبته، فجلس أبو ثعلبة فقال حذيفة: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): تكون النبوة فيكم ما شاء الله أن تكون ثم يرفعها إذا شاء أن يرفعها ثم تكون خلافة على منهاج النبوة، فتكون ما شاء الله أن تكون ثم يرفعها إذا شاء الله أن يرفعها ثم تكون ملكاً جبرية فتكون ما شاء الله أن تكون ثم يرفعها إذا شاء الله أن يرفعها، فتكون خلافة على منهاج النبوة ثم سكت. قال حبيب فلما قام عمر بن عبدالعزيز و كان يزيد بن النعمان بن بشير في صحابته فكتبت إليه بهذا الحديث أذكره إياه، فقلت له اني أرجو أن يكون أمير المؤمنين يعني عمر بعد الملك العاض و الجبرية، فأدخل كتابي على عمر بن عبد العزيز فسر به و أعجبه». مسند أحمد : ج 4، ص 273، مسند الكوفيين، حديث النعمان بن بشير .

خلافت را ملک اعاض (پادشاهی ستمگرانه) می داند، قرار دهیم، نتیجه می گیریم که پادشاهی معاویه، پادشاهی ستمگرانه ای بود.

عالم یمنی وقتی متوجه شد ماجرای رضایت حضرت علی (علیه السلام) به خلافت ابوبکر و بیعت کردن با او توهمی بیش نبوده و مستندات و مدارک فراوانی بر خلاف آن وجود دارد، گفت: اگر مطالب شما را بپذیریم معنایش این خواهد بود که سعد بن عباده از علی (علیه السلام) شجاع تر بود، زیرا سعد بن عباده تا آخر عمرش با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و روی حرفش پافشاری کرد، اما علی (علیه السلام) پس از شش ماه بیعت کرد.

گفتم: اولاً: پس قبول داری که افراد دیگری غیر از علی (علیه السلام) هم بودند که با ابوبکر و خلافتش مخالف بودند و بیعت نکردند.

ثانیاً: مطالبی که مبنی بر مخالفت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با ابوبکر گفتم حرف های من نبود، بلکه سخنان علمای بزرگ شما همچون بخاری و طبری و... بود.

ثالثاً: همه مسلمانان معتقدند که حضرت علی (علیه السلام) شجاع ترین صحابه بود؛ ولی لازمه شجاعت دست زدن به هر اقدامی نیست. اگر انسان بدون لحاظ موقعیت و شرائط دست به کارهای نسنجیده و بدون فکر و خطرناک بزند تهوّر به خرج داده است نه شجاعت انسان شجاع باید موقعیت و شرائط را بسنجد و در هر موقعیتی کار متناسب با آن موقعیت را انجام دهد. اگر حضرت علی (علیه السلام) جامعه را از راهنمایی های خویش محروم می فرمودند،

جامعه با مصیبت عظیم تری مواجه می شد، لذا حضرت می بایست طوری رفتار می کردند که بتوانند آنجا که باید به داد مشکلات جامعه به ظاهر اسلامی برسند.

رابعاً: سعد بن عباد که با ابوبکر و عمر بیعت نکرد، در نهایت توسط آنان ترور شد و قتل او به گردن جَنّیان افتاد. او را کشته و اعلام کردند که جن ها در تاریکی به سمت او تیراندازی کردند و هیچ کس اعتراضی نکرد و به ماجرای قتل او رسیدگی نشد. (1) اگر حضرت امیر (علیه السلام) به قول شما پس از شش ماه بیعت کرده باشند، یکی از دلایلش این بوده که احتمال ترور ایشان وجود داشت و در نهایت هم خون ایشان پایمال می شد و اثری از حق باقی نمی ماند.

نقد ابن تیمیة

عالم یمنی گفت: بالاخره از آوردن دلیل بر عصمت ائمه سرباز زد؟

ص: 74

1- «وهو الذي حاولت الأنصار إقامته في الخلافة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله، ولم يبایع أبا بكر حين بويع، وخرج إلى حوران، فمات بها، قيل قتلته الجن لأنه بال قائما في الصحراء ليلا، ورووا بيتين من شعر قيل إنهما سمعا ليلة قتله، ولم يرقائلهما: نحن قتلنا سيد الخزرج * سعد بن عبادة*** ورمناه بسهمين فلم * نخطئ فؤاده ويقول قوم: إن أمير الشام يومئذ كمن له من رماه ليلا، وهو خارج إلى الصحراء بسهمين فقتله لخروجه عن طاعة الامام، وقد قال بعض المتأخرين في ذلك: يقولون سعد شكت الجن قلبه*** ألا ربما صححت دينك بالغدر وما ذنب سعد أنه بال قائما*** ولكن سعدا لم يبایع أبا بكر وقد صبرت من لذة العيش أنفس*** وما صبرت عن لذة النهي والامر شرح نهج البلاغة: ج 10، ص 111 شرح خطبه، 183 ذكر سعد بن عبادة ونسبه.

گفتم: باز هم اجازه ندادی و از شاخه ای به شاخه دیگر پریدی. همان شیوه ابن تیمیه را به کار گرفتی که هر وقت در بحث کم می آورد از این شاخه به آن شاخه می رفت.

گفت: ابن تیمیه شخصیت مورد قبولی است و کسانی که مخالف ابن تیمیه بودند و او را رد کردند، قابل اعتنا نیستند.

گفتم: حصنی شافعی، ابن حجر هیثمی و دیگر علمای اهل سنت او و نظراتش را رد می کنند.

حصنی شافعی می گوید:

سخن برخی از بزرگان که گفته اند ابن تیمیه کافر مطلق است، کلام بعیدی نیست. (1)

ابن حجر هیثمی درباره ابن تیمیه می گوید :

این ملحد خدانشناس از حدود و سیاق شریعت تعدی کرده و او و طرف دارانش بر بدترین گمراهی هستند خدا پیروان او را خوار کند و

زمین را از امثال آنان پاک گرداند. (2)

ص: 75

1- «وأن ابن تیمیة الذي كان يوصف بأنه بحر في العلم لا يستغرب فيه ما قاله بعض الأئمة عنه من أنه زنديق مطلق و سبب قوله ذلك أنه تتبع كلامه فلم يقف له على اعتقاد حتى أنه في مواضع عديدة يكفر فرقة و يضللها وفي آخر يعتقد ما قالته أو بعضه مع أن كتبه مشحونة بالتشبيه و التجسيم و...» دفع شبه من شبه و تمرد: ص 125 و 126 ، قول ابن تیمیة بالترفة في احترام النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بين حياته و موته و تكفيره الصحابة و التابعين و الأئمة الاربعة.

2- «و إياك أن تصغي إلى ما في كتب ابن تیمیة و تلميذه ابن قيم الجوزية و غيرهما ممن اتخذ إلهه هواه و أضله الله على علم و ختم على سمعه و قلبه و جعل على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله و كيف تجاوز هؤلاء الملحدون الحدود و تعدوا الرسوم و خرخوا سياج الشريعة و الحقيقة فظنوا بذلك أنهم على هدى من ربهم و ليسوا كذلك بل هم على أسوء الضلال و أقبح الخصال و أبلغ المقت و الخسران و أنهى الكذب و البهتان، فخذل الله متبعه و طهر الأرض من أمثالهم». الفتاوى الحديثية: ص 480 و 481، نرم افزار و ص 203 و 204 كتاب مطلب في عقيدة الإمام أحمد (از المكتبة الشاملة).

گفت: قبول دارم، اما من حیث المجموع باید گفت: کسانی که او را رد می کنند قابل توجه نیستند و ارزش و احترامی ندارند.

گفتم: حصنی و ابن حجر هیتمی از علمای معروف اهل سنت هستند و حداقل این مطلب ثابت می شود که ابن تیمیة مورد قبول جمعی از علمای اهل سنت نبوده است. ابن حجر هیتمی پس از آمدن به مکه، امام الحرمین بود و در مکه کرسی درس و افتاء داشت. (1)

و اگر حصنی و ابن حجر هیتمی را قبول نداری! ابن حجر عسقلانی را

نمی توانی قبول نداشته باشی.

ابن حجر عسقلانی می گوید :

«افترق الناس حول ابن تیمیة، فمنهم من نسبه إلى التجسیم، ومنهم من نسبه إلى الزندقة ومنهم من نسبه إلى النفاق». (2)

ص: 76

1- «ثم انتقل الى مكة سنة 940 هـ. واقام فيها، وكان اماما للحرمين يدرّس ويفتي ويؤلف». مقدمه الصواعق المحرقة (ترجمة المؤلف): ص 6.

2- «و أطلق ابن تیمیة إلى الشام و افترق الناس فيه شیعاً فمنهم من نسبه إلى التجسیم لما ذكر في العقيدة الحموية و الواسطية و غیرهما من ذلك كقوله : أن اليد و القدم و الساق و الوجه صفات حقيقية الله و أنه مستوعب على العرش بذاته، فقيل له: يلزم من ذلك التحيز و الانقسام؟ فقال: أنا لا أسلم أن التحيز و الانقسام من خواص الأجسام فالدم (فألزم) بأنه يقول بتحيز في ذات الله . و منهم من ينسبه إلى الزندقة لقوله: أن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) لا يستغاث به و أن في ذلك تنقيصاً و منعاً من تعظيم النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و كان أشد الناس عليه في ذلك النور البكري فإنه لما عقد له المجلس بسبب ذلك قال بعض الحاضرين : يعذر. فقال البكري: لا معنى لهذا القول فإنه إن كان تنقيصاً يقتل و إن لم يكن تنقيصاً لا يعذر و منهم من ينسبه إلى النفاق لقوله في عليّ ما تقدم و لقوله : أنه كان مخذولاً حيث ما توجه و أنه حاول الخلافة مراراً فلم ينلها و إنما قاتل للرئاسة لا للديانة و لقوله : أنه كان يحب الرياسة و أن عثمان كان يحب المال و لقوله : أبو بكر أسلم شيخاً يدري ما يقول و عليّ أسلم صبيّاً و الصبي لا يصح إسلامه على قول و بكلامه في قصة خطبة بنت أبي جهل و مات ما نسبها من الثناء على... و قصة أبي العاص بن الربيع و ما يؤخذ من مفهومها، فإنه شنع في فآلزموه بالنفاق لقوله (صلى الله عليه وآله وسلم) : ولا يبغضك إلا منافق ... ». الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة : ج 1، ص 155، ذكر من اسمه احمد بن عبد الحليم بن السلام بن عبد الله بن أبي القاسم بن تیمیة الحراني ثمّ الدمشقي، ش 409.

یعنی مردم و مسلمانان در مورد ابن تیمیه به چند دسته تقسیم شده و نظرات مختلفی درباره او دارند گروهی او را از مجسمه می دانند و معتقدند ابن تیمیه قائل به جسم بودن خدا بود. گروهی دیگر او را زندیق و کافر می - دانند زیرا ابن تیمیه استغاثه و پناه بردن به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را انکار می کرد و آن حضرت را تحقیر و تنقیص کرده است. گروه دیگری از مسلمانان ابن تیمیه را به خاطر اهانتش به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و با توجه به سخنان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که فرموده بودند: «یا علی هرکس تو را دوست نداشته باشد و نسبت به تو بغض داشته باشد منافق است» منافق می دانند.

ابن حجر عسقلانی در کتاب «لسان المیزان» به دشمنی ابن تیمیه با امیر المؤمنین (علیه السلام) اشاره کرده و می گوید:

«ابن تیمیه در صدد ردّ کتاب علامه حلی که در فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشته شده بوده اما احادیثی را که از نظر سند خوب هستند رد کرده و در برخی موارد منجر به تنقیص امیرالمؤمنین (علیه السلام) شده است».⁽¹⁾

ص: 77

1- «طالعت الرد المذكور فوجدته كما قال السبكي في الاستيفاء، لكن وجدته كثير التحامل إلى الغاية في ردّ الأحاديث التي يوردها ابن المطهر وإن كان معظم ذلك من الموضوعات والواهيات لكنه ردّ في ردّه كثيرا من الأحاديث الجياد التي لم يستحضر حالة التصنيف مظانها لأنه كان لاتساعه في الحفظ يتكل على ما في صدره و الإنسان عامد للنسيان و كم من مبالغة لتوهين كلام الرافضي أدته أحيانا إلى تنقيص علي رضي الله عنه». لسان الميزان ج 6 ، ص 414 ، حرف الياء، من اسمه يوسف، يوسف والد الحسن بن المطهر . الحلبي، ش . 9454 .

گفت: تنقیص و انتقاص افراد ایرادی ندارد چون انتقاص به معنای

پیراستن شخص از غلوهایی است که برای آن شخص قائل می شوند.

گفتم: اگر به گفته شما انتقاص امیرالمؤمنین (علیه السلام) ایراد ندارد پس چرا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) انتقاص علی (علیه السلام) متوسط برخی صحابه را تحمل نکردند و ناراحت شدند و انتقاص حضرت علی (علیه السلام) را انتقاص خود دانستند؟

طبرانی گوید:

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در برابر انتقاص امیرالمؤمنین (علیه السلام) غضبناک شدند و فرمودند: «چرا برخی از اصحاب، علی (علیه السلام) را تنقیص می کنند و بر او ایراد می گیرند؟ هرکه علی (علیه السلام) را تنقیص کند مرا تنقیص کرده و کسی که از علی (علیه السلام) جدا شود از من جدا شده. علی (علیه السلام) از من است و من از هستم و او از طینت من خلق شده و من از طینت ابراهیم خلق شده ام و من برتر از ابراهیم هستم».⁽¹⁾

طبق فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و هر که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تنقیص کند،

ص: 78

1- «فخرج مغضباً و قال : ما بال أقوام ينتقصون علياً؟ من ينتقص علياً فقد انتقصني و من فارق علياً فقد فارقني، إنَّ علياً مني و أنا منه خلق من طينتي و خلقت من طينة إبراهيم و أنا أفضل من إبراهيم ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم . المعجم الاوسط : ج ، 4 ، ص ، 311 باب الميم، من اسمه محمد، ح 6085 .

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را تنقیص کرده و کسی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را تنقیص کند، موجبات آزار و اذیت ایشان را فراهم آورده است و خدا در قرآن می فرماید:

کسی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را اذیت کند، مورد لعن خداست. (1)

کسی که امیرالمؤمنین (صلی الله علیه وآله وسلم) را تنقیص می کند، مبغض آن حضرت است و بغض آن حضرت مساوق و مساوی بغض پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بغض پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مساوق بغض خداست، چراکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«کسی که بغض علی را داشته باشد، مرا مبغوض داشته و کسی که مرا مبغوض داشته باشد، خدای را مبغوض داشته است» (2).

غماری یکی دیگر از علمای اهل سنت می گوید:

ابن تیمیه از نواصب و دشمنان علی (علیه السلام) است و به فاطمة علیها السلام نسبت - استغفر الله - نفاق داده است. (3)

ص: 79

1- «إِنَّ الدِّينَ يُؤَدُّونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا». احزاب (33)، آیه 57.

2- «حدثنا يحيى بن عبد الباقي الأذني، ثنا محمد بن عوف الحمصي، ثنا أبو جابر محمد بن عبد الملك، ثنا الحكم بن محمد بن محمد شيخ مكي عن فطر بن خليفة عن أبي الطفيل قال: سمعت أم سلمة تقول: أشهد أنني سمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) يقول: من أحب عليا فقد أحبني و من أحبني فقد أحب الله و من أبغض عليا فقد أبغضني و من أبغضني فقد أبغض الله». المعجم الكبير: ج 23، ص 380 ، أم سلمة، أبو الطفيل عن أم- سلمة، ح 901.

3- «و ابن تیمیه یحتج کثیر من الناس بکلامه، و یسمیه بعضهم شیخ الاسلام و هو ناصبی عدو لعلي كرم الله وجهه... و اتهم فاطمة عليها السلام بان فيها شعبة من النفاق، و كان مع ذلك مشبها إلى بدع أخرى كانت فيه. و من ثم عاقبه الله تعالى. فكانت المبتدعة بعد عصره تلامذة كتبه و نتائج أفكاره و ثمار غرسه». السلف و السلفيون ص 30 دراسة حول السلفين المحور الأول من هو ابن تیمیه.

گفتم: افکار وهابیت نیز ناشی از اعتقادات ابن تیمیه است و خود علمای اهل سنت در رد اعتقادات وهابیت مطالب فراوان دارند به عنوان نمونه احمد زینی دحلان در کتاب «الدرر السنیه» به نقل از علمای حرمین شریفین، وهابیت را خارج از دین اسلام و کافر و دارای عقائد فاسد و مکفّرات و آن را دین زنادقه می داند. او از وهابیت با عنوان خوارج تعبیر کرده است. (1)

وقتی پای وهابیت و محمد بن عبدالوهاب به میان آمد، عالم یمنی به دفاع از آنان پرداخت و گفت: سخنان زینی دحلان درباره محمد بن عبد الوهاب و وهابیت قابل قبول و پذیرش نیست، زیرا زینی دحلان از علمای شیعه است و به خاطر مال و مقام در مقابل محمد بن عبدالوهاب و حرکت اسلامی او ایستاده است .

گفتم: تا به حال از کسی نشنیده بودم که زینی دحلان را جزء علمای شیعه معرفی کرده باشد. او امام الحرمین و امام جماعت مسجد الحرام و مفتی حجاز بوده است. یعنی امام جماعت مسجد الحرام شیعه بوده؟

ص: 80

1- « وقد اعتنى كثير من العلماء من أهل المذاهب الأربعة للردّ عليه في كتب مبسوطة عملاً بقول النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) : إذا ظهرت البدع وسكت العالم فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين». الدرر السنیه في الرد على الوهابية: ص 32 . «وقد أخبر النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) عن هؤلاء الخوارج في أحاديث كثيرة». الدرر السنیه في الردّ على الوهابية: ص 33. «و الحاصل أنّ هؤلاء المانعین للزيارة و التوسل قد تجاوزوا الحد فكفروا أكثر الأمة و استحلوا دمائهم وأموالهم وجعلوهم مثل المشركين الذين كانوا في زمن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) ... و حملوا الآيات القرآنية التي نزلت في المشركين على خواص المؤمنين و عوامهم». الدرر السنیه في الرد على الوهابية : ص 95 ، بیان أنّ المانعین للزيارة و التوسل قد تجاوزوا الحد. و در مواضع متعدد کتاب با نقل اقوال علمای عامه، عقائد وهابیت را رد می کند .

زرکلی در کتاب «الأعلام» می گوید: زینی دحلان در مکه مکرمه کرسی افتا و درس را در دست داشت و در حوزه مگه تدریس می کرد.

(1)

اسماعیل پاشا بغدادی در کتاب «هدیة العارفين» که مستدرکی بر کتاب کشف الظنون است در ترجمه احمد زینی دحلان وی را از عالمان مذهب شافعی دانسته و می گوید:

«او مفتی و رئیس علما و بزرگ خطبا بوده است». (2)

جواز جمع خواندن نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا

بدون این که متوجه باشیم، سخن و گفتگوی ما طولانی شده بود و اذان عشاء گفته شد. فرصت را غنیمت شمرده و موضوع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را پیش کشیده و به او گفتم: ما، در مسافرت نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء را با هم و به صورت جمع می خوانیم و من نماز عشا را با نماز مغرب خوانده ام.

گفت: شما در غیر مسافرت هم نمازهایتان را به جمع می خوانید. گفتم: ما از دستور و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم تبعیت می کنیم. براساس روایت «صَلَّى النَّبِيُّ سَبْعاً جَمِيعاً وَثَمَانِيَا جَمِيعاً» (3) که محمد بن اسماعیل بخاری نقل کرده، رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز مغرب و عشا و نماز ظهر و عصر را به

ص: 81

-
- 1- «فقيه مكِّي مؤرخ، ولد بمكة وتولى فيها الإفتاء والتدريس». الأعلام: ج 1، ص 129 - 130، شرح حال أحمد زيني دحلان.
 - 2- «أحمد بن السَّيِّد زيني دحلان المفتي ورئيس العلماء و شيخ الخطباء الشافعي المكي». هدية العارفين أسماء المؤلفين وآثار المصنفين من كشف الظنون: ج 5 ص 191، شرح حال دحلان المكي.
 - 3- صحيح البخاري: ص، 124، كتاب مواقيت الصلاة، باب 128/18، باب وقت المغرب، ح 562.

صورت جمع و با هم خوانده است.

و براساس روایت «صلی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) الظهر والعصر جميعاً والمغرب والعشاء جميعاً في غير خوف ولا سفر» (1) که مسلم بن حجاج نیشابوری نقل کرده، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بدون این که در مسافرت باشند و یا ترس و خوفی از باران و جنگ وجود داشته باشد، نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را با هم جمع کردند.

گفت: آری قبول دارم، اما پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فقط یک بار این کار را کرده است. گفتم: اولاً: حتی اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فقط یک بار نماز ظهر و عصر یا نماز مغرب و عشا را با هم خوانده باشد، دلالت بر جواز این عمل می کند و نشان می دهد که با هم خواندن نماز ظهر و عصر و یا نماز مغرب و عشا نه تنها کار اشتباهی نیست، بلکه مطابق سنت و عمل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

ثانیاً: به چه دلیل ادعا می کنید پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فقط یک بار این کار را انجام داده است؟

گفت: صیغه امر در مره و یک بار ظهور دارد. (2)

در پاسخ به او چند نکته را یادآوری کرده و گفتم:

اولاً: در این مسأله اصولی که اشاره کردی اختلاف است و ظهور داشتن

ص: 82

1- صحیح مسلم: ص 329، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر، ح 49/705/1626.

2- علما و فقها در علم اصول بحثی را تحت عنوان «ظهور امر در مره یا تکرار» مطرح کرده و مقصودشان این است که اگر مولی به عبدش امر کند و دستوری دهد برای رهایی و خلاصی از امر مولی اگر یک بار مأمور به انجام دهد کافی است؟ یا این که باید چند بار مأمور به انجام دهد؟ برخی معتقدند یک بار انجام دادن مأمور به کافی است.

صیغه امر در مَرَّة و یک بار یکی از اقوال است.

ثانیا: در مسئله ظهور امر در مَرَّة یا تکرار بحث بر سر این است که آیا نیازی هست که بیشتر از یک بار مأمور به را امتثال کنند؟ یا این که نیازی به تکرار نیست و یک بار کفایت می کند؟ و این مبحث اشاره به حرمت تکرار ندارد.

ثالثا: در روایاتی که توسط بخاری و مسلم نقل شده و من نیز به آن اشاره کردم، اصلاً صیغه امر وجود ندارد بلکه گزارش فعل رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) است و دلالت بر جواز جمع بین نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشاء دارد.

رابعا: از تعلیل موجود و علتی که عبدالله بن عباس در روایت بعدی ذکر کرده، استفاده می شود که حتی اگر این عمل از سوی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تنها یک بار انجام گرفته باشد، قصد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بیان مشروعیت و اجازه این کار به مسلمانان بوده است. در روایت بعدی چنین آمده است:

سعید بن جبیر از عبدالله بن عباس پرسید: چرا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز ظهر و عصر را جمع خواندند؟ عبد الله بن عباس جواب داد: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواستند سختی و مشقت بر امت تحمیل نشود و مسلمانان مجبور نباشند نماز «ظهر و عصر» و یا «مغرب و عشاء» را جدا بخوانند و به زحمت بیفتند. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را به خاطر راحتی مسلمانان، با این عملشان نشان دادند که مسلمانان مجازند نمازهای «مغرب و عشاء» و «ظهر و عصر» را به جمع و با هم بخوانند. (1)

ص: 83

1- «و حدثنا أحمد بن يونس و عون بن سلام جميعاً عن زهير، قال ابن يونس : حدثنا زهير، حدثنا أبو الزبير عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال : صَلَّى رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) الظهر والعصر جميعاً بالمدينة في غير خوف ولا سفر. قال أبو الزبير فسألت سعیداً: لم فعل ذلك؟ فقال: سألت ابن عباس كما سألتني، فقال: أراد أن لا يخرج أحداً من أمته). صحیح مسلم ص 329 - 330، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر، ح، 50/000 / 1627.

خامساً: نماز تراویح را که اصرار بر انجام آن دارید و به گفته سرخسی شعار اهل سنت است (1)، این نماز را پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چند بار خوانده اند که شما آنقدر بر انجام آن اصرار دارید؟؟

اصرار بر ادله عصمت انمة عليهم السلام

برای چندمین بار موضوع بحث را عوض کرد و گفت: بالأخره دلیل بر

عصمت امام چیست؟

گفتم: آیا حدیث ثقلین را که مسلم بن حجاج نیشابوری (2) و محمد بن عیسی ترمذی (3) دو تن از صاحبان کتب سته آن را نقل کرده اند قبول داری؟

گفت: آری.

ص: 84

1- «والمبتدعة أنكروا أداءها بالجماعة في المسجد فأدواؤها بالجماعة جعل شعاراً للسنة كأداء الفرائض بالجماعة شرع شعار الاسلام». المبسوط: ج 2، ص 145، كتاب التراويح، الفصل الثاني أنها تؤدي بالجماعة أم فرادى .

2- «أنا تارك فيكم ثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به، فح-ت-عل-ى كتاب الله و رغب فيه، ثم قال : وأهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي وأذكركم الله في أهل بيتي». صحيح مسلم ص 1113، كتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علي بن أبي - طالب، ح 36/2408/6175.

3- «يا أيها الناس إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي». سنن الترمذي: ص 678، كتاب المناقب، باب 32، باب مناقب أهل بيت النبي (صلی الله علیه وآله وسلم)، ح 3786.

گفتم: آیا قبول داری که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حدیث ثقلین، اهل بیت و عترتش را در کنار قرآن و همطراز و عدل آن قرار داده است؟

گفت: بله قبول دارم.

گفتم: با توجه به آیه «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (1) آیا قبول داری که قرآن از هرگونه خطا و اشتباه مصون است؟

گفت: بله قبول دارم.

گفتم: اگر اهل بیت و عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) معصوم و مصون از اشتباه نباشند، چگونه امکان دارد که از سوی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در ردیف و همطراز و عدل قرآن قرار داده شوند؟

عالم وهابی یمنی که همه مقدمات را پذیرفته بود و چاره ای جز پذیرش نتیجه نیز نداشت، کمی به فکر فرو رفت. من ادامه دادم و گفتم: در حدیث ثقلین که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نقل شده، اهل بیت و عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) همطراز و عدل قرآن قرار داده شده و عمل کردن به گفته های آنان در ردیف تمسک و عمل به قرآن به شمار رفته و اگر کمی تأمل شود معنای این سخن چیزی جز عصمت اهل بیت و عترت پیامبر (ص) نیست.

او که گویا هنوز هم دست از لجاجت و عناد برنداشته بود و قصد پذیرفتن عصمت اهل بیت علیهما السلام را نداشت، گفت: حدیث ثقلین درباره حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین است و اگر هم دال بر عصمت باشد،

ص: 85

1- «باطل نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی آید، تنزیلی است از خدای حکیم حمید . سوره فصلت (41)، آیه 42 .

تنها عصمت همین چند نفر را اثبات میکند نه عصمت همه ائمه (علیهم السلام) را.

از این که کمی کوتاه آمده بود و عصمت حضرت علی (علیه السلام)، حضرت فاطمة علیها السلام و امام حسن (علیه السلام) و امام و امام حسین (علیه السلام) را پذیرفته بود، تعجب کرده و بسیار خوشحال بودم.

به او گفتم: حال که عصمت این چند نفر را پذیرفتی همین بزرگواران، امامان بعدی را معرفی کرده و آنان را مورد تأیید و تأکید قرار داده اند و پیروی از امامان بعدی را پیروی از خودشان دانستند و در یک کلام عصمت آنان را امضاء کردند.

در ادامه ادله عصمت ائمه علیهما السلام از سخن و فرمایش امام رضا (علیه السلام) استفاده کرده (1) و گفتم: با توجه به مفاد حدیث ثقلین که اهل بیت و عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در کنار قرآن قرار داده شده و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ما را به پیروی و تبعیت از قرآن و اهل بیت علیهما السلام دستور داده، آیا امکان دارد و معقول است که خداوند و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به ما دستور پیروی و اطاعت از کسانی را که معصوم نیستند و مردم را گمراه می کنند، داده باشند؟

اگر خداوند اطاعت و پیروی از کسی که معصوم نیست و مبتلا به گناه می شود را واجب کند، معنایش این است که مردم هم باید آن گناه را

ص: 86

1- «و لا یفرض الله عزوجل طاعة من یعلم أنه یضللهم ویغویهم و لا یختار لرسالته و لا یصطفي من عباده من یعلم أنه یکفر به و بعبادته و یعبد الشیطان دونه». عیون أخبار الرضا (علیه السلام): ج 2، ص 125، باب 35، ما کتبه الرضا (علیه السلام) للمأمون فی محض الإسلام و شرائع الدین.

مرتکب شوند، چراکه اطاعت این شخص بر مردم واجب است. اگر او مرتکب گناه شود و مردم هم بخواهند از او تبعیت کنند، معنایش این خواهد بود که مردم در انجام آن گناه، مجاز بوده و هیچ عقابی متوجه آنان نیست. و یا در صورتی که امام دستور انجام یک گناه را به مردم بدهد، مردم مجبورند آن گناه را انجام دهند و حال آن که اصل دستور امام، معصیت خدا بوده و اطاعت از او جایز نبوده است. بنا براین می توان گفت که خداوند اطاعت از کسانی که مرتکب معصیت می شوند را واجب نمی کند و او را به عنوان امام برای مردم قرار نمی دهد. اگر مفاد حدیث ثقلین را پذیرفته باشیم که اهل بیت علیهما السلام در کنار قرآن قرار داده شده و عمل به گفته های آنان نیز همانند عمل به دستورات قرآن لازم است، معنی ندارد که اهل بیت علیهما السلام معصوم نباشند و ما ملزم به تبعیت از آنان شده باشیم.

در مورد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز همین مطلب صدق می کند و با توجه به آیه «وَلَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (1) خداوند پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را برای مردم، اسوه و الگو قرار داده است. کسی که اسوه و الگوی مردم است، نباید مرتکب گناه شود؛ زیرا در صورت ارتکاب گناه، مردم نیز عمل و رفتار ایشان را به عنوان اسوه و سرمشق قرار خواهند داد و مرتکب گناه خواهند شد و هیچگونه اعتراض و مؤاخذه ای نیز متوجه آنان نخواهد شد؛ زیرا خود خداوند رفتار و اعمال پیامبرش را اسوه و

ص: 87

1- «به تحقیق سوگند که در رسول خدا برای شما اسوه ای نیک بود برای کسی که به خدا و روز قیامت امید دارد و خدا را بسیار یاد کند»
سوره احزاب (33)، آیه 21 .

الگو و سرمشق معرفی کرده بود و مردم نیز در ارتکاب این گناه از پیامبر الگو گرفته اند!!!

امامان نیز همچون پیامبران الهی از طرف خداوند تعیین و به عنوان اسوه و الگو و سرمشق به مردم معرفی شده اند. قطعاً خداوند کسانی را که مرتکب گناه می شوند، الگوی رفتاری و گفتاری مردم قرار نمی دهد، چون چنین چیزی معقول نیست.

افتراء به شیعه درباره سرداب سامرا

عالم یمنی که درباره موضوع «عصمت امامان» همه تلاشش را انجام داد و به جایی نرسید و ظاهراً حرفی برای گفتن باقی نمانده بود، برای چندمین بار موضوع بحث را عوض کرد و بدون هیچ مقدمه ای گفت: امام شما شیعیان در سرداب زندگی می کند.

گفتم: باز هم بدون مطالعه و داشتن مدرک، ادعا کردی! و به دروغ مطلبی را به شیعیان نسبت دادی. اگر راست می گویی تنها یک مدرک معتبر از کتاب های ما دال بر این ادعا بیاور.

گفت: این مطلب در کتاب «الغیبة» نعمانی که یکی از علمای شیعه

است، نقل شده است.

گفتم: آیا خودت این مطلب را در کتاب الغیبة» نعمانی دیده ای؟ یا

مثل برخی ادعاهای قبلی صرفاً از مسموعات و شنیده ها می باشد؟

گفت: خودم در کتاب «الغیبة» دیده و مطالعه کرده ام.

گفتم: اگر بتوانی مدرک و مستند مطلبی را که ادعا کردی، از کتاب

«الغیبة» نعمانی بیاوری؛ من نیز از عقاید شیعیان دست برداشته و با شما

هم عقیده می شوم، ولی اگر نتوانستی، آیا تعهد می دهی از عقائدت دست برداشته و عقاید شیعیان را بپذیری؟

حرفش را تغییر داد و گفت: در کتاب «الغیبة» شیخ طوسی آمده است.

من هم با همان محکمی و صلابت مرتبه قبل گفتم: حرفم را تکرار می کنم و می گویم: اگر ماجرای غیبت امام زمان و زندگی ایشان در سرداب سامرا، در کتاب شیخ طوسی نبود، از عقائدت دست برمی داری؟

او که از استواری و محکمی سخنان من کمی در ادعایش دچار تردید و تزلزل شده بود، ساکت شده و هیچ سخنی نمی گفت. فرصت را غنیمت شمرده و به مطالبم ادامه داده و گفتم: ماجرای غیبت امام زمان و زندگی ایشان در سرداب سامرا، مطلبی است که بعضی علمای اهل سنت به دروغ به شیعیان نسبت می دهند و در کتاب های معتبر شیعه هیچ اثری از این مطلب وجود ندارد.

ذهبی یکی از علمای بزرگ اهل سنت در دو کتاب «سیر أعلام النبلاء» و «تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام» به دروغ ماجرای غیبت امام زمان و زندگی ایشان در سرداب سامرا را به شیعیان نسبت داده و این مطلب را جزء اعتقادات شیعیان ذکر می کند. (1)

ص: 89

1- «و هم يدعون بقائه في السرداب». تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج 19، ص 113، سنة ستین و مائتین، رجال هذه الطبقة، شرح حال الحسن بن علي بن محمد بن موسى الرضا عليهما السلام، ش 159. قلت: و يزعمون أن «م ح م د ا» دخل سردابا في بيت أبيه، وأمه تنظر إليه، فلم يخرج إلى الساعة منه). سیر أعلام النبلاء: ج 13، ص 121، المنتظر، ش 60.

ابن خلدون یکی دیگر از علمای شما اهل سنت ماجرای غیبت امام

زمان و زندگی ایشان در سرداب سامرا را نقل کرده و می نویسد:

شیعیان هر شب بعد از نماز مغرب و عشاء دم در ورودی سرداب

جمع می شوند و اسبی را آماده کرده و امام زمان را صدا می زنند و از

ایشان می خواهند تا از سرداب خارج شده و قیام نماید. (1)

سمعانی یکی دیگر از علمای شما اهل سنت و اولین کسی است که این اتهام و دروغ را به شیعیان نسبت داده و می نویسد:

در مسجد جامع شهر سامرا سرداب معروفی وجود دارد که شیعیان گمان می کنند امام زمانشان از آن سرداب خارج می شود و قیام می

کند. (2)

علمای دیگری از شما اهل سنت نیز همین ادعاها را کرده و مطالب و

عقاید دروغ به شیعیان نسبت می دهند در حالی که شیعیان درباره امام زمان و مکان غیبت و زندگی ایشان به هیچ وجه چنین اعتقادی

ندارند و در منابع مهم روایی شیعیان هیچ روایتی دال بر وجود امام زمان و زندگی ایشان در سرداب سامرا و قیام و خروج آن حضرت از

این مکان وجود ندارد.

ص: 90

1- «و يقفون في كل ليلة بعد صلاة المغرب بباب هذا السرداب وقد قوموا مركبا فيهاتفون باسمه و يدعونه للخروج حتى تشتبك النجوم، ثم

ينفضون ويرجئون الأمر إلى الليلة الآتية وهم على ذلك لهذا العهد». تاريخ ابن خلدون: ج 1، ص 210، الكتاب الاوّل، الباب الثاني

الفصل السابع والعشرون: في مذاهب الشيعة في حكم الامامة.

2- «وبها السرداب المعروف في جامعها الذي تزعم الشيعة أن مهديهم يخرج منه». الانساب: ج 3، ص 2 باب السنين المهملة السامري.

مرحوم محدث نوری درباره ادعای زندگی امام زمان در سرداب سامرا،

می نویسد:

«حق جواب آن که تاکنون در هیچ کتابی از شیعه از متقدمین و متأخرین و فقها و محدثین و مؤمنین و منتحلین امامیه، چنین مطلبی که آن حضرت از روز غیبت تاکنون در سرداب است، دیده و شنیده نشده». (1)

مرحوم نوری در کتاب دیگرشان نیز با استناد به مطالب مختلفی که در منابع شیعیان وجود دارد، ادعای زندگی امام زمان در سرداب سامرا را رد کرده و می نویسد:

این مطلب، کذب محض و افترائی آشکار است و احدی از نویسندگان امامیه چه از قدما و چه از متأخرین، در هیچ کتابی چنین مطلبی را ذکر نکرده است. اگر علمای اهل سنت صداقت دارند، یک عبارت از مؤلفین شیعه ارائه کنند مبنی بر این که شیعه قائل است که امام زمان در سرداب زندگی می کند و از ابتدای غیبت از آنجا خارج نشده است! مؤلفین شیعه نه تنها چنین مطلبی را نگفته اند، بلکه حتی نقل کرده اند که امام زمان هر سال در موسم حج حاضر می شوند (2) و افراد بسیاری که بیش از هفتاد نفر

ص: 91

1- نجم الثاقب: ج 1، ص 307 فصل: اقوال اهل سنت در مهدی موعود.

2- «حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن محمد بن عثمان العمري رضي الله عنه قال: سمعته يقول: والله إن صاحب هذا الأمر ليحضر - الموسم كل سنة فيرى الناس ويعرفهم ويرونه ولا يعرفونه». كمال الدين و تمام النعمة: ج 2، ص 114، الباب السابع و الاربعون في ذكر من شاهد القائم و راه و كلمه، ح 9.

می شوند، امام زمان را در غیبت صغری دیده اند. و در غیبت صغری، آن حضرت نواب مخصوصی داشتند که نزد آن حضرت آمد و شد داشتند و همه این اشخاص، امام زمان را در غیر سرداب، بلکه خارج از سامرا دیده اند الا عده اندکی. راویان شیعه ماجرای تشرف ابن مهزیار (1) را خدمت آن حضرت با اسناد متعدد نقل کرده اند و آن تشرف را در بعضی از بیابان های طائف دانسته اند. شیعه در دعای معروف ندبه (2) خطاب به امام زمان عرض می کند: کاش می دانستم که تو در کجا زندگی می کنی. (3)

علامه امینی رحمه الله یکی دیگر از علمای بزرگ شیعه درباره اعتقادات شیعیان و اتهام زندگی امام زمان در سرداب و ظهور ایشان از این مکان می فرماید:

ص: 92

1- کمال الدین و تمام النعمة: ج 2، ص 120 - 126، ح 20 وج 2، ص 140 - 144، ح 23.

2- «لیت شعری این استقرت بک النوی بل أي أرض تغلک أو ثری أبرضوی أم غیرها أم ذی طوی». إقبال الأعمال: ج 1، ص 510، الباب السابع و الثلاثون فیما نذکره من وظائف یوم عید الفطر، فصل 18 فیما نذکره من صفة صلاة العید، دعاء آخر بعد صلاة العید و یدعی به فی الأعیاد الاربعة.

3- «و هذا أيضا کذب محض و افتراء بین لم یذکره أحد من مؤلفی الامامية فی کتاب لهم من القدماء و المتأخرین، فان كانوا صادقین فی هذه النسبة فلیذکروا موضعاً واحداً ذکر فیہ ما نسبوه إلیهم، مع أن فی کثیر من أحادیثهم و قصصهم ما یتبین کذبه، فانهم رووا و اعتقدوا أن المهدیّ یحضر الموسم فی کل سنة و رآه جماعة کثیرة تزید علی سبعین فی أيام غیبتة الصغری التي کان له فیها نواب مخصوصة یشرف إلیهم التوفیعات ابتداءً و جواباً لمسائل كانوا یسألونها بتوسط النواب و کلّهم رأوه فی غیر السرداب بل غیر سامراء الا قليلاً منهم....» کشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار: ص 406 - 408.

شيعة هيچ اعتقادی به غیبت امام زمان و خروج و قیام ایشان از سرداب سامرا ندارد. شیعیان با توجه به احادیثی که در این زمینه وجود دارد، معتقدند امام زمان از مکه مکرمه و در مقابل خانه خدا

ظهور خواهد کرد. (1)

در همان کتاب «الغیبة» نعمانی که به آن اشاره کردی، روایتی به این مضمون نقل شده است که امام زمان دو غیبت کوتاه و طولانی دارند. در غیبت کوتاه عده خاصی از شیعیان نشان مکان آن حضرت را می دانند و در غیبت طولانی هیچ کس از مکان زندگی آن حضرت اطلاعی ندارد، مگر موالیان و یاران خاص ایشان. (2)

و در روایت دیگر مکان ایشان را طيبة - مدینه الرسول می شمارد (3) و در این زمینه مرحوم مجلسی و مازندرانی و فیض تأکید می کنند (4) که منزل

ص: 93

1- «و الشيعة لا تری أن غیبة الإمام في السرداب، ولا هم غیبوه فيه و لا إنه يظهر منه، وإنما اعتقادهم المدعوم بأحاديثهم أنه يظهر بمكة المعظمة تجاه البيت. الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج 3، ص 308، نظرة في كتاب الصراع نموذج 14.

2- «حدثنا محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن إسحاق بن عمار قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام): للقائم غيبتان إحداهما قصيرة و الأخرى طويلة، الغيبة الأولى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة شيعته و الأخرى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة مواليه في دينه». الغيبة: ص 170، الباب العاشر في غيبة الامام المنتظر عجل الله تعالى فرجه الشريف.

3- «عن أبي بصير عن أبي عبد الله قال: لا بد لصاحب هذا الامر من غيبة و لا بد له في غيبته من عزلة و نعم المنزل طيبة و ما بثلاثين من وحشة». الكافي: ج 1، ص 340، كتاب الحجّة، باب في الغيبة، ح 16.

4- «والطيبة بالكسر اسم المدينة الطيبة، فيدلّ على أنه عليه السلام غالباً في المدينة وحواليها إما دائماً أو في الغيبة الصغرى، وما قيل من أن الطيبة اسم موضع يسكنه عليه السلام مع أصحابه سوى المدينة فهو رجم بالغيب، و يؤيد الأول ما مرّ أنه لما سئل أبوه عليه السلام: أين أسأل عنه؟ قال: بالمدينة». مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول عليهما السلام: ج 4، ص 50، كتاب الحجّة، باب في الغيبة، شرح حديث 16. «بيان» (طيبة) هي المدينة المقدسة يعني إذا اعتزل فيها مستترا و معه ثلاثون من شيعته يأنس بعضهم ببعض فلا وحشة لهم

كأنه أشار بذلك إلى غيبته القصيرة فإن في الطويلة ليس لشيعته إليه سبيل». الوافي: ج 2، ص 416، كتاب الحجّة باب الغيبة، شرح حديث 19. «قوله: و نعم المنزل طيبة طيبة بفتح الطاء، و قد يقال: طابة، سمّى النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بذلك المدينة من الطيب و هو

الطهارة، و قيل: الطيب العيش بها، و قيل: الطيب أرضها، قال الفاضل الأمين الأسترآبادي يعني أن طيبة و هي المدينة المعروفة منزله عليه السلام و كان يستأنس بثلاثين من أوليائه و يحتمل أن يكون هذا حاله في الصغرى. أقول: و مما يؤيد هذا ما مرّ في باب الإشارة إلى صاحب

الزمان عن أبي هاشم الجعفري قال: قلت لأبي محمد (عليه السلام): جلالتك تمنعني من مسألتك فتأذن لي أن أسألك؟ فقال: سل، قلت: يا سيدي هل لك ولد؟ فقال: نعم، قلت: فإن حدث بك حدث فأين أسأل عنه؟ قال: بالمدينة، و قيل كان طيبة اسم محل هو منزله عليه

السلام مع ثلاثين من أصحابه و هو ليس بمستوحش معهم، و قيل: يحتمل أن يكون المراد أنه عليه السلام على هيئة من سنه ثلاثون سنة أبداً، و ما في هذا السن من وحشة و الله أعلم. شرح أصول الكافي: ج 6، ص 264-265، كتاب الحجّة، باب في الغيبة، شرح حديث 16

نعمانی درباره مکان ظهور امام زمان نیز روایتی را از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که نشان می دهد آن حضرت در مکه مکرمه و در کنار خانه خدا ظهور و قیام خواهد کرد و در کنار خانه خدا با ایشان بیعت خواهد شد (1).

ص: 94

1- «أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال : حدثني علي بن الحسن التيملي قال: حدثنا محمد و أحمد ابنا الحسن عن علي بن يعقوب الهاشمي عن هارون بن مسلم عن عبيد بن زرارة عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنه قال : ينادى باسم القائم (عليه السلام) فيؤتى و هو خلف المقام فيقال له : قد نودي باسمك فما تنتظر ، ثم يؤخذ بيده فيبايع . قال: قال لي زرارة: الحمد لله، قد كنا نسمع أن القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف يبايع مستكراً فلم نكن نعلم وجه استكراهه، فعلمنا أنه استكراه لا إثم فيه . الغيبة : ص 263 - 264 ، الباب الرابع عشر - ما جاء في العلامات التي تكون قبل قيام القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف ويدل على أن ظهوره يكون بعدها كما قالت الأئمة عليهم السلام. ح 25 .

با توجه به مطالبی که از علمای بزرگ شیعه نقل شد و با در نظر گرفتن روایات موجود در منابع مهم شیعیان، مشخص شد که ماجرای غیبت و زندگی امام زمان در سرداب سامرا و ظهور و قیام ایشان از این مکان، یکی از اتهامات مؤلفین اهل سنت به شیعه است و شیعیان به هیچ وجه چنین اعتقادی ندارند. سرداب موجود در سامرا قسمتی از منزل امام حسن عسکری و امام هادی علیهما السلام و محل تولد امام زمان بوده و در این مکان قبلاً حوضی وجود داشته که امام (علیه السلام) از آن وضو می گرفتند، ولی بعدها حکومت آن را به سرداب تبدیل کرد.

ورود مأموران وهابی

در این هنگام یکی از مأمورین وهابی که ظاهراً ما را از قبل زیر نظر

داشت خودش را به ما رساند و به من گفت به او چه می گفتی؟

گفتم: او دوست من است و با هم صحبت های عادی و متعارف داشتیم. انتظار داشتم این شخص یمنی وهابی اگر حسن نیت داشت، گفته ام را تأیید کند، اما متأسفانه تمامی مطالب را برای آن مأمور بازگو کرد و علیه من شهادت داد.

آن مأمور بلافاصله دستم را گرفته، مرا به پلیس تحویل داده و سپس از آنجا به دادگاه مستقر در طبقه فوقانی مسجد النبی (صلی الله علیه و آله وسلم) و نزد قاضی بردند. شخص یمنی وهابی خودش نیز به همراه ما آمده و به مأموران گفت: این

شخص یکی از مبلغان بزرگ شیعه است و زائران را با سخنانش گمراه می کند.

مأموران پلیس مرا به طبقه دوم حرم بردند و پس از چند دقیقه، بلافاصله به اطاق حاکم و قاضی احضار شدیم. شخص وهابی را قبل از من نزد حاکم برده و از او سؤالاتی پرسیدند. او نیز علیه من شهادت دروغ داده و حاکم را به شدت علیه من تحریک کرده بود هنگامی که مرا به اطاق قاضی بردند حاکم با تندی گفت: تو برای فریضه حج آمده ای، نباید تبلیغ کنی، حق ترویج و تبلیغ نداری.

گفتم: من تبلیغ نکردم.

گفت: از تمام ماجرا خبر دارم و میدانم تو طبق قرار قبلی از دیروز برای مناظره و تبلیغ آمده ای.

گفتم: ادعائی بی دلیل و بدون شاهد است. من برای ادای نماز مغرب

بودم و این شخص به دروغ علیه من شهادت داده است.

گفت: ما تمامی برنامه های شما را می دانیم.

گفتم: این شخص یمنی به من می گوید: تو کافری! آیا من حق دفاع از خودم را ندارم؟ نگویم مسلمان هستم؟ این توهین به دولت شماست، چون به من ویزای حج و ورود به حرمین شریفین را داده است. اتهامی که این شخص به من وارد کرده معنایش این است که دولت شما به کافر ویزای ورود به حرمین را می دهد! من در واقع از دولت شما دفاع کردم و جای تعجب است که مرا در موضع متهم قرار می دهید و آن توهین کننده را به عنوان شاهد پذیرفته اید! من شاکی هستم و باید او را به سزای عملش برسانید.

قاضی، گذرنامه و کارت شناسایی مرا خواست. گفتم: همراهم نیست.

گفت: همراه نداشتن گذرنامه و کارت شناسایی جرم است.

گفتم: اطلاع نداشتیم، ولی گذرنامه را مسئولین شما در فرودگاه از ما می - گیرند.

پس از ساعاتی بازداشت و محاکمه و برخورد خشن و توهین فراوان، وقتی ادعاها و سخنانشان به جایی نرسید، مرا آزاد کردند و چند کتاب ضد شیعه نیز به من دادند و آن شخص یمنی سوگند یاد کرد که وهابیت برحق بوده و از تشیع بهتر است و مرا به دین ابن وهاب دعوت کردند.

پس از آزاد شدن سریعاً خودم را به بیرون حرم رساندم، زیرا با یکی از دوستان شیعه که از اهالی مدینه منوره بود قرار داشتیم و باید و به واسطه او برای شرکت در مجلس روضه و سخنرانی به منزل یکی از شیعیان مدینه می رفتیم. در زمان محاکمه، مرتباً تلفن من زنگ می خورد و آن دوست شیعه بیرون حرم منتظرم بود و من دعا می کردم که قاضی گوشی را جواب ندهد تا برای آن دوست شیعه ایجاد مشکل نشود.

همین که از حرم دور شدم با دوستم که قرار مجلس روضه در منزلش را داشتیم تماس گرفتیم و به منزل او رفتیم. چون جمعه شب بود، موضوع سخنرانی به درخواست حضار راجع به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شد و نزدیک به یک ساعت مباحث مرتبط با مهدویت مطرح شد.

هنگام ذکر مصیبت نیز بنا به درخواست حضار، روضه فاطمه زهرا علیها السلام خواندم. هنگام توسل به حضرت زهرا، شور و انقلابی در مجلس پیدا شد که شاید در طول چهل و اندی سال منبر و روضه خوانی، ذکر مصیبتی با چنین

حجم از صفا و معنویت نداشتیم بدون شک عنایت خودشان بود. از لحظه دستگیری تا محاکمه، استنطاق و آزادی، زیر نظر و مورد عنایتشان بودم و نجات من هم با عنایت ایشان بود.

یادم نمی رود که بین محاکمه چند دقیقه ای وقفه افتاد و من در همان حال به حضرت ام البنین علیها السلام متوسل شدم که مرا از چنگال این حکام زورگو و متعصب و ناصبی نجات دهند و برای ایشان صلوات نذر کردم و این نذر نزد من بسیار مجرب است و الحمد لله پس از دور دوم محاکمه از شر قضات سوء نجات یافتم. روش برخورد محاکمه کنندگان مرا به یاد حکام و قضات اُموتین بالأخص دوران معاویه انداخت که چگونه با امثال حجر بن عدی و دیگران برخورد می کردند، لذا دعا می کردم که از ایذاء و شراین وعاظ السلاطین و قضات سوء در امان بمانم والحمد لله دعا مستجاب شد.

نجم الدین طبسی

8/ جمادی الثانی 1438

مؤسسه ولاء صدیقه کبری علیها السلام

ص: 98

1. قرآن کریم.

2. نهج البلاغة ترجمه و شرح مرحوم فیض الاسلام

3. نهج البلاغة، ترجمه مرحوم محمد دشتی مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیر المؤمنین (علیه السلام)، ناشر: دفتر نظارت و بازرسی انتخابات استان قم، پائیز 1384 هجری شمسی، قم، ایران.

4. الإبهاج في شرح المنهاج على منهاج الوصول إلى علم الاصول، علي بن عبد الكافي السبكي (متوفى 756 هجری قمری) و عبدالوهاب بن علي السبكي (متوفى 771 هجری قمری) مكتبة الكليات الأزهرية، تحقيق و تعليق: شعبان محمد اسماعيل، چاپ اول 1401 هجری قمری، قاهره مصر. (سه جلدی)، pdf.

5. الإقتان في علوم القرآن عبد الرحمن بن أبي بكر سيوطي (متوفى 911

ص: 99

هجری قمری)، انتشارات ذوی القربی چاپ دوم 1429 هجری قمری،

قم، ایران. (دو جلدی).

6. إثبات الوصية للإمام علي بن أبي طالب (عليه السلام)، ابو الحسن علی بن الحسین - المسعودي (متوفای 346 هجری قمری)، منشورات الرضی، قم، ایران.

7. أجوبة المسائل المهتائیة، علامه حلی؛ (متوفای 726 هجری قمری)، چاپ الخیام، سال 1401 هجری قمری، قم، ایران. نرم افزار مکتبه أهل البيت عليهم السلام.

8. الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، اسماعیل بن حماد الجوهري (متوفای 393 هجری قمری) دار العلم للملایین، تحقیق: أحمد عبدالغفور عطار، چاپ چهارم 1990 میلادی، بیروت، لبنان.

9. الاعتقادات، شیخ صدوق؛ (متوفای 381 هجری قمری)، نشر پیام امام هادی (علیه السلام)، تحقیق و تعلیق مؤسسه الامام الهادی (علیه السلام)، چاپ دوم 1432 هجری قمری، قم، ایران.

10. الاقبال بالأعمال الحسنة فیما يعمل مرّة فی السنة معروف به اقبال الاعمال، سید بن طاووس (متوفای 664 هجری قمری)، نشر دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، چاپ دوم سال 1418 هجری قمری، قم، ایران. (سه جلدی).

11. الأعلام، خیرالدین زرکلی (متوفای 1396 هجری قمری)، دارالعلم

للملايين، چاپ هفدهم 2007 میلادی، بیروت، لبنان.

12 . الأنساب، عبدالکریم بن محمد السمعانی (متوفای 562 هجری قمری)، دار الکتب العلمیة، تقدیم و تعلیق: عبدالله عمر البارودی، چاپ اول 1408 هجری قمری، بیروت لبنان. (پنج جلدی).

13 . أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری (متوفای 279 هجری قمری)، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، تحقیق و تقدیم: سهیل زکار و ریاض زرکلی، چاپ اول 1417 هجری قمری، بیروت، لبنان. (سیزده جلدی).

14 . البداية والنهاية ابن کثیر دمشقی (متوفای 774 هجری قمری)،

دار الکتب العلمیة، چاپ پنجم 1409 هجری قمری، بیروت، لبنان.

(چهارده جلد در هفت مجلد).

15 . البرهان في تفسير القرآن السيد هاشم البحراني (متوفای اوائل قرن دوازدهم)، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم 1427 هجری

قمری، بیروت، لبنان (8 جلدی)

16 . بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، حاج شیخ محمدتقی شوشتری

(متوفای 1416 هجری قمری) دار امیر کبیر للنشر، چاپ اول 1418 هجری قمری طهران ایران (14 جلدی)

17 . تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمان بن خلدون (متوفای 808 هجری

قمری)، دار الکتب العلمیة، چاپ سوم 1427 هجری قمری، بیروت

،لبنان. (هشت جلد با فهارس).

- 18 . تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير و الأعلام، محمد بن أحمد الذهبي (متوفى 748 هجرى قمرى)، دار الكتاب العربى، محقق: عمر عبدالسلام تدمرى، چاپ دوم 1410 هجرى قمرى، بيروت، لبنان. (پنجاه و دو جلدى).
- 19 . تاريخ الأسم و الملوك، محمد بن جرير الطبري (متوفى 310 هجرى قمرى) دار الكتب العلمية چاپ دوم 1408 هجرى قمرى، بيروت، لبنان. (شش جلدى)
- 20 . تاريخ اليعقوبى، أحمد بن أبى يعقوب اليعقوبى (متوفى قرن سوم)، دار صادر، بيروت، لبنان. (دو جلدى)
- 21 . التبيان في تفسير القرآن، شيخ طوسى (متوفى 460 هجرى قمرى)، مكتب الاعلام الاسلامى، چاپ اول 1409 هجرى قمرى. (ده جلدى).
- 22 . تفسير الصافى، الفيض الكاشانى (متوفى 1091 هجرى قمرى)، منشورات مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، تصحيح و تعليق: شيخ حسين اعلمى، چاپ اول 1399 هجرى قمرى، بيروت، لبنان. (پنج جلدى)
- 23 . التفسير للعايشى، المحدث الجليل أبى النضر محمد بن مسعود بن عياش (متوفى 320 هجرى قمرى)، المكتبة العلمىة الاسلامىة، تحقيق: حاج سيد هاشم رسولى محلاتى، تهران، ايران. (دو جلدى).
- 24 . تفسير القرآن العظيم، اسماعيل بن كثير القرشى الدمشقى (متوفى 774

لبنان. (چهار جلدی)

25. تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، متوفى 852 هجري قمرى، دار الفكر، چاپ اول، 1404 هجري قمرى، بيروت،

لبنان.

26. تنزيه الانبياء، السيد الشريف المرتضى (متوفى 436 هجري قمرى)، انتشارات الشريف الرضى چاپ اول (1376 هجري شمسى)، قم، ايران.

27. الدرر السننية في الرد على الوهابية، احمد بن زيني دحلان (متوفى 1304 هجري قمرى)، مكتبة دار الكتب العربية الكبرى مصر.

28. الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة، ابن حجر عسقلانى (متوفى 852 هجري قمرى)، چاپخانه دائرة المعارف، تكميل و تصحيح: سالم الكرنكوي الالمانى، سيد هاشم الندوي، سيد احمد الله الندوي، عبدالرحمن اليماني، محمد طه الندوي، حيدر آباد، هند.

29. الدر المنثور في التفسير بالمأثور، عبدالرحمن بن أبي بكر سيوطى (متوفى 911 هجري قمرى)، دار إحياء التراث العربي چاپ اول 1421 هجري قمرى، بيروت، لبنان. (هشت جلدی)

30. دفع شبه من شبهه و تمرّد، أبو بكر بن محمد تقي الدين الحصنى (متوفى

829 هجری قمری)، دار إحياء الكتاب العربي، چاپ دوم 1418 هجری

قمری، قاهرة، مصر .

31. دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة، أبي بكر أحمد بن الحسين البيهقي (متوفای 485 هجری قمری)، دار الكتب العلمية، تخريج و تعليق: عبد المعطي قلعجي، چاپ سوم 1429 هجری قمری، بيروت، لبنان. (هفت جلدی).

32. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، شهاب الدين السيد محمود الالوسي (متوفای 1270 هجری قمری) دار إحياء التراث العربي، تحقيق: محمد أحمد الأمد و عمر عبد السلام السّلامی، چاپ اول 1420 هجری قمری، بيروت، لبنان. (30 جلدی در قالب 15 جلد)

33. السلف و السلفيون، الشيخ نجم الدين، الطبسي، انتشارات ذكري، چاپ سوم 1430 هجری قمری، قم، ايران.

34. السنة، أبي بكر أحمد بن عمرو بن أبي عاصم، متوفای 287 هجری قمری، دار الصمعي، تحقيق و تخريج أ.د. باسم بن فيصل الجوابرة، چاپ اول 1419 هجری قمری، رياض، سعودی. (دو جلدی).

35. سنن أبي داود، أبو داود سليمان بن الأشعث السجستاني الأزدي (متوفای 275 هجری قمری)، دار ابن الجوزي، چاپ اول 2011 ميلادی، قاهره، مصر. (تک جلدی)

ص: 104

36. سنن الترمذي، محمد بن عيسى بن سورة أبي عيسى الترمذي (متوفى 279 هجرى قمرى)، دار ابن الجوزى چاپ اول 1432 هجرى قمرى، قاهرة، مصر . (تک جلدى)
37. سنن دارقطنى، علي بن عمر الدارقطنى (متوفى 385 هجرى قمرى)، عالم الكتب، چاپ چهارم 1406 هجرى قمرى، بيروت، لبنان. (چهار جلد در دو جلد).
38. سير أعلام النبلاء، محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي (متوفى 748 هجرى قمرى)، مؤسسة الرسالة، چاپ يازدهم 1417 هجرى قمرى، بيروت، لبنان. (بيست و پنج جلد)
39. شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة من الكتاب و السنة وإجماع الصحابة والتابعين من بعدهم، هبة الله بن الحسن بن منصور الطبرى اللالكائى (متوفى 418 هجرى قمرى)، دار طيبة، تحقيق: أحمد بن سعد بن حمدان الغامدى، چاپ نهم 1426 هجرى قمرى، رياض، السعودى. (نه جلد).
40. شرح أصول الكافي، مولى محمد صالح مازندراني (متوفى 1081 هجرى قمرى)، مؤسسة التاريخ العربى، تحقيق سيد علي عاشور، چاپ اول 1429 هجرى قمرى، بيروت، لبنان. (دوازده جلدى)
41. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد (متوفى 656 هجرى قمرى)، دار

إحياء الكتب العربية، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، چاپ دوم، 1387 هجری قمری. (بیست جلد در ده مجلد).

42. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بخاری (متوفای 256 هجری قمری)، دار الكتاب العربي، تحقیق و تخریج: أحمد زهوة و أحمد عنایة، 1431 هجری قمری، بیروت، لبنان. (تک جلدی)

43. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفای 261 هجری قمری)، دار المعرفة، چاپ دوم 1428 هجری قمری، بیروت، لبنان. (تک جلدی).

44. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی (متوفای 974 هجری قمری).

المکتبة العصرية، چاپ 1428 هجری قمری، صیدا، بیروت، لبنان.

45. طبقات الشافعية الكبرى، أبونصر عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي السبكي (متوفای 771 هجری قمری)، دار إحياء الكتب العربية، تحقیق: عبد الفتاح محمد الحلو و محمود محمد الطناحي، قاهره، مصر. (ده جلدی).

46. عمدة القاري شرح صحيح البخاري، بدر الدين أبي محمد محمود بن احمد العيني (متوفای 855 هجری قمری)، دار إحياء التراث العربي. (بیست و چهار جلد در دوازده مجلد).

47. عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، شيخ صدوق (متوفای 381 هجری قمری)، نشر رضا مشهدی چاپ دوم 1363 هجری شمسی، قم، ایران. (دو جلد در یک مجلد).

48. الغدير في الكتاب و السنة و الأدب، علامه عبدالحسين اميني؛ (متوفى 1390 هجرى قمرى)، دار الكتاب العربى، چاپ چهارم 1397 هجرى قمرى، بيروت. (لبنان يازده جلدى)

49. الفتاوى الحديثه، أحمد بن محمد بن على بن حجر هيثمى (متوفى 974 هجرى قمرى)، چاپ مصطفى حلبى، چاپ دوم. (نرم افزار مكتبة الشاملة).

50. الفصل في الملل و الأهواء و النحل، ابن حزم الأندلسى (متوفى 456 هجرى قمرى)، دار إحياء التراث العربى، تحقيق: يوسف البقاعى، چاپ اول 1422 هجرى قمرى، بيروت، لبنان. (سه جلدى).

51. الكافي، أبو جعفر ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني (متوفى 329 هجرى قمرى). دار الكتب الاسلاميه، چاپ پنجم 1363 هجرى

شمسى، تهران، ايران. (هشت جلدى).

52. كتاب السنة، عبد الله بن أحمد بن محمد بن حنبل الشيبانى (متوفى 290 هجرى قمرى)، دار ابن الجوزى، تحقيق: محمد بن سعيد بن سالم القحطاني، چاپ اول 1431 هجرى قمرى، رياض سعودى. (دو جلدى).

53. كتاب الوافى، فيض كاشانى (متوفى 1007 هجرى قمرى)، منشورات مكتبة الامام أمير المؤمنين علي (عليه السلام) العامة، چاپ اول 1406 هجرى قمرى، اصفهان، ايران. (بيست و شش جلدى)

54. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق (متوفای 381 هجری

قمری) چاپ اسلامیة، ترجمه و شرح آیت الله کمره ای، 1379 هجری

قمری، تهران، ایران (دو جلدی)

55. کتاب الغیبة، الشیخ الأجل محمّد بن إبراهیم النعمانی رحمه الله (متوفای 360 هجری قمری) مكتبة الصدوق، تهران، ایران.

56. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی (متوفای 852 هجری قمری)،

دار الکتب العلمیة، چاپ اول 1416 هجری قمری، بیروت، لبنان. (هفت جلدی).

57. المبسوط، شمس الدین السرخسی (متوفای 483 هجری قمری)، دار المعرفة، 1406 هجری قمری، بیروت، لبنان. (سی جلدی)

58. المختصر فی أخبار البشر، أبو الفداء اسماعیل بن علی بن محمود (متوفای 732 هجری قمری)، دار الکتب العلمیة، چاپ اول 1417

هجری قمری، بیروت لبنان. (دو جلدی)

59. مجمع الزوائد و منبع الفوائد نورالدین ابوالحسن علی بن أبی بکر هیثمی شافعی (متوفای 807 هجری قمری)، دار الکتب العلمیة،

1408 هجری قمری، بیروت، لبنان. (ده جلدی)

60. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیهما السلام، علامه مجلسی (متوفای 1111 هجری قمری)، دار الکتب الاسلامیة، چاپ

دوم 1363 هجری شمسی، تهران، ایران. (بیست و شش جلدی)

61. مروج الذهب و معادن الجواهر، علي بن الحسين المسعودي (متوفى 346 هجرى قمرى)، دار الكتب العلمیة، شرح مفید محمد قمیحة، چاپ اول، بیروت، لبنان. (چهار جلدی)
62. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ابو عبد الله محمد بن احمد (متوفى 405 هجرى قمرى)، دار الكتب العلمیة، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، چاپ دوم 1422 هجرى قمرى، بیروت، لبنان. (پنج جلدی).
63. مسند أحمد، احمد بن حنبل (متوفى 241 هجرى قمرى)، دار صادر، بیروت، لبنان. (شش جلدی)
64. مشکل الآثار، احمد بن محمد بن سلامة الطحاوی (متوفى 321 هجرى قمرى)، مؤسسه الرساله، 1408 هجرى قمرى، بیروت، لبنان نرم افزار مكتبة الشاملة. (پانزده جلدی).
65. المصنّف في الأحاديث والآثار، عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي العبسي (متوفى 235 هجرى قمرى) دار الفكر للطباعة والنشر و التوزيع، تحقیق و تعليق: سعيد محمد اللحام، چاپ اول 1409 هجرى قمرى، بیروت لبنان. (هشت جلدی)
66. المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد طبرانی (متوفى 360 هجرى قمرى)، دار الكتب العلمیة، بیروت، لبنان (هفت جلدی)

- 67 . المعجم الكبير، سليمان بن أحمد طبراني (متوفى 360 هجرى قمرى)، دار إحياء التراث العربى، الناشر: مكتبة ابن تيمية، تحقيق وتخرىج: حمدى بن عبد المجىد السلفى، قاهرة، مصر . (25 جلدى).
- 68 . المغنى فى أبواب التوىحىد و العدل، قاضى عبد الجبار بن أحمد بن عبد الجبار الأسدآبادى (متوفى 415 هجرى قمرى) دار الكتب العلمىة، تحقىق: خضر محمّد نبها، بىروت لبنان (بىست جلد در ده مجلد).
- 69 . مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانى، على بن حسین، (متوفى 356 هجرى قمرى) امیر، قم، محقق: كاظم المظفر، چاپ دوم، 1405 قمرى، قم، ایران .
- 70 . مناقب على بن أبى طالب و ما نزل من القرآن فى على (علیه السلام) ، ابن مردویه (متوفى 410 هجرى قمرى)، مركز بحوث دار الحدیث، چاپ اول 1432 هجرى قمرى، قم، ایران.
- 71 . المنهاج فى شرح صحیح مسلم بن الحجاج (صحیح مسلم بشرح النووى)، یحیی بن شرف النووى (متوفى 676 هجرى قمرى)، المکتبة العصریة 1428 هجرى قمرى، بىروت لبنان. (هفت جلدى).
- 72 . منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغة، مرحوم میرزا حبیب الله هاشمى خوئى، متوفى 1324 هجرى قمرى، منشورات أنوار الهدى، 1434 هجرى قمرى، قم، ایران. (شش جلدى).

73. موسوعة الشّريف المرتضى، علم الهدى السّيد علي بن الحسين، متوفای 436 هجری قمری، مؤسسة التاریخ العربی چاپ اول، 1433 هجری قمری، بیروت، لبنان.

74. نجم الثاقب، مرحوم حاج میرزا حسین طبرسی نوری (متوفای 1320 هجری قمری)، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ پانزدهم 1390 هجری شمسی، قم، ایران. (دو جلدی).

75. هدیه العارفين أسماء المؤلفين و آثار المصنّفين من كشف الظنون، اسماعیل پاشا بغدادی (متوفای قرن چهاردهم هجری قمری)، دار الفکر، 1402 هجری قمری.

ص: 111

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

